



أَيُّهَا الْعَزِيزُ... جِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ...

اولوا الامر بر تارك غدیر

محمد هادی ابراهیمی نژاد

سلسله تحقیقات سایت آشتی با خرد (۲۴)

سرشناسه	: ابراهیمی نژاد، محمد هادی، ۱۳۴۰ -
عنوان و نام پدیدآور	: اولوالامری بر تارک غدیر / محمد هادی ابراهیمی نژاد.
مشخصات نشر	: قم: موسسه آموزش عالی حوزوی خاتم النبیین (ص)، انتشارات ۱۴۰۴.
مشخصات ظاهری	: ۱۶۵ ص.؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
فروست	: سلسله تحقیقات سایت آشتی با خرد؛ شماره ۲۴.
شابک	: ۵-۷۵-۸۰۲۳-۶۲۲-۹۷۸
یادداشت	: کتابنامه به صورت زیر نویس.
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
موضوع	: علی بن ابی طالب (ع) ، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- اثبات خلافت
موضوع	: Ali ibn Abi-talib, Imam I, ۶۶۱-۶۱۱ -- *Proof of caliphate
موضوع	: علی بن ابی طالب (ع) ، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق - اثبات خلافت -- احادیث
موضوع	: Ali ibn Abi-talib, Imam I, ۶۶۱-۶۱۱ -- *Proof of caliphate -- Hadiths
موضوع	: علی بن ابی طالب (ع) ، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق - اثبات خلافت -- جنبه های قرآنی
موضوع	: Ali ibn Abi-Talib, Imam I, ۶۶۱-۶۱۱ -- *Proof of caliphate -- Qur'anic teaching
موضوع	: ولایت *Sainthood
رده بندی کنگره	: BP۲۲۲/۵
رده بندی دیوبندی	: ۲۹۷/۴۵۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۰۱۴۵۷۲۱
اطلاعات رکورد کتابشناسی	: فیپا

اولوالامری بر تارک غدیر

نویسنده: محمد هادی ابراهیمی نژاد

ناشر: موسسه آموزش عالی حوزوی خاتم النبیین ﷺ

چاپ اول: تابستان ۱۴۰۴

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۵-۷۵-۸۰۲۳-۶۲۲-۹۷۸

مرکز پخش قم: خیابان صفائیه، کوچه ۳۷، انتشارات خاتم النبیین ﷺ، تلفن: ۰۲۵-۳۷۱۲۱۴۰۹

www.nashrekhatam.com

مرکز پخش مشهد: خیابان آخوند خراسانی ۲۰/۱، جنب مسجد حضرت زهرا ﷺ، کتابفروشی طالبیان

شریف، تلفن: ۰۵۱۳۸۵۵۵۹۴۷-۰۹۱۵۲۵۵۳۷۰

آن چه در این کتاب می خوانید:

- ✓ تفاوت غدیر با سایر مستندات ولایت
- ✓ چند گام به سوی تفسیر مقام اولوا الامر
- ✓ اولوا الامر از چند پنجره دیگر
- ✓ اولوا الامر از پنجره وجوب فرمانبری
- ✓ اولوا الامر مقام اختصاصی
- ✓ اولوا الامر از پنجره تفویض
- ✓ اولوا الامر از پنجره امامت
- ✓ اولوا الامر از پنجره بندگی و ...
- ✓ درنگی بیشتر در مقام اولوا الامر
- ✓ توطئه های سقیفه در حوزه اولوا الامر
- ✓ جدای امارت از امامت، انکار پنهان اولوا الامر
- ✓ تحریف مولی، انکار آشکار اولوا الامر
- ✓ غصب کامل اولوا الامر
- ✓ اولوا الامر از اوج تا حضيض

فهرست

چکیده.....	۹
سرآغاز.....	۱۳
تفاوت غدیر با سایر مستندات ولایت.....	۱۵
غدیر، ابلاغ تأکیدی اتم.....	۱۹
غدیر، مراسم رسمی تنفیذ ولایت.....	۲۰
غدیر، ابلاغ ولایت، ابلاغ آخرین فریضه.....	۲۳
غدیر، تفسیر ولایت.....	۲۵
غدیر، اتمام حجت.....	۲۷
ولایت، تکمیل دین.....	۲۷
فعلیت حکم اولوا الامری پس از ابلاغ ولایت.....	۲۹
معنی تأسیسی بودن غدیر چیست؟.....	۳۱
چند گام به سوی تفسیر مقام اولوا الامری.....	۳۷

- کف مقام اولوا الامر ۳۷
- پدری پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین علی علیه السلام ۴۰
- مناطق شگفت اولوا الامر ۴۵
- وجوب اطاعت، لازمه اولوا الامر ۴۷
- توسعه و اوج اولوا الامر ۴۸
- تنوع و گستردگی مظاهر اولوا الامر ۵۰
- مظاهر مادی اولوا الامر ۵۱
- مظاهر معنوی اولوا الامر ۵۲
- سرچشمه اولوا الامر ۵۶
- اولوا الامر از چند پنجره دیگر ۶۱
- اولوا الامر از پنجره وجوب فرمانبری ۶۲
- اولوا الامر مقام اختصاصی ۷۳
- اولوا الامر از پنجره تفویض ۷۵
- اولوا الامر از پنجره امامت ۷۸
- اولوا الامر از پنجره بندگی و ۸۰
- پوزش از تقصیر و قصور در معرفت اولوا الامر ۸۴
- درنگی بیشتر در مقام اولوا الامر ۸۹
- توطئه‌های سقیفه در حوزه «اولوا الامر» ۹۵

جدایی امارت از امامت، انکار پنهان اولوا الامری	۹۵
باطن جداسازی امارت و خلافت	۹۶
حاصل جداسازی امارت و خلافت	۹۷
پیشینه‌ی تفکیک امامت از امارت	۹۸
تجزیه و تحلیل توطئه تفکیک امارت از امامت	۱۰۷
تحقیق در «تفکیک امامت از امارت»	۱۱۲
بررسی اعتبار معارض (عدم جمع نبوت و امامت)	۱۱۴
۱) عدم اعتبار سند	۱۱۴
۲) عدم اقتضا حجیت	۱۱۴
۳) بر فرض تنزل تعارض و تساقط	۱۱۵
۴) ابطال روایت مجعول با محکّمات	۱۱۵
۵) روایت مجعول، سند ابطال خلافت غاصبین	۱۲۵
ارزش علمی تفکیک امامت و امارت	۱۲۷
تحریف مولی، انکار آشکار اولوا الامری	۱۲۸
غصب کامل اولوا الامری	۱۲۹
اولوا الامری از اوج تا حضيض	۱۳۴
مستندات روایی «اولوا الامری بر تارک غدیر»	۱۳۷

بیست و چهارمین نوشتار از تحقیقات سایت «آشتی با خرد» در ادامه مباحث «ضمانت الهی پشتوانه ابلاغ ولایت» به مهمترین ویژگی غدیر، یعنی «اولو الامر» امیرالمؤمنین (علیه السلام) می پردازد.

نخست با تفاسیر متفاوت اولو الامر و شؤون متعدد آن آشنا می شویم. در ادامه نوشتار با روایت توطئه های سقیفه، شاهد اوج اولو الامر در مکتب ثقلین تا حضيض اولو الامر در مکتب سقیفه خواهیم بود.

متن «اولو الامر بر تارک غدیر» در سایت «آشتی با خرد» هم در دسترس است:

aashtee.org/page/Section.aspx?n=۱۳۸۳۲-۲۴۷۹۷

ما را در اینجا می توانید ببینید:

aashtee.org

shia-akhbari.com

aashtee.net

aashteebakherad.ir

aashtee.ir

shia-akhbari.org

aashteebakherad.com

aashteebakherad.org

از نظرات و انتقادات شما استقبال می کنیم:

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد
و آله الطاهرين سيما بقية الله فى الارضين
و اللعن على اعدائهم اجمعين

چکیده

پیامبر ﷺ در طول عمر مبارکش بارها و بارها از خلافت
امیرالمؤمنین علیه السلام خبر داده است. اما در این میان تنها غدیر است که
بسیار برجسته شده است.

امتیاز غدیر چیست؟ چرا دین، در غدیر خم کامل گردید؟!

در تفاوت غدیر با سایر موارد ابلاغ و اخبار ولایت، این عناوین طرح
شده است: ۱- غدیر، ابلاغ تأکیدی اتم ولایت است، ۲- غدیر، مراسم
رسمی تنفیذ ولایت است، ۳- غدیر، ابلاغ ولایت به عنوان آخرین
فریضه است، ۴- در غدیر ولایت تفسیر گردید، ۵- حجت بر ولایت
امیرالمؤمنین علیه السلام در غدیر اتمام گردید و ۶- در غدیر با ولایت دین

تکمیل شد.

مهم‌ترین امر ابلاغ شده در غدیر خم، «ابلاغ ولایت» یا «مقام اولوا الامری امیرالمؤمنین (علیه السلام)» بوده است. مسئولیت اداره زندگی درماندگان، پایین‌ترین پله‌ی اولوا الامری است.

با افزوده شدن مهربانی و شفقت به این مسئولیت، پله دوم اولوا الامری رقم می‌خورد که مقام پدری اولوا الامر برای امت است. روی دوم پدری اولوا الامر، وجوب اطاعت از اولوا الامر است تا امکان اداره و تربیت امت فراهم آید.

اولوا الامری با مراحل ۱- تسلیم قلبی، ۲- مقدم داشتن محبت اولوا الامر بر محبت به خود، ۳- اطاعت از فرمان اولوا الامر، ۴- اولویت اولوا الامر در تصرفات و ۵-... بسط پیدا می‌کند و اوج می‌گیرد.

مظاهر اولوا الامری تنوع و گستردگی فراوانی دارد.

مظاهر مادی اولوا الامر عبارتند از: اداء بدهی، تکفل عائله، پدری، شفقت و غم‌خواری، مسئولیت نسبت به تمامی هزینه‌ها، تربیت ایتام و....

یکی از مظاهر معنوی شگفت اولوا الامری، تولد علم و حکمت توسط اولوا الامر در دل‌های مردم است.

اولوا الامری سرچشمه در حقیقت والای «امر الله» دارد. لذا تا حقیقت «امر الله» روشن نشود، شناخت مقام اولوا الامری ناشدنی و محال است. پنجره‌های متفاوتی به اولوا الامری گشوده می‌شود که برخی از آنها ناظر به شؤون پیچیده و عمیق اولوا الامری است و لذا درک آن آسان نیست.

هر چند اولوا الامری از منظر آثار و تصرفات، تفاوتی با تصرفات خداوندی ندارد، اما به حسب منشأ این کمال، تفاوت ماهوی و جوهری میان خداوند و اولوا الامر وجود دارد. یکی ذاتی است و دیگری به تملیک الهی است.

اگر مقام اولوا الامری امیرالمؤمنین علیه السلام تثبیت می‌شد، دیگر مجالی برای جولان سقیفه بر عرصه سیمرخ ولایت باقی نمی‌ماند.

همین امر اصحاب سقیفه و ادار به توطئه‌های بیشمار برای انکار و حذف اولوا الامری امیرالمؤمنین علیه السلام و سپس غصب آن نمود.

توطئه‌ها، از انکار پنهان و آشکار اولوا الامری امیرالمؤمنین علیه السلام آغاز شد و با ربودن مقام اولوا الامری از حضرت و مصادره آن به نفع خلفای سقیفه، حلقه توطئه‌ها کامل گردید و به مسخ اولوا الامری انجامید.

حاصل مسخ اولوا الامری این شد که خلیفه‌ای مانند یزید، اطاعتش واجب و مخالفت با او کفر و حکم مخالفت با او هم قتل است.

و این چنین اولوا الامری از اوج شگفت‌انگیز الهی به حضیض
خلیفه سقیفه سقوط کرد!
درنگ در اولوا الامری از عرشِ مکتب ثقلین تا فرشِ مکتب سقیفه،
فرصت مناسبی است برای مقایسه اولوا الامری شیعه و سنی، تا با اثبات
عظمت مکتب شیعه از یک سو، پرده‌ای دیگر از اوج جنایت سقیفه
بردارد.

سرآغاز

در عظمت غدیر همین بس که بیان ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام نیازمند بسی شرایط ویژه و حساس بود. شرایط ویژه‌ای که بهترین فرصت را می‌طلبید.

با مطالعه سیر زمانی فرمان ابلاغ ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و چگونگی اجرای آن، روشن می‌شود که اجرای فرمان ابلاغ ولایت با مشکلات عدیده‌ای روبرو بوده است تا آن جا که اجرای آن را ناممکن می‌ساخت. با این که پیامبر صلی الله علیه و آله بارها و بارها از جانشین و خلیفه خود سخن گفته بود...، اما در طول ۲۳ سال پیامبری پیامبر صلی الله علیه و آله، شرایط بایسته این مراسم ویژه، جز در لحظات آخر فراهم نگردید.

اما با تضمین الهی و نزول وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ...^۱ (خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می‌دارد)، بن بست آن شکسته شد.

این مباحث در کتاب «ضمانت الهی، پشتوانه ابلاغ ولایت» از

همین نگارنده تحقیق شده است.
نوشتار پیش رو در ادامه و تکمیل مباحث یاد شده، نگاهی عمیق تر
به ابلاغ ولایت، می افکند.

تفاوت غدیر با سایر مستندات ولایت

یکی از پرسش‌هایی که در مورد غدیر قابل طرح است این است که:

امتیاز غدیر با سایر مواردی که پیامبر ﷺ از خلافت و جانشینی

امیرالمؤمنین علیؑ خبر داده است، چیست؟

توضیح این که نخستین روزهای دعوت پیامبر ﷺ با این آیه آغاز شد:

وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ^۱

و خویشانِ نزدیکت را هشدار ده.

در پی نزول این آیه، جریان «حدیث دار» اتفاق افتاده است که در

آن جریان، پیامبر ﷺ از وصایت، خلافت، وزارت، برادری، اداء دیون و

انجام وعده‌ها توسط امیرالمؤمنین علیؑ خبر داده است.

ابن کواء از علیؑ پرسید به چه چیزی از میان بنی عبدالمطلب

تو وصی محمد ﷺ گشتی؟ فرمود... هنگامی که آیه وَ أَنْذِرْ

عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ بر رسول خدا ﷺ نازل گردید به من فرمان داد

که... (سپس به بزرگان قریش) گفت کدام یک از شما برادر و

وصی و وارث من می‌گردد؟ و این مطلب را بر یک یک آنها عرضه کرد. اما همگی از پذیرفتن آن ابا کردند تا این که به من رسید و من با این که از نظر سنی کوچکترین آنها بودم... گفتم من می‌پذیرم... لذا من از میان همه آنها وصی پیامبر ﷺ گشتم.^۱

هنگامی که آیه وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ (و خویشانان نزدیک، را هشدار ده) نازل شد، رسول خدا ﷺ بنی‌عبدالمطلب را دعوت کرد. در آن زمان، آنان چهل مرد، یکی بیشتر یا کمتر بودند. سپس فرمود: «کدام یک از شما حاضر است برادر، وارث، وزیر، وصی و جانشین من پس از من در میان شما باشد؟» این پیشنهاد را به تک‌تک آنان عرضه کرد، اما همگی امتناع کردند، تا نوبت به من رسید. گفتم: «من ای رسول خدا!» پس فرمود: «ای بنی‌عبدالمطلب! این [علی علیه السلام] برادر، وارث، وصی، وزیر و جانشین من در میان شما پس از من است.» در این هنگام، قوم برخاستند در حالی که برخی رو به برخی دیگر می‌خندیدند و [با تمسخر] به ابوطالب می‌گفتند: «به تو دستور داده که از این جوان [علی علیه السلام] اطاعت کنی و فرمانش را بشنوی!»^۲

اخبار پیامبر ﷺ از وصایت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام در طول

(۱) روایت ۱: بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۴۴

(۲) روایت ۲: بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۱۷۹

عمر حضرت، بارها و بارها تکرار شد.

حتی پیامبر ﷺ پیش از غدیر چندین بار به برخی از مسلمین فرمان داده است که به امیرالمؤمنین ﷺ با عنوان «یا امیرالمؤمنین» سلام دهند.

ابوذر گفت: رسول خدا ﷺ به ما فرمان داد که بر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ﷺ سلام دهیم و (درباره کیفیت سلام هم فرمود) بر برادر و وارث و جانشین من در قوم خودم و سرپرست هر مرد و زن با ایمانی پس از من، با عنوان «یا امیرالمؤمنین» سلام دهید. زیرا او ولی هر کسی است که تا روز قیامت در زمین سکونت می‌کند. اگر علی ﷺ را مقدم بدانید (و رهبر خود قرار دهید) البته که زمین (همه) برکاتش را بیرون خواهد ساخت. زیرا علی ﷺ با کرامت‌ترین فرد از زمینانی است که بر زمین ساکن می‌گردند. ابوذر گفت دیدم رنگ عمر دگرگون شد و گفت ای رسول خدا ﷺ آیا این فرمانِ حق از جانب خداوند است؟! حضرت فرمود آری ای عمر حق از خداوند تعالی است که مرا به آن فرمان داده است و من هم شما را به آن فرمان دادم. عمر (به ناچار) برخاست و بر علی ﷺ با عنوان «یا امیرالمؤمنین» سلام کرد و ابوبکر نیز چنین کرد. سپس این دو به یارانشان رو کردند و گفتند آن چه گفتند (و نقشه خیانت کشیدند).^۱

(۱) روایت ۳: الفضائل ابن شاذان القمی ص ۱۳۳

پیامبر ﷺ به ما فرمان داد که بر علی علیه السلام با عنوان «یا امیرالمؤمنین» سلام دهیم.^۱

خبرهای صریح و ضمنی پیامبر ﷺ به وصایت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام پیش از غدیر خم، تواتر معنوی دارد. لذا نیازی به بررسی سندی ندارد.

اما پرسشی که هست این است که با این همه خبرهای پیشاپیش: چرا فرمان به ابلاغ ولایت این همه متفاوت بود و این همه متفاوت هم در غدیر خم اجرا گردید؟!

این پرسش به شکل سومی هم قابل طرح است: اگر امر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام پیش از این ابلاغ شده است چرا دین، در غدیر خم کامل گردید؟!

شکل چهارم این پرسش این است که: با این که پیامبر ﷺ بارها و بارها از ولایت علی علیه السلام سخن گفته است چرا برای ابلاغ آن در حجة الوداع اضطراب داشت؟!

اگر تفاوت غدیر با سایر موارد ابلاغ و اخبار ولایت شناخته شود، پاسخ همه پرسش ها روشن می گردد.

غدیر، ابلاغ تأکیدی اتم

در نگاه نخستین ممکن است گفته شود:

در غدیر ۱- با برپایی بزرگ‌ترین اجتماع مسلمین، ۲- آن چه درباره امیرالمؤمنین (علیه السلام) در طول ۲۳ سال پس از بعثت بیان شده بود، ۳- به نحو اتم ۴- تجدید و تأکید گردید.

حاصل این نگاه این است که در غدیر امر جدیدی نیامده است و تأسیس حکم و فرمانی صورت پذیرفته است. بلکه غدیر ادامه همان ابلاغ‌های پیشین است، اما در سطح گسترده و متمرکز. به سخن دیگر غدیر، تأکید ابلاغ‌های پیشین بود و نه تأسیس ابلاغ جدید.

اما با درنگ در مستندات غدیر، ردّ پای مسائلی عمیق‌تر به چشم می‌خورد که در ادامه به آن اشاره می‌کنیم. از جمله در روایتی این چنین آمده است:

پس هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) حش را انجام داد و به غدیر خم رسید و این روز هیجدهم از ماه ذیحجه بود خداوند عزوجل به او فرمان داد که امر علی (علیه السلام) را آشکار کند....^۱

تعبیر «آشکار کردن امر علی (علیه السلام)» نشان از امر جدیدی دارد و با

تأکید چندان سازگار نیست.

لذا تحقیق را با این پرسش ادامه می‌دهیم که:

حکمی که در غدیر اعلام شد تأکیدی بود یا تأسیسی؟

سراغ مستندات غدیر می‌رویم تا ببینیم از آنها چه استفاده می‌شود.

غدیر، مراسم رسمی تنفیذ ولایت

می‌توان یکی از تفاوت‌های غدیر با سایر موارد اعلام و اخبار به ولایت و خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را با مثلی بیان کرد.

در نظام‌هایی که سلطنت موروثی است، پادشاهی را فرض کنید که تنها یک پسر دارد و او هم شایسته سلطنت است. ناگفته پیداست که این پسر، پادشاه آینده است. اما با این همه، مراسم رسمی برای تنفیذ ولیعهدی گرفته می‌شود و طی این مراسم است که تاج ولیعهدی بر سر پسر پادشاه گذاشته می‌شود.

این مراسم رسمی است که ولیعهدی (بخوانید پادشاهی آینده) را به فعلیت تامه می‌رساند و فرمانبرداری رعیت از پسر پادشاه را تنجیز کامل می‌بخشد.

این مراسم رسمی در واقع تنفیذ ولایتعهدی است.

بر اساس این تقریب، هر چند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بارها و بارها از خلافت

امیرالمؤمنین (علیه السلام) به مردم خبر داده بود، اما مراسم رسمی برگزار نشده بود.

حاصل تنفیذ خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) این شد که اخبارهای پیامبر (صلی الله علیه و آله) نسبت به خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، تبدیل به حکم فعلی تام گشت و هیچ حالت انتظاریه‌ای برای فعلیت این حکم الهی باقی نماند. از طرف مردم نیز وجوب سرسپردگی در مقابل فرمان امیرالمؤمنین (علیه السلام) به تنجز کامل رسید.

در نتیجه امتیاز و ویژگی غدیر در فعلیت تامه و تنجیز کامل ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نهفته است.

لذا می‌توان گفت که غدیر خم، تنفیذ قانونی و رسمی و شرعی ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده است.

آن چه این امر را تأکید می‌کند تعبیر «نصب» به خلافت در غدیر خم است.

خداوند به محمد (صلی الله علیه و آله) فرمان داد که علی (علیه السلام) را برای مردم نصب کند برای این که ولایت او را به آنان خبر دهد....^۱

پس ای مردم بدانید البته که خداوند علی (علیه السلام) را برای شما به عنوان ولی و امامی که اطاعتش واجب است، نصب کرده

است...^۱

در روایتی امیرالمؤمنین علیه السلام در تطبیق آیه ابلاغ فرمود:

پس خداوند عزوجل به پیامبرش فرمان داد که به مردم، والیان امرشان را اعلام کند و برای آنان ولایت را تفسیر کند، همچنان که نمازشان و زکاتشان و روزه‌شان و حج‌شان را برای آنها تفسیر کرده است. پس پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم مرا برای مردم نصب کرد، سپس سخنرانی نمود... در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمود ای مردم به راستی که خداوند به من فرمان داده است که امام شما و قائم در میان شما پس از خودم و وصی و خلیفه‌ام و کسی که خداوند در کتابش اطاعت او را بر مؤمنین واجب ساخته را، برای شما نصب کنم...^۲

تعبیر «نصب» عبارت دیگری از مراسم رسمی برای تنفیذ ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است.

نصب و تنفیذ ولایت، شاهی قوی است بر این که غدیر خم تنها تأکید بر ابلاغ‌های پیشین نبوده است. بلکه مبدأ تأسیس اموری است که پیش از این نبوده است.

(۱) روایت ۷: بحار الانوار ج ۳۷ ص ۲۰۱-۲۰۷

(۲) روایت ۸: کتاب سلیم بن قیس ج ۲ ص ۶۳۶-۶۵۳ ح ۱۱

غدیر، ابلاغ ولایت، ابلاغ آخرین فریضه

یکی از نکات کلیدی در روایات غدیر، که اثبات می‌کند غدیر تنها تأکید بر ابلاغ‌های پیشین نبوده است، تعبیر «ولایت، آخرین فریضه است» است.

این تعبیر گویای این است که پیش از غدیر، فریضه‌ی ولایت ابلاغ نشده بود و غدیر آغاز ابلاغ ولایت است.

امام باقر علیه السلام فرمود: فرائض (و واجبات به تدریج و) بعد از فریضه دیگری نازل می‌شد و ولایت آخرین فریضه‌ها بود. پس خداوند عزوجل این آیه را نازل فرمود: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي امام باقر علیه السلام فرمود خداوند عزوجل در این آیه می‌فرماید: پس از این فریضه دیگر فریضه‌ای بر شما نازل نمی‌کنم (زیرا) واقعا فرائض را برای شما تکمیل کردم.^۱

امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از مدینه حج کرد، (پیش از این) به جز حج و ولایت، تمامی شریعت‌های قومش را ابلاغ کرده بود.

پس جبرئیل آمد و به او گفت ای محمد صلی الله علیه و آله به راستی که خداوندی که نامش جلیل است به تو سلام می‌رساند و به تو

می‌فرماید به راستی من هیچ پیامبری از پیامبرانم را و هیچ فرستاده‌ای از فرستادگانم را قبض روح نکرده‌ام، جز پس از کامل کردن دینم و تأکید کردن حجت‌م و البته که از آن چه نیاز است از دین به قوم خودت ابلاغ کنی.

دو فریضه بر تو باقی است: فریضه حج و فریضه ولایت و خلافت پس از خودت....^۱

خداوند عزوجل به رسولش ﷺ فرمان داد ولایت علی عَلَيْهِ السَّلَام را اعلام کند و این آیه را بر او نازل کرد: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ**^۲ و ولایت اولوا الامر را بر آنان فرض و واجب ساخت....^۳

از این دسته از روایات نیز استفاده می‌شود همان گونه که پیش از حجة الوداع، حج، فرض و واجب نشده بود، همان گونه پیش از غدیر خم نیز ولایت، فرض و واجب نشده بود. لذا غدیر خم تنها تأکید بر آن چه در گذشته بیان شده نیست، بلکه تأسیس حکم جدید است.

(۱) روایت ۷: بحار الانوار ج ۳۷ ص ۲۰۱-۲۰۷

(۲) مائده/۵۵

(۳) روایت ۱۰: کافی ج ۱ ص ۲۸۹

غدیر، تفسیر ولایت

در روایات متعددی از ابلاغ ولایت با تعبیر «تفسیر ولایت» یاد شده است.

این دسته از روایات تصریح می‌کند که تا پیش از غدیر، تفسیر ولایت محقق نشده بود. لذا اثبات می‌شود که غدیر تنها تأکید نبوده است، بلکه تأسیس حکم جدیدی بوده است.

پس خداوند عزوجل به پیامبرش فرمان داد که به مردم والیان امرشان را اعلام کند و برای آنان ولایت را تفسیر کند همچنان که نمازشان و زکاتشان و روزه‌شان و حج‌شان را برای آنها تفسیر کرده است... ای مردم به راستی که خداوند در کتابش شما را به نماز فرمان داده است پس من هم نماز را برای شما بیان کردم و (همچنین فرمان داده است) به زکات و روزه و حج. پس این احکام را هم برای شما بیان کردم و تفسیر نمودم. و (اینک) شما را به ولایت فرمان داده است و من شما را شاهد می‌گیرم که ولایت تنها برای این شخص است و دستش را بر علی بن ابی طالب علیه السلام گذاشت...^۱

ممکن است گفته شود پیش از غدیر، حکم فرض ولایت به اجمال

(۱) روایت ۸: کتاب سلیم بن قیس ج ۲ ص ۶۳۶-۶۵۳ ح ۱۱

نازل شده بود. اما در غدیر تفسیر شد. لذا جای این توهم هست که حکم ابلاغ ولایت تأسیسی نبوده است.

در دفع این توهم باید توجه داشت این تعبیر که همه احکام، به جز ولایت، تفسیر شده بودند و ولایت آخرین حکمی است که در غدیر تفسیر گردید، ظهور در تأسیس دارد.

اما با این همه روایت زیر تصریح می‌کند که مردم از حکم ولایت بی‌خبر بودند. لذا جایی برای توهم یاد شده وجود ندارد.

خداوند عزوجل به رسولش ﷺ فرمان داد ولایت علی علیه السلام را اعلام کند و این آیه را بر او نازل کرد: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ** (ولی شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند: همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند) و ولایت اولوا الامر را واجب ساخت. اما مردم ندانستند که این فریضه چیست. لذا خداوند به محمد ﷺ فرمان داد همچنان که نماز و زکات و روزه و حج را برای آنها تفسیر کرده است، ولایت را هم برای مردم تفسیر کند....^۲

(۱) مائده/۵۵

(۲) روایت ۱۰: کافی ج ۱ ص ۲۸۹

غدیر، اتمام حجت

تعبیر دیگری که اثبات می‌کند در غدیر تأسیس امر جدیدی بوده است، تعبیر اتمام حجت است.

به راستی که جبرئیل بر پیامبر ﷺ فرود آمد و به حضرت گفت
اکیدا خداوند به تو فرمان می‌دهد که... همچنان که امت را بر
نماز و زکات و روزه و حج‌شان دلالت و راهنمایی کردی، را بر
ولی‌شان نیز دلالت و راهنمایی کنی تا حجت الهی بر تمام این
امور بر امت تمام گردد...^۱

ظهور جمله «حجت الهی بر تمام این امور بر امت تمام گردد» در
این است که پیش از غدیر حجت بر امری تمام نبوده است و با غدیر
حجت تمام شده است.

ولایت، تکمیل دین

در روایات متعدد تصریح شده است که پس از ابلاغ ولایت
امیرالمؤمنین (علیه السلام)، آیه اكمال دین نازل گردید.
الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ

(۱) روایت ۱۱: شواهد التنزیل لقواعد التفضیل ج ۱ ص ۲۵۵

لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا^۱

امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی پسندیدم. از آن جایی که این دسته از روایات فراوان است به یک روایت بسنده می‌کنیم.

سپس پیامبر ﷺ سخنرانی کرد و فرمود ای مردم آیا می‌دانید که خداوند عزوجل مولای من است و من مولای مؤمنین هستم و من سزاوارتر از خود مؤمنین به آنها هستم؟ گفتند آری ای رسول خدا ﷺ. پیامبر ﷺ فرمود ای علی ﷺ برخیز پس من هم برخوایم. حضرت فرمود هر کسی که من مولای او هستم، این علی ﷺ هم مولای اوست، خداوندا دوست بدار کسی که او را دوست بدارد و دشمن باش با کسی که او را دشمن دارد. سپس سلمان برخوایست و گفت ای رسول خدا ﷺ ولاء علی ﷺ مانند چه ولائی است؟ پیامبر ﷺ فرمود ولاء علی ﷺ مانند ولایت من. هر کس که من سزاوارتر از خودش به او هستم، پس علی ﷺ هم سزاوارتر از او به خودش است. (در این لحظه) خداوندی که ذکرش متعالی است این آیه را نازل کرد: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا. پس

پیامبر ﷺ تکبیر گفت و فرمود الله اکبر که تمام شدن پیامبری من و تمام شدن دین خداوند، ولایت علی (علیه السلام) پس از من است...^۱ تعبیر «تکمیل دین» و «تتمیم نعمت» دلیل بر این است که حکمی که در غدیر بیان شده است تأسیسی است.

فعلیت حکم اولوا الامری پس از ابلاغ ولایت

شان پیامبران ابلاغ، بیان، انذار و تبشیر و... است.
وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ.^۲
و بر پیامبر جز ابلاغ آشکار [دین] نیست.
کلمه ابلاغ، در قرآن و روایات بسیاری آمده است.
بخش بزرگی از مسئولیت ابلاغ، با بیان باید‌ها و نبایدها صورت می‌پذیرد.

ظاهر ابلاغ، خبری است که توسط «نبی» و «رسول» (خبردهنده و فرستاده) به امت منتقل می‌شود.

اما باطن آن، ایجاد تکالیف و وظایف بر عهده مکلفین است.
به سخن دیگر ابلاغ با ظاهر اخباری، باطن انشائی دارد.

(۱) روایت ۸: کتاب سلیم بن قیس ج ۲ ص ۶۳۶-۶۵۳ ح ۱۱

(۲) نور/۵۴، عنکبوت/۱۸

شاهدش هم این است که فعلیت احکام و نیز تنجز آنها همیشه متفرع بر ابلاغ است.

بر این اساس آیه ابلاغ نمی‌تواند اخبار صرف باشد.

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ....^۱

ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن؛ و اگر نکنی رسالتی که او بر عهده تو گذاشته نرسانده‌ای....
به ضمیمه روایات، ولایت فریضه‌ای بود که پیش از این ابلاغ نشده بود.

تعبیر «ولایت، آخرین فریضه است» گویای این است که پیش از غدیر، فریضه‌ی ولایت ابلاغ نشده بود و غدیر آغاز ولایت است.

امام باقر علیه السلام فرمود: فرائض (و واجبات به تدریج و) بعد از فریضه دیگری نازل می‌شد و ولایت آخرین فریضه‌ها بود. پس خداوند عزوجل این آیه را نازل فرمود: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي امام باقر علیه السلام فرمود خداوند عزوجل در این آیه می‌فرماید: پس از این فریضه دیگر فریضه‌ای بر شما نازل نمی‌کنم

(زیرا) واقعا فرائض را برای شما تکمیل کردم.^۱
امام باقر علیه السلام فرمود:.... که از آن چه نیاز است از دین به قوم
خودت ابلاغ کنی. دو فریضه بر تو باقی است: فریضه حج و
فریضه ولایت و خلافت پس از خودت....^۲
درنگ در تعبیرات «بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ... فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ» (آنچه از
جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن... و الا رسالتش را
ابلاغ نکرده‌ای) روشن می‌سازد که خود قرآن به تنهایی برای اثبات
تأسیسی بودن غدیر کفایت می‌کند.

معنی تأسیسی بودن غدیر چیست؟

مستندات متعددی برای تأسیسی بودن غدیر بیان شد. وجهی هم
برای تأکیدی بودن ابلاغ غدیر بیان شد. کدامیک درست است؟
برای حل این مسئله سراغ اصل دین می‌رویم.
تنها دین پذیرفته شده، اسلام است.
إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ....^۳

(۱) روایت ۹: کافی ج ۱ ص ۲۸۹

(۲) روایت ۷: بحار الانوار ج ۳۷ ص ۲۰۱-۲۰۷

(۳) آل عمران/ ۱۹

در حقیقت، دین نزد خدا همان اسلام است....

پیدا است که اسلام پیش از ابلاغش، هم کامل بوده و هم مورد پسند الهی قرار داشته است.

لکن همین دین کامل به تدریج نازل شده و فرائض آن به ترتیب ابلاغ شده است.

از دیگر سو شایستگی‌های امیرالمؤمنین علیه السلام نیز از آغاز آفرینش محقق و موجود بوده است.

دو امر یاد شده این پرسش را زنده می‌کند که تأسیسی بودن غدیر یعنی چه؟

پاسخ به این پرسش ساده است.

چرا که دین توسط خداوند از همان آغاز آفرینش، کامل و بی نقص تدوین شده است.

اما همین دین کامل به تدریج نازل شده و کم‌کم ابلاغ گردیده است و در نهایت در غدیر کامل گردیده است.

روشن شد که با تفکیک مقام ثبوت و اثبات، مشکل حل می‌شود. در مرحله ثبوت، دین کامل بوده است. ولی در مرحله اثبات، دین به تدریج کامل شده و نقطه ختم کمال دین نیز ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است.

البته این مطلب نیاز به تکمیل دارد.

چرا که مقامات امیرالمؤمنین علیه السلام از وصایت، خلافت، وزارت و... پیش از غدیر بیان شده بود.

همچنین فرمان الهی به سلام به علی علیه السلام با عنوان «یا امیرالمؤمنین» ابلاغ و اجرا شده بود، پس ممکن است گفته شود مقام اثبات خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام هم، پیش از غدیر تمام شده بوده است.

با این همه تأسیسی بودن غدیر چگونه قابل تفسیر است؟

پیدا است که پیامبر صلی الله علیه و آله از همان آغاز و پیش از ابلاغ دین، از تمام دین و از جمله خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام خبردار بوده است. بنا بر این، احتمال می‌رود که پیامبر صلی الله علیه و آله برای آماده سازی امت، خبر خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام را پیش از زمان ابلاغ حکم خلافت، بیان کرده باشد.

به سخن دیگر آن چه پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از غدیر فرموده بوده، صرفاً خبر از حکمی بوده است که در آینده ابلاغ می‌شده است.

احتمال دیگر این که به توضیحی که در ادامه همین نوشتار خواهد آمد، خلافت، وصایت و... همه از شؤون ولایت و اولوا الامری است.

آن چه پیش از غدیر ابلاغ شده، برخی از شؤون ولایت و اولوا الامری است. ابلاغ این شؤون، آماده سازی و تمهید برای اصل و اساس آنها

است که ولایت و اولوا الامری باشد. خود ولایت و اولوا الامری هم در غدیر ابلاغ شده است.

برای تتمیم این امر توجه به این نکته بایسته است که پیامبر ﷺ پیش از غدیر هم اشاراتی به ولایت امیرالمؤمنین ﷺ داشته است. همانند امر به سلام بر حضرت به عنوان «امیرالمؤمنینی».

اما این اشارات تمهیدی آن چنان مجمل و سربسته بوده است که بر همگان اتمام حجت نشده است.

لذا روایات متعددی بیانگر فرمان خداوند به پیامبر ﷺ برای تفسیر ولایت است تا حجت بر مردم اقامه گردد.

خداوند عزوجل به رسولش ﷺ فرمان داد ولایت علی ﷺ را اعلام کند و این آیه را بر او نازل کرد: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ...** و ولایت اولوا الامر را واجب ساخت. اما مردم ندانستند که این فریضه چیست. لذا خداوند به محمد ﷺ فرمان داد همچنان که نماز و زکات و روزه و حج را برای آنها تفسیر کرده است، ولایت را هم برای مردم تفسیر کند....^۱

به سخن دیگر اگر هم پیش از غدیر پیامبر ﷺ از ولایت امیرالمؤمنین ﷺ سخن گفته است، این اشارات آن چنان اجمال

داشته که مانع فعلیت آن می شده است. لذا با تفسیر ولایت در غدیر، ابلاغ ولایت کامل شد و حکم اولوا الامری فعلیت پیدا کرد. تعبیر «آخرین فریضه» و «اتمام حجت» در روایات گواه روشنی بر این امر است.

به راستی که جبرئیل بر پیامبر ﷺ فرود آمد و به حضرت گفت اکیدا خداوند به تو فرمان می دهد که... همچنان که امت را بر نماز و زکات و روزه و حج شان دلالت و راهنمایی کردی، را بر ولی شان نیز دلالت و راهنمایی کنی تا حجت الهی بر تمام این امور بر امت تمام گردد...^۱

بدین سان با برگزاری مراسم رسمی، از یک سو خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) تنفیذ شد، آن چنان که هیچ حالت انتظاریه ای برای فعلیت آن باقی نماند.

از سوی مردم نیز وجوب سرسپردگی در مقابل فرمان امیرالمؤمنین (علیه السلام) به تنجز کامل رسید.

در نتیجه تأسیسی بودن غدیر به معنی فعلیت تامه و تنجیز کامل ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است.

در هر صورت درنگ در شواهد پیشین ثابت می کند که مهم ترین امر

(۱) روایت ۱۱: شواهد التنزیل لقواعد التفضیل ج ۱ ص ۲۵۵

ابلاغ شده در غدیر خم، «ابلاغ ولایت» یا «مقام اولوا الامر»
امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است.
لذا مهم، تحقیق در این است که: مقام اولوا الامر چیست؟

چند گام به سوی تفسیر مقام اولوا الامر

روشن شد که غدیر، ابلاغ فریضه ولایت است.
ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز به تصریح مکرر روایت همان مقام اولوا الامر است.

ولایت و مقام اولوا الامر چیست؟
مقام اولوا الامر، کف شیرینی دارد و اوج دشواری و باطنی پیچیده!

کف مقام اولوا الامر

کف مقام اولوا الامر، تفسیری شیرینی دارد که جاذبه آن حتی یهودیان را هم مسلمان کرد.

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که گفت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:
هر مؤمن و مسلمانی که بمیرد و بدهکاری به جا گذارد که (آن مال قرضی) برای فساد و اسراف مصرف نشده باشد، پس بر امام واجب است که آن را ادا نماید و اگر امام آن را ادا ننماید گناهش بر عهده امام است. زیرا مؤکدا خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

صدقات، فقط ویژه نیازمندان و تهیدستان [زمین گیر] ... است. این شخص هم از بدهکاران است و برای او سهمی (از صدقات) نزد امام هست. پس اگر امام سهم او را ندهد گناهِش بر امام است.^۱ امام صادق علیه السلام گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله در خطبه‌ای در منا فرمود: ای مردم کسی که مالی (پس از مرگش) به جا گذارد پس آن مال از آن اهل او و از آن وارثین او است و (لی) کسی که عائله یا ضیاعی^۲ به جا گذارد، پس (مسئولیتش) بر من است و (برای رسیدگی به همه امورات بر زمین مانده) به من مراجعه می‌شود.^۳

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من از هر مؤمنی به خودش سزاوارترم و علی علیه السلام نیز پس از من سزاوارتر به هر مؤمنی است. به امام صادق علیه السلام گفته معنی این سخن چیست؟ فرمود معنی این سخن همان سخن پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود هر کسی (پس از مرگ) بدهکاری یا عیالی به جا گذارد، پس بر عهده من است (که بدهی او را اداء کنم و زندگی عیالش را اداره کنم)، و (لی) هر کسی که مالی به جا گذارد، آن مال از آن ورثه او

(۱) روایت ۱۲: کافی ج ۱ ص ۴۰۷

(۲) ضیاع در لغت به معنی «عیال» و «آن چه نیاز به رسیدگی دارد که اگر مراقبت نشود ضایع می‌گردد» آمده است.

(۳) روایت ۱۳: بحار الانوار ج ۲۷ ص ۲۴۴

است. (علت این که پیامبر ﷺ ولایت بر اداء بدهکاری و اداره زندگی عیال او دارد این است که) مردی که مالی برای او نیست بر خودش ولایت ندارد و همچنین اگر نفقه عیالش را نتواند اداء کند حق امر و نهی بر آنها ندارد (لذا) اداء بدهی‌ها و اداره زندگی عیال به جا مانده، بر پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین علی‌علیه السلام و امامان پس از این دو لازم می‌گردد. از همین جهت است که آنها سزاوارتر از خودشان گردیدند. سبب مسلمان شدن بیشتر یهودیان چیزی نبود جز (اطمینانی) که پس از شنیدن این سخن از رسول خدا ﷺ (به آرامش زندگی‌شان) پیدا کردند و ایمنی که آنها بر خودشان و عیالاتشان یافتند.^۱

چکیده این دسته از روایات عبارت است از این که حل تمامی مشکلات مادی امت، توسط اولوا الامر تضمین می‌گردد. بر این اساس، مسئول جبران تمامی کاستی‌های زندگی امت، پیامبر ﷺ و امام علی‌علیه السلام است و به همین جهت است که به آنها «ولی امر» گفته می‌شود.

تضمین مرتفع ساختن مشکلات و نیز مسئولیت اداره زندگی درماندگان، کف و پایین‌ترین پله‌ی اولوا الامر است.

پدری پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین علیؑ

حسن بن علی بن فضال می گوید از امام رضا علیؑ پرسیدم: چرا کنیه

پیامبر ﷺ «ابوالقاسم» است؟

حضرت فرمود: برای این که پیامبر ﷺ پسری به نام قاسم داشت
(از این رو) به او «ابوالقاسم» (یعنی پدر قاسم) گفتند.

گفتم: ای فرزند رسول خدا! آیا مرا لایق می دانید که مطلب بیشتری
در این باره به من بفرمایید؟

حضرت فرمود: آری. (و بعد این چنین ادامه داد) آیا نمی دانی که

پیامبر خدا ﷺ فرمود «من و علی دو پدر این امت هستیم»؟

گفتم: آری (می دانم).

فرمود: آیا نمی دانی که پیامبر خدا ﷺ، پدر همه امتش است و

علی علیؑ، با همه مقامی که دارد، نیز در امت آن حضرت جا دارد؟

گفتم: آری (می دانم).

فرمود: آیا نمی دانی علی علیؑ «قاسم» (و تقسیم کننده) بهشت و

دوزخ است؟

گفتم: آری (می دانم).

فرمود: به پیامبر خدا ﷺ «ابوالقاسم» گفته شد چون او پدر

(علی علیؑ است که) تقسیم کننده بهشت و دوزخ است.

گفتم: معنی پدری پیامبر خدا ﷺ چیست؟

فرمود: دلسوزی و غمخواری پیامبر خدا ﷺ بر امتش، (همانند) دلسوزی و غمخواری پدران بر فرزندان است. (از این رو پیامبر خدا ﷺ پدر امت شمرده می‌شود).

برترین فرد از امت پیامبر ﷺ، علی علیه السلام است. (از این رو پیامبر ﷺ پدر امیرالمؤمنین علیه السلام نیز شمرده می‌شود).

پس از پیامبر ﷺ، دلسوزی و غمخواری علی علیه السلام بر امت، همانند دلسوزی و غمخواری پیامبر ﷺ است. زیرا علی علیه السلام وصی و خلیفه و امام بعد از پیامبر ﷺ است.

از این رو پیامبر ﷺ فرموده است «من و علی دو پدر امت هستیم».

و (برای اعلام پدری امت) پیامبر ﷺ از منبر بالا رفت سپس فرمود هر کسی (بمیرد و) قرضی یا ضیاعی (و عیالی) از خود باقی گذارد، پس (تولیت و تکفل اداء قرض و ضیاعش) بر عهده من است و (برای اداء قرض و رسیدگی به اموراتش) به من مراجعه کنند و (اما اگر) کسی (بمیرد و) مالی باقی گذارد پس آن مال برای وارثان اوست.

پس (بر اساس همین رابطه دلسوزانه و غمخوارانه)، پیامبر ﷺ از پدرانشان و مادرانشان، (در تولیت و تصدی و مسئولیت امور مردم)، سزاوارتر و شایسته‌تر گردید و (همچنین) پیامبر ﷺ از

خود افراد (در تولیت و تصدی و مسئولیت امورشان)، سزاوارتر و شایسته‌تر گردید.

امیرالمؤمنین علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز چنین است همانند آن چه که برای پیامبر صلی الله علیه و آله خدا جاری شده است برای امیرالمؤمنین علیه السلام نیز جاری شده است.^۱

در روایت دیگری چنین آمده است:

درباره این آیه که: «پیامبر، نسبت به مؤمنان از خودشان اولی و سزاوارتر است، و همسرانش مادران آنانند» حضرت فرمود: (این آیه در واقع این گونه نازل شده است که) پیامبر صلی الله علیه و آله برای آنها پدر است و معنی «زنان او مادران امت هستند» این است که خداوند مؤمنین را فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داد و رسول خدا صلی الله علیه و آله را پدر آنها قرار داد. برای کسی که نمی‌تواند (زندگی) خودش را حفظ کند و مالی برایش نیست و ولایتی بر خودش ندارد، خداوند تبارک و تعالی «پیامبر را نسبت به مؤمنان از خودشان اولی و سزاوارتر قرار داد» و این همان سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم است که فرمود: ای مردم آیا من از خود شما به شما سزاوارتر نیستم؟ گفتند آری. سپس حضرت آن حقی را که برای خودش بر مردم بود، همان حق را برای امیرمؤمنین علیه السلام بر مردم واجب ساخت که عبارت

است از حق «ولایت». سپس فرمود: آگاه باشید هر آن که من مولای اویم پس علی علیه السلام مولای اوست.

سپس هنگامی که خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را پدر مؤمنین قرار داد، سنگینی (مسئولیت امور) آنها و تربیت یتیم‌های آنها را بر آن حضرت لازم ساخت. در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله بر منبر بالا رفت و فرمود کسی که مالی (پس از مرگش) به جا گذارد پس آن مال از آن وارثین او است و (لی) کسی که قرضی یا ضیاعی به جا گذارد، پس (مسئولیتش) بر من است و (برای رسیدگی به همه امورات بر زمین مانده) به من مراجعه می‌شود. خداوند به سود مؤمنین، مسئولیتی که پدر برای فرزندش دارد، (چنین مسئولیتی را) بر پیامبرش واجب ساخته است و مؤمنین را نیز نسبت به فرمانبرداری‌ای که بر فرزند برای پدر واجب است، ملزم ساخته است.

همچنین آن چه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله واجب ساخته همان را بر امیرالمؤمنین علیه السلام و تک تک امامان پس از او، واجب ساخته است.

دلیل این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام دو پدر امت هستند این سخن خداوند است که فرمود: «و خدا را بپرستید، و چیزی را شریک او قرار ندهید، و به پدر و مادر... نیکی کنید» پس

دو پدر امت، رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین علیؑ هستند.
 امام صادق علیؑ در ادامه روایت فرمود: اسلام بیشتر یهودیان به
 همین سبب بود. زیرا آنها بر (زندگی) خود و عیالاتشان امنیت پیدا
 کردند.^۱

از این دسته از روایات، پله‌ی دوم مقام اولوا الامری روشن می‌شود و
 آن مقام پدری پیامبر ﷺ و امام علیؑ نسبت به امت است.
 مقام پدری امت، همان مسئول بودن در مقابل همه مشکلات امت
 است، اما با یک افزوده مهم و آن «شفقت» است که با مهربانی شدید
 همراه با دل نگرانی، غمخواری و خیرخواهی تفسیر می‌گردد.

به امام رضا علیؑ گفتم: معنی پدری پیامبر خدا ﷺ چیست؟
 حضرت فرمود: دلسوزی و غمخواری پیامبر خدا ﷺ بر امتش،
 (همانند) دلسوزی و غمخواری پدران بر فرزندان است. (از این رو
 پیامبر خدا ﷺ پدر امت شمرده می‌شود).
 برترین فرد از امت پیامبر ﷺ، علی علیؑ است. (از این رو
 پیامبر ﷺ پدر امیرالمؤمنین علیؑ نیز شمرده می‌شود).
 (در رتبه بعد و) پس از پیامبر ﷺ، دلسوزی و غمخواری علی علیؑ
 بر امت، همانند دلسوزی و غمخواری پیامبر ﷺ است. زیرا

علی علیه السلام وصی و خلیفه و امام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله است.
از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است «من و علی دو پدر امت هستیم»....^۱
پای شفقت که به میان آمد علاوه بر مسئولیت کفایت هزینه‌ها، تربیت دلسوزانه ایتام نیز مطرح می‌شود.
سپس هنگامی که خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را پدر مؤمنین قرار داد، سنگینی (مسئولیت امور) آنها و تربیت یتیم‌های آنها را بر آن حضرت لازم ساخت....^۲
البته روشن است که وصف ایتام در این مقام، شامل همه امت می‌گردد، همچنان که پدری اولوا الامر نیز برای همه امت است.

مناط شگفت اولوا الامر

با درنگ در لابلای روایات با مناط شگفت اولوا الامر روبرو می‌شویم. برای این مهم پیش از هر چیزی بینیم موضوع پدری پیامبر صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام چیست؟
موضوع اولوا الامر پیامبر صلی الله علیه و آله، ناتوانی افراد در اداره زندگی خود و

(۱) روایت ۱۵: بحارالانوار ج ۱۶ ص ۹۵

(۲) روایت ۱۶: بحارالانوار ج ۲۷ ص ۲۴۳

عائله آنها است.

خداوند مؤمنین را فرزندان رسول خدا ﷺ قرار داد و رسول خدا ﷺ را پدر آنها قرار داد. برای کسی که نمی‌تواند (زندگی) خودش را حفظ کند و مالی برایش نیست و ولایتی بر خودش ندارد، خداوند تبارک و تعالی «پیامبر را نسبت به مؤمنان از خودشان اولی و سزاوارتر قرار داد»....^۱

نخستین حکمی که در این مورد پیدا می‌شود، سلب ولایت از افراد ناتوان بر خود و عیالاتشان است.

مردی که مالی برای او نیست بر خودش ولایت ندارد و همچنین اگر نفقه عیالش را نتواند اداء کند حق امر و نهی بر آنها ندارد (لذا) اداء بدهی‌ها و اداره زندگی عیال به جا مانده، بر پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین علی (ع) و امامان پس از این دو لازم می‌گردد. از همین جهت است که آنها سزاوارتر از خودشان گردیدند....^۲

البته به تعبیر دقیق با ناتوانی در اداره امور، ولایت افراد بر خودشان منتفی به انتفاء موضوع است، نه این که ولایت دارند و از آنها سلب می‌گردد.

(۱) روایت ۱۶: بحارالانوار ج ۲۷ ص ۲۴۳

(۲) روایت ۱۴: کافی ج ۱ ص ۴۰۶

به تعبیر فنی، در صورت ناتوانی، اصلاً مقتضی برای ولایت نیست، نه این که مقتضی ولایت هست اما مبتلا به مانع شده است.

با ۱- اثبات ناتوانی شخص در اداره امورش و با ۲- انتفاء ولایت شخص بر خودش و با ۳- کفایت و شفقت و تربیت پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین علیاً، ۴- تولیت و سرپرستی و اولوا الامر پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین علیاً فعلیت می یابد.

نتیجه این گردید که مناط اولوا الامر، جبران ناتوانی در اداره امور شخص، با اقدام شفقت آمیز پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین علیاً است.

وجوب اطاعت، لازمه اولوا الامر

با یکی از احکام اولوا الامر آشنا شدیم و آن مسئولیت شفقت آمیز ولی نسبت به ناتوانان است.

روی دوم سکه اولوا الامر، وجوب اطاعت ناتوانان از اولوا الامر است.

خداوند به سود مؤمنین، مسئولیتی که پدر برای فرزندش دارد، (چنین مسئولیتی را) بر پیامبرش واجب ساخته است و مؤمنین را نیز نسبت به فرمانبرداری ای که بر فرزند برای پدر واجب است، ملزم ساخته است.

همچنین آن چه بر رسول خدا ﷺ واجب ساخته همان را بر امیرالمؤمنین علی علیه السلام و تک تک امامان پس از او، واجب ساخته است.

دلیل این که رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین علی علیه السلام دو پدر امت هستند این سخن خداوند است که فرمود: **وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً** پس دو پدر امت، رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین علی علیه السلام هستند....^۱

مناط وجوب اطاعت از پدر معنوی نیز روشن است و آن، فراهم شدن امکان اداره و تربیت امت است. زیرا بدون فرمان بردن یتیم از ولی، تکفل و تربیت یتیم ناشدنی است. در نتیجه حکم دومی که از اولوا الامر می شود وجوب اطاعت امت از ولی امر است.

توسعه و اوج اولوا الامر

روشن شد که روی دوم سکه اولوا الامر، وجوب اطاعت از ولی است.

البته روی دوم سکه اولوا الامر، قابل بسط و توسعه است.

توسعه نخست، تسلیم قلبی در مقابل قضاوت اولوا الامر است.

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا^۱

ولی چنین نیست، سوگند به پروردگارت که ایمان نمی آورند، مگر آنکه تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند؛ سپس از حکمی که کرده ای در دلهایشان احساس ناراحتی نکنند، و کاملاً سر تسلیم فرود آورند.

توسعه دوم، محبوب تر بودن اولوا الامر از نفس خود انسان است. به سخن دیگر محبت پیامبر ﷺ و اولادش مقدم بر محبت نفس و اولاد خود انسان باشد.

قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ^۲

بگو: «اگر پدران و پسران و برادران و زنان و خاندان شما و اموالی که گرد آورده اید و تجارتی که از کسادش بیمناکید و سراهایی را

(۱) نساء/ ۶۵

(۲) توبه/ ۲۴

که خوش می‌دارید، نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راه وی دوست‌داشتنی‌تر است، پس منتظر باشید تا خدا فرمانش را [به اجرا در] آورد، و خداوند گروه فاسقان را راهنمایی نمی‌کند.

توسعه سوم، اطاعت از فرمان اولوا الامر است.
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ.....!

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید....

توسعه چهارم، اولویت در تصرف است.
اولویت در تصرف همانی است که در غدیر خم بر آن تأکید شده است. بر این اساس، حق تصرف اولوا الامر در حتی امور شخصی فرد، مقدم بر حق تصرف خود فرد است.
توسعه پنجم، فنای ارادی است. به این معنی که جز آن چه اولوا الامر اراده می‌کند، مکلف اراده دیگری نداشته باشد.

تنوع و گستردگی مظاهر اولوا الامری

در لابلای مستنداتِ مختصری که ارایه شد با اندکی از مظاهر

بیشمار اولوا الامر آشنا شدیم.

نکته ای که در این منابع جلب توجه می کند تنوع مظاهر اولوا الامر است.

لذا شایسته است که آنها را طبقه بندی نماییم.

مظاهر مادی اولوا الامر

همان گونه که گذشت بیشتر یهودیان پس از اطلاع از ضمانت پیامبر ﷺ نسبت به بدهی ها و نیز سرپرستی عائله مسلمین، اسلام آوردند. البته در روایات، به مظاهر متعددی اشاره شده است. برخی از این مظاهر عبارتند از:

اداء بدهی

تکفل عائله

پدري

شفقت و غمخواری

مسئولیت نسبت به تمامی هزینه ها

تریت ایتام

و...

از آن جایی که به قول معروف «عقل مردم به چشمشان است»، عامه مردم مظاهر مادی را درک می کنند.

اما اولوا الامری، مظاهر معنوی نیز دارد که شایسته است به آن هم اشاره نماییم.

مظاهر معنوی اولوا الامری

مسلمانان ابعاد مظاهر معنوی اولوا الامری بسیار گسترده‌تر و عمیق‌تر از مظاهر مادی آن است.

اما در این سرفصل به یک اشاره بسنده می‌کنیم.

اصبح بن نباتة از امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره این سخن خداوند تعالی پرسید: اَنْ اشْكُرَّ لِي وَلَوْلَا دَيْكَ اِلَيَّ الْمَصِيرُ (به او سفارش کردیم) که شکرگزار من و پدر و مادرت باش که بازگشت [همه] به سوی من است) امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود دو پدری که خداوند شکر آنها را واجب ساخته، همان دو پدری هستند که علم و حکمت را (در دلهای مردم) متولد ساختند و (لذا) به مردم فرمان داد از آنها اطاعت نمایند....^۱

درایت این روایت متوقف است بر درک حقیقت علم و حکمت و عظمت این دو.

منت خداوند بر مؤمنین، فرستادن پیامبران برای آموزش علم و

حکمت بوده است.

برای این مهم به نگاهی به برخی از آیات قرآن بسنده می‌کنیم.
لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا
عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا
مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ.^۱

به یقین، خدا بر مؤمنان منت نهاد [که] پیامبری از خودشان در
میان آنان برانگیخت، تا آیات خود را بر ایشان بخواند و پاکشان
گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد، قطعاً پیش از آن در
گمراهی آشکاری بودند.

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ
يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي
ضَلَالٍ مُبِينٍ.^۲

اوست آن کس که در میان بی‌سوادان فرستاده‌ای از خودشان
برانگیخت، تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب
و حکمت بدیشان بیاموزد، و [آنان] قطعاً پیش از آن در گمراهی
آشکاری بودند.

(۱) آل عمران/۱۶۴

(۲) جمعه/۲

رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ
الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.^۱

پروردگارا، در میان آنان، فرستاده‌ای از خودشان برانگیز، تا آیات تو
را بر آنان بخواند، و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد و پاکیزه‌شان
کند، زیرا که تو خود، شکست‌ناپذیر حکیمی.»

كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَ
يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ.^۲

همان طور که در میان شما، فرستاده‌ای از خودتان روانه کردیم،
[که] آیات ما را بر شما می‌خواند، و شما را پاک می‌گرداند، و به
شما کتاب و حکمت می‌آموزد، و آنچه را نمی‌دانستید به شما یاد
می‌دهد.

و قرآن درباره اولو العلم می‌فرماید:

يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا
تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ.^۳

تا خدا [رتبه] کسانی از شما را که گرویده و کسانی را که دارای

(۱) بقره/۱۲۹

(۲) بقره/۱۵۱

(۳) مجادله/۱۱

علم هستند درجاتی بلند گرداند، و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است.

و درباره ارزش حکمت می‌فرماید:

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَ
مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ^۱.

[خدا] به هر کس که بخواهد حکمت می‌بخشد، و به هر کس حکمت داده شود، به یقین، خیری فراوان داده شده است؛ و جز خردمندان، کسی پند نمی‌گیرد.

با همین اندک اشاره به جایگاه علم و حکمت، می‌توان به ناشناختگی و عمق یکی از مظاهر معنوی اولوا الامر پی برد و آن این که:

هما للذان ولدا العلم و ورثا الحكم....

پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین (علیه السلام) دو پدری هستند که علم و حکمت را (در دل‌های مردم) متولد ساختند و حکمت را به میراث گذاشتند!...

اشاراتی که گذشت درباره اهمیت و ارزش خود علم و حکمت بود. حالا حقیقت علم و حکمت چیست و «تولد علم و حکمت» توسط

«اولوا الامر» کدام است، این دیگر خارج از افق خرد ماست!

سرچشمه اولوا الامر

گفتیم اولوا الامر ظاهری دارد و باطنی و به برخی از مظاهر آنها اشاره کردیم.

اما برای شناخت حقیقت اولوا الامری بایسته است «امر» شناخته شود.

چرا که «اولوا الامر» از ترکیب «اولوا» به معنی «دارنده» و «امر» ساخته شده است.

«امر» چیست؟

باز هم به نگاهی بر برخی از آیات قرآن بسنده می‌کنیم.

إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.^۱

همانا امر او (این گونه است که) چون چیزی را اراده فرماید، همین

بس که می‌گوید: «باش»؛ پس [بی‌درنگ] موجود می‌شود.

إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.^۲

چون کاری را اراده کند، فقط به آن می‌گوید: «باش»؛ پس

(۱) یس/۸۲

(۲) آل عمران/۴۷

می باشد.»

هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ فَإِذَا قُضِيَ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.^۱
او همان کسی است که زنده می کند و می میراند، و چون به کاری حکم کند، همین قدر به آن می گوید: «باش.» بی درنگ موجود می شود.

إِذَا قُضِيَ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.^۲
چون کاری را اراده کند، همین قدر به آن می گوید: «موجود شو»، پس بی درنگ موجود می شود.

در جای جای قرآن اشاره به حقیقت والای «امر الله» شده است.^۳

(۱) غافر/ ۶۸

(۲) مریم/ ۳۵

(۳) وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمَ بِهِ الْمَوْتَى بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ

جَمِيعًا... رعد/ ۳۱

يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ. نحل/ ۲

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا.

اسراء/ ۸۵

رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ
الْبَ

«اولوا الامر» کسی است که به تفضل الهی، این حقیقت والا به او تملیک شده است!

لذا تا حقیقت «امر الله» روشن نشود، شناخت مقام اولوا الامری ناشدنی و محال است.

از آن جایی که «امر الله» یکی از شؤون الهی است، می توان گفت شناخت «اولوا الامر در گرو شناخت خداوند متعال است».

بر همین اساس است که برای شناخت امام، شناخت خود خداوند متعال را از او می طلبیم.

زراره از امام صادق علیه السلام پرسید اگر دوران غیبت را درک کنم چه کاری انجام دهم؟ حضرت فرمود: ای زراره اگر این زمان را درک کردی پس به این دعا خدا را بخوان: خداوند خودت را به من

التَّلَاقِ. غافر/ ۱۵

وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِن جَعَلْنَاهُ نُوراً نَّهْدِي بِهِ مَنْ نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.

شوری/ ۵۲

وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ. انبیاء/ ۷۳

وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ. سجده/ ۲۴

و....

بشناسان، (چرا که) اگر خودت را به من نشناسانی، (هرگز) پیامبرت را نمی‌شناسم. خداوند پیامبرت را به من بشناسان، (چرا که) اگر پیامبرت را به من نشناسانی، (هرگز) حجت تو را نمی‌شناسم. خداوند حجتت را به من بشناسان، (چرا که) اگر حجتت را به من نشناسانی، (قطعاً) از دینم گمراه می‌شوم.^۱

نتیجه این گردید که شناخت «اولوا الامر» بدون شناخت «امر الله» ممکن نیست.

اولوا الامری از چند پنجره دیگر

به تنوع و گستردگی مظاهر اولوا الامری اشاره کردیم. هر یک از این مظاهر در واقع ناظر به یکی از شئون اولوا الامری است.

لذا برای شناخت بهتر اولوا الامری، شایسته است از این پنجره‌ها نیز به اولوا الامری بنگریم تا با پرده‌های دیگری از عظمت فوق العاده و محیر العقول اولوا الامری آشنا شویم.

از جمله پنجره‌هایی که به اولوا الامری گشوده می‌شود، عبارت است از: ۱- حق امر و نهی برای اولوا الامر، ۲- وجوب اطاعت از اولوا الامر، ۳- حکومت و امارت، ۴- افتا و قضاوت، ۵- تولی و تبیی، ۶- امامت و ۷-....

درنگ در شئون اولوا الامری روشن می‌کند که اولوا شناخت برخی از این پنجره‌ها ضروری‌تر به نظر می‌رسد.

ثانیا برخی از شئون اولوا الامری چندان آشکار نیستند. همین امر شاهد بر این است که اولوا الامری می‌تواند شئون پنهان و عمیق بیشتری داشته باشد که همچنان مجهول مانده است.

نوشتار را با توضیح کوتاهی درباره برخی از این شئون ادامه می‌دهیم.

اولوا الامری از پنجره وجوب فرمانبری

در لابلای روایات ابلاغ ولایت، پنجره «فرض طاعت» یعنی وجوب فرمانبری دیده می شود.

رسول خدا ﷺ ضمن خطبه غدیر فرمود:... در تمام این موارد خداوند از من خشنود نمی شود جز این که آن چه به سوی من نازل کرده است ابلاغ کنم. سپس این آیه را تلاوت فرمود: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي عَلِيٍّ**... پس ای مردم بدانید که واقعا خداوند او را برای شما ولی و امام واجب الطاعة نصب کرده است....^۱

روایات متعددی امام را با عنوان مفترض الطاعة معرفی کرده اند. حبابه والبيه گفت به حضرت گفتم یا امیرالمؤمنین عليه السلام خداوند تو را رحمت کند دلیل بر امامت چیست؟ حضرت با دستش به ریگی اشاره کرد و فرمود آن ریگ را بیاور، آن را آوردم. پس حضرت با انگشترش بر آن مهر کرد سپس فرمود ای حبابه هنگامی ادعا کننده امامت ادعای امامت کرد و توانست همچنان که دیدی بر سنگ ریزه مهرزند پس بدان که او امام مفترض الطاعة است....^۲

(۱) روایت ۷: بحار الانوار ج ۳۷ ص ۲۰۱-۲۰۷

(۲) روایت ۱۹: کافی ج ۱ ص ۳۴۶

برخی از روایات عنوان «مفترض الطاعة» را به امام اختصاص داده‌اند.

امام صادق علیه السلام فرمود (آیا سنیان) امام مفترض الطاعة را انکار می‌کنند و به او کافر می‌شوند؟! به خدا سوگند که در زمین نزد خداوند مقامی بزرگتر از مفترض الطاعة نیست. واقعا که ابراهیم روزگاری (رسول خدا بود و) فرمان از جانب خدا بر او نازل می‌شد ولی مفترض الطاعة نبود، تا این که برای خداوند بداء حاصل شد که او را اکرام کند و بزرگ دارد، پس فرمود «من تو را امام قرار دادم.» ابراهیم آن فضیلتی را که در امامت بود شناخت و گفت «از دودمانم [هم؟]» خداوند فرمود: «پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد.» امام صادق علیه السلام فرمود یعنی همانا امامت در ذریه تو است و در غیر آنها نمی‌باشد.^۱

این روایت صریح است در این که حتی پیامبران اولو العزمی که به مقام امامت نرسیده‌اند، مفترض الطاعة نیستند.^۲

(۱) روایت ۲۰: بحار الانوار ج ۲۵ ص ۱۴۲

(۲) نکته سنجان توجه کنند که در این جا مباحثی است که نیازمند تحقیق است. از جمله این که آیا تمام پیامبران اولو العزم امام هستند یا خیر؟ و یا این که آیا اولوا الامری فرع بر مقام امامت است یا امری مستقل است؟ از آن جایی که این مباحث خارج از موضوع نوشتار است، به اجمال واگذار می‌کنیم.

از آن جایی که درک اختصاص فرض طاعت به امام، سنگین است، شایسته است توضیح بیشتری ارایه شود.

برای شناخت انواع «اطاعت»، بایسته است با انواع «امر» و «فرمان» آشنا شویم.

حق امر و نهی و فرمان، در درجه نخست از آن مالک حقیقی وجود است که خداوند متعال باشد. این حق فرمان، ذاتی است. اطاعت از این فرمان هم ذاتا واجب است.

در درجه دوم اگر خداوند فرمان دهد که از سخن دیگری، مانند پدر و مادر اطاعت شود، اطاعت از پدر و مادر واجب می شود. اما در واقع این اطاعت، اطاعت از فرمان خود خداوند است و الا اطاعت از فرمان پدر و مادر ذاتا واجب نیست.

در درجه سوم اگر خداوند نماینده و نائبی بفرستد که فرمانش را ابلاغ کنند، اطاعت در این مورد نیز در واقع اطاعت از فرمان خود خداوند است.

در این دو مورد، در واقع یک انشاء و یک فرمان بیشتر نیست و آن فرمان، فرمان خود خداوند است و اطاعت و امتثال هم حقیقتا اطاعت از خود خداوند است.

پله چهارم تفویض و واگذاری سِمَت فرماندهی توسط خداوند به

دیگری است.

در این صورت دو جعل و انشاء محقق می شود.

در تطبیق این قسم از اطاعت و فرمان، سراغ آیه اولوا الامر می رویم.
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ....^۱

ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را فرمان برید و پیامبر و اولوا الامر از خود را [نیز] فرمان برید.

در این آیه سه حکم انشاء شده و به سه فرمانبرداری امر شده است:
فرمانبرداری از خدا و فرمانبرداری از رسول ﷺ و فرمانبرداری از اولوا الامر.

فرمانبرداری از خداوند به پیروی از دستورات قرآن است و فرمانبرداری از پیامبر ﷺ به پیروی از سنت اوست و فرمانبرداری از اولوا الامر نیز عمل به دستورات معصومین علیهم السلام است.

در روایات نیز تصریح شده است که خداوند، فرمانبرداری از پیامبر ﷺ و امام را همراه و قرین فرمانبرداری از خودش نموده است.
امر به اطاعت از رسول ﷺ و اولوا الامر در واقع جعل ولایت از سوی خداوند برای این دو می باشد.

جبرئیل فرود آمد و گفت ای محمد ﷺ به راستی که خداوند به تو فرمان می‌دهد که امت خودت را از ولایت کسی که من اطاعت او را واجب ساخته‌ام، خبر دهی....^۱

با امر خداوند به اطاعت از رسول ﷺ و اولوا الامر و با جعل ولایت برای رسول ﷺ و اولوا الامر، یک جعل و یک فرمان از سوی خداوند محقق شد.

حالا اگر اولوا الامر که امیرالمؤمنین (علیه السلام) باشد فرمانی داد، این می‌شود فرمان دوم، لکن این فرمان مستقیماً از خداوند صادر نشده است. بلکه صدور فرمان از کسی است که خداوند او را فرمانده کرده است.

در نتیجه در این مورد دو فرمان است:

(۱) فرمان کلی خداوند به اطاعت از اولوا الامر

(۲) فرمان خاص اولوا الامر به کار خاصی

و اطاعت و امتثال هم حقیقتاً دو اطاعت و امتثال می‌شود:

(۱) سرسپردگی به ولایت اولوا الامر بر اساس فرمان الهی به اطاعت از

اولوا الامر

(۲) فرمانبری از آن چه اولوا الامر بدان امر کرده است

روشن شد که موضوع اطاعت، فرمان است، لذا باید دید فرمان واقعاً

(۱) روایت ۱۷: بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۳۲۵

از چه کسی صادر شده تا نسبت اطاعت از او صادق باشد.
روح فرمان نخست که أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ باشد، تفویض
حق امر و نهی و حق فرمان دادن به اولوا الامر است.
با تحقق تفویض، فرمان دوم دیگر از خداوند صادر نشده است،
بلکه فرمان دوم حقیقتاً از کسی صادر شده است که حق فرمان به او
تفویض شده است.

حاصل این شاخه این گردید که:

امر به اطاعت از اولوا الامر، متفرع است بر حق امر و نهی برای اولوا
الامر. حقیقت حق امر و نهی نیز چیزی جز تفویض سَمَت فرماندهی نیست.
با درنگ در مطالب این سرفصل روشن می شود ۱- فرض طاعت که
خودش متفرع از ۲- حق امر و نهی است و حق امر و نهی نیز متفرع بر
۳- تفویض است، همگی پنجره های متفاوتی از یک حقیقت هستند
و ۴- ارتباط تنگاتنگی با اولوا الامر دارد.

برای روشن شدن بیشتر موضوع، اطاعت و فرمانبری را بسط بیشتری
می دهیم تا مرز «فرض طاعت» اهل بیت علیهم السلام با سایر موارد شفافیت
کامل پیدا کند.

مرز «فرض طاعت اولوا الامر» با طاعت حکم عقل

طبق اصول اولیه و موضوعیه، کار خرد، کشف واقع است و خود

خرد، فرمانی ندارد. بنا بر این، تعبیر «حکم عقل» یک تعبیر مسامحی است.

با درنگ در حقیقت اطاعت، روشن می‌شود که تعبیر اطاعت از خرد نیز مسامحی است. زیرا خرد، حکمی ندارد که موضوع اطاعت محقق شود.

مرز «فرض طاعت اولوا الامر» با پیروی و تبعیت

اطاعت، غیر از پیروی و اقتدا و... است. پیروی و اقتدا، متفرع بر وجود امر و فرمان نیستند.

بلکه به صرف آگاه شدن از نیت، رأی و یا عمل فرد، می‌توان از او تبعیت و پیروی کرد و به او اقتدا کرد و شیعه او گردید.

اما اطاعت، فرمانبری و سر سپردن به امر و فرمان دیگری است. لذا اطاعت همیشه متفرع بر فرمان و امر است.

بر این اساس در موارد تبعیت و پیروی، اطاعت منتفی است.

مرز «فرض طاعت اولوا الامر» با اطاعت از صاحبان قدرت

مصادیق اطاعت به شکل کلی به دو دسته تقسیم می‌شوند: اطاعت شایسته و حق و اطاعت ناشایسته و باطل.

پیدا است که موضوع مسئله ما، اطاعت شایسته است، یعنی اطاعت از فرمان کسی است که شایستگی و صلاحیت برای امر و نهی

داشته باشد.

لذا فرمان کسی که حق فرمان دادن ندارد، خارج از موضوع نوشتار است.

مرز «فرض طاعت اولوا الامر» با اطاعت از پیامبران

شأن پیامبران ابلاغ، بیان، انذار و تبشیر و... است.

پیداست که اطاعت از فرامین الهی ابلاغ شده توسط پیامبران، در واقع اطاعت از خود خداوند است و نه اطاعت از پیامبر.

اما اگر پیامبران، علاوه بر ابلاغ و تبیین فرمان خداوند، خود امری را بیان کنند، تردیدی نیست که بیان پیامبر، مصداق اقامه حجت است. اقامه حجت به هر طریقی که باشد، عقل، حکم به اطاعت می‌کند، البته به همان معنی مسامحی که گفته شد.

آن چه موضوع اطاعت است، حق امر و فرمان است که طبق فرض پیامبران غیر اولوا الامر فاقد این حق هستند.

پذیرش و عمل به این دسته از سخنان و فرامین پیامبران، مصداق اطاعت از خود پیامبر نیست.

البته یک استثنا وجود دارد و آن استثنا، پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله است که دین به او تفویض شده و حق امر و نهی دارد، فرض طاعت نسبت به فرمان حضرت، موضوع دارد.

به همین دلیل در آیات متعدد قرآن سخن از اطاعت از پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله به میان آمده است. زیرا آن حضرت علاوه بر سمت پیامبری، دارای سمت امامت نیز هست. لذا این مورد نمی‌تواند قضیه «اختصاص فرض طاعت به امام» را نقض کند.

اما سخن و فرمان پیامبرانی که دین به آنها تفویض نشده، فرض طاعت در مورد آنها موضوع ندارد.

مطلب یاد شده قابل نقض به آیه زیر نیست:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ...^۱

و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آنکه به اذن الهی از او اطاعت شود....

توضیح این که تردیدی نیست که هدف از ارسال رسل، اطاعت از فرامین الهی است، اما این اطاعت اعم است از اطاعت از فرمان الهی که توسط پیامبر ابلاغ شده، اطاعت در این مورد در واقع اطاعت از خداوند است.

و اعم است از اطاعت از فرمان خود پیامبر که طبق مفروض مسئله، تفویضی از جانب خداوند به پیامبر صورت نگرفته است. در این مورد فرض طاعت، موضوع ندارد.

چون قرینه‌ای وجود ندارد که مقصود از آیه، شاخه دوم باشد، نمی‌توان گفت آیه یاد شده قضیه عدم فرض طاعت پیامبران غیر اولوا الامر را نقض می‌کند.

می‌توان گفت تعبیر «لِطَاعَ» در قالب فعل مجهول نیز اشعار به این مطلب دارد.

مرز «فرض طاعت اولوا الامر» با طاعت از نَوَاب

ممکن است از مواردی استفاده شود که امام علیه السلام کسی را نایب خود قرار داده است. در این گونه موارد، فرمان نایب در واقع فرمان خود امام علیه السلام است و اطاعت از نایب نیز مصداق اطاعت از خود امام علیه السلام است. ولی خود نایب اطاعت مستقلی ندارد.

بر همین اساس فرمانبرداری از مانند «عَمَری» از نواب اربعه، در واقع اطاعت از خود امام علیه السلام است.

احمد بن اسحاق از امام هادی علیه السلام پرسید (در امر دین) با چه کسی تعامل داشته باشم و از چه کسی دینم را اخذ نمایم و سخن چه کسی را قبول نمایم؟

حضرت به او فرمود عَمَری مورد وثوق و اعتماد من است پس آن چه از من به تو رساند از من رسانده است و آن چه به تو از جانب من گفت از من گفته است پس از او حرف شنوی و فرمانبرداری

کن زیرا او ثقه‌ای امین است.^۱

مرز فرض «طاعت اولوا الامر» با طاعت از فقها

مطالب پیشین روشن ساخت که عمل به فتوای فقیه نیز اطاعت از فقیه نیست.

توضیح این که کار فقیه، فتوا است. فتوا هم بیان حکم است. با بیان حکم توسط فقیه جامع شرایط، عامی از حکم الهی خبردار می‌گردد و حجت بر او اقامه می‌شود.

پس از اقامه حجت، عمل به فتوای فقیه، در واقع اطاعت از حکم عقل به معنی مسامحی آن است.

زیرا دین به فقیه تفویض نگردیده تا فقیه، حق امر و نهی داشته باشد.

کار فقیه بیان حکم است و نه امر و نهی. مگر این که دلیل خاصی اقامه شود، قدر متیقن دلیل خاص هم حکم قاضی در باب قضا است. اما نسبت به ثبوت آن در سایر موارد انظار متفاوتی مطرح شده است. از این جهت فتوای فقیه تفاوتی با سخنان پیامبران غیر اولوا الامر ندارد. لذا از جهت عدم فرض طاعت، فقیه با پیامبران غیر اولوا الامر اشتراک دارد.

(۱) کافی ج ۱ ص ۳۳۰

با توجه به این نکته، فرمان فقیه هرگز با فرمان معصومین علیهم السلام قابل قیاس نیست.

اولوا الامری مقام اختصاصی

یکی از مسائلی که شایسته تحقیق است دائره اولوا الامری و محدوده تفویض است. لذا باید دید:

آیا اولوا الامری، عنوان اختصاصی است یا عنوان کلی؟

آیا دین به افراد خاصی تفویض شده است یا به عناوین کلی؟

روایات متعدد و صریحی وارد شده است که اولوا الامری عنوان

اختصاصی اهل بیت علیهم السلام است.

امام باقر علیه السلام درباره آیه یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فرمود: خداوند از «اولوا الامر» تنها ما را قصد کرده است. به همه مؤمنین تا روز قیامت به اطاعت از ما فرمان داده است....^۱

از امام صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند تعالی أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ پرسید. حضرت فرمود اولوا الامر همان صاحبان فقه و علم هستند. به امام عرض کردیم آیا مقام

اولوا الامری مخصوص افرادی معینی است یا این که عام است (و شامل همه صاحبان فقه و علم می گردد)؟ فرمود عام نیست بلکه مخصوص ماست.^۱

ریشه اختصاص مقام اولوا الامری به اهل بیت علیهم السلام، این است که امر به اطاعت از اولوا الامر، هیچ قیدی ندارد. وجوب اطاعت مطلق در صورتی حکیمانه است که اولوا الامر از گناه و خطا معصوم باشد و الا امر مطلق به اطاعت از غیر معصوم هرگز حکیمانه نیست. خود اطلاق امر به اطاعت، دلیل است بر این که اولوا الامری که خداوند اطاعت او را واجب ساخته معصوم است و عصمت منحصر در اهل بیت علیهم السلام است.

سلیم بن قیس می گوید: از علی بن ابی طالب علیه السلام شنیدم که می فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله چنین فرمود: بر دینتان از سه نفر بر حذر باشید... مردی که خداوند عزوجل به او قدرتی داده است، و او گمان کرده اطاعت او اطاعت خداوند و معصیت او معصیت خداوند است. ولی دروغ می گوید، هرگز اطاعت مخلوقی با معصیت خالق روا نیست، و اطاعت از کسی که معصیت خدا می کند جایز نیست. اطاعت مخصوص خداوند و پیامبرش و اولی

الامرۃ است که خداوند آنان را با خود و پیامبرش قرین کرده و فرموده است: أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ^۱، یعنی: «از خدا اطاعت کنید، و از پیامبر و از اولوا الامر از خود اطاعت نمایید». خداوند به این جهت دستور به اطاعت از پیامبر ﷺ داده است که آن حضرت معصوم و پاک است و به معصیت خداوند دستور نمی‌دهد، و نیز دستور به اطاعت از صاحبان امر داده است زیرا آنان معصوم و پاکند و به معصیت خداوند دستور نمی‌دهند.^۲

اولوا الامرۃ از پنجره تفویض

روشن شد که فرض طاعت، ناشی از حق امر و نهی است و حق امر نهی نیز از تفویض دین به اولوا الامر متولد می‌شود. حق امر و نهی و تفویض دین، حکمی است که توسط خداوند جعل می‌شود. در نتیجه فرض طاعت، تنها در دائره اولوا الامرۃ و تفویض، تعریف می‌شود.

(۱) نساء/۵۹

(۲) روایت ۲۴: کتاب سلیم ج ۲ ص ۸۸۴، ترجمه از اسرار آل محمد ص ۱۲۳

تفویض الهی به اهل بیت علیهم السلام، دو شاخه دارد: تفویض تشریعی و تفویض تکوینی.

تفویض تشریعی، اولوا الامر اهل بیت علیهم السلام را در حوزه امر و نهی تعریف می‌کند.

اما تفویض تکوینی دروازه محیر العقولی از معارف را می‌گشاید. تفویض تشریعی از مقامات مسلم و قطعی اهل بیت علیهم السلام است و مستندات فراوانی از جمله برخی از آیات قرآن آن را به اثبات می‌رساند. از برخی از روایات استفاده می‌شود تفویض از کمالات اختصاصی اهل بیت علیهم السلام است و به احدی از پیامبران داده نشده است.

عبد الله بن سنان می‌گوید امام صادق علیه السلام فرمود: نه، به خدا سوگند که خداوند به هیچ کس از خلقش واگذار نکرده است، مگر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، چرا که خداوند فرموده است «به راستی که ما کتاب را به حق به سوی تو نازل کردیم برای این که تو بین مردم به آنچه خدا به تو نشان داده است حکم نمایی» و این آیه در اوصیاء علیهم السلام نیز جاری است.^۱

خداوند امر دینش را به پیامبر صلی الله علیه و آله واگذار کرده است و فرموده است: مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا. او تنها

شراب انگور را حرام کرده است و پیامبر ﷺ هر چیزی را که موجب مستی شود حرام نموده است، پس خداوند این حکم را پذیرفت، پیامبر ﷺ به برخی از افراد از سوی خداوند وعده بهشت را ضمانت می کرد و خداوند آن را می پذیرفت. خداوند احکام ارث را بیان فرمود، ولی برای پدر بزرگ سهمی قرار نداد، اما پیامبر ﷺ سهمی هم به پدر بزرگ داد پس خداوند آن را پذیرفت، ولی خداوند به احدی از پیامبران جز آن حضرت، امر دین را تفویض نکرد.^۱

ردّ پای تفویض تکوینی نیز در روایات به چشم می خورد.

به دلیل این که این مسئله پیچیده و محل اختلاف اعلام است، تنها به نقل چند روایت بسنده می کنیم و بدون قضاوتی از این بحث می گذریم.

امام صادق علیه السلام فرمود به راستی که (امر دین) به رسول خدا ﷺ واگذار شده بود، خداوند تبارک و تعالی سلطنتش را به سلیمان واگذار نمود پس گفت «این عطای ماست پس اگر خواستی بر دیگران منت بگذار به آنان نیز بده و اگر خواستی برای خود نگهدار، در این امر اختیار تام داری و هیچ حسابی بر تو نیست» و یقیناً خداوند به پیامبرش ﷺ واگذار نمود، پس گفت «هر چه

پیامبر برای شما آورد باید آن را بگیرید و هر چه از آن نهی نمود باید از آن دوری کنید» مردی گفت به رسول خدا ﷺ تنها در کشاورزی و دامداری تفویض شده بود. امام علی علیه السلام از روی غضب رو برگرداند سپس فرمود در همه چیز، به خدا سوگند در همه چیز (تفویض کرده است).^۱

امام باقر و امام صادق علیهما السلام می فرمودند: به راستی که خداوند امر خلقت را به پیامبرش ﷺ واگذار کرده است تا این که ببیند فرمانبری آنها چگونه است. سپس امام این آیه را تلاوت فرمود: مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا.^۲ روشن شد که از شؤن اولوا الامری فرض طاعت است. فرض طاعت هم متفرع بر حق امر و نهی است و حق امر و نهی نیز ریشه در تفویض دارد.

لذا تفویض، از شؤن مقام اولوا الامری است.

اولوا الامری از پنجره امامت

مقام امامت با همه عظمت محیر العقولش، ارتباط تنگاتنگی با

(۱) روایت ۲۷: بحار الانوار ج ۱۷ ص ۹ ح ۱۶

(۲) روایت ۲۸: بحار الانوار ج ۲۵ ص ۳۳۲

مقام اولوا الامر دارد و در میان همه پنجره‌های اولوا الامر، این پنجره بیشتر جلوه می‌کند.

برای درک این امر بایسته است امامت تعریف گردد و رابطه آن با اولوا الامر روشن شود. لذا شایسته است تحقیق شود که:

آیا امامت عین اولوا الامر است یا شاخه‌ای از آن؟

ممکن است گفته شود امامت حاصل جمع دو شأن از شؤون اولوا الامر است که در قرآن به آن اشاره شده است:

(۱) شأن علم و هدایت

وَجَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ
الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ.^۱

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا
يُوقِنُونَ.^۲

(۲) شأن فرض طاعت

أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ^۳

بر این اساس تمامی ویژگی‌هایی که در منابع روایی برای امامت

(۱) انبیاء/۷۳

(۲) سجده/۲۴

(۳) نساء/۵۹

آمده است، تعبیرات مختلفی از شؤون اولوا الامری است. به سخن دیگر علم و هدایت و نیز وجوب اطاعت، دو شاخه از اولوا الامری است که از آن امامت متولد می‌گردد. مسئله امامت دامنه‌ی بسیار گسترده و عمیقی دارد که تحقیق در آن به تنهایی پروژه‌ای بزرگ را می‌طلبد.

اولوا الامری از پنجره بندگی و...

برخی از روایتها پنجره‌های متفاوت دیگری به اولوا الامری گشوده است. برای آشنایی با این پنجره‌های سراغ روایات می‌رویم.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمان داد که بیرون روم و در میان مردم (این چنین) جار زنم: آگاه باشید هر کس که اجیری را ستم کند و مزدش را ندهد، پس لعنت خدا بر او باد.

آگاه باشید هر کس که ولایت غیر موالی (و اربابان) خودش را داشته باشد، پس لعنت خدا بر او باد. آگاه باشید هر کس که پدر و مادرش را دشنام دهد، پس لعنت خدا بر او باد.

بیرون رفتم و همچنان که پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده بود این مطالب را در میان مردم جار زدم.

عمر بن خطاب به من گفت آیا برای آن چه جار زدی، تفسیری هم هست؟ گفتم خدا و رسولش آگاه‌تر هستند.

(برای همین) عمر و گروهی از یاران پیامبر ﷺ برخاستند و بر پیامبر ﷺ وارد شدند و عمر به آن حضرت گفت ای رسول خدا ﷺ آیا برای آن چه که علی علیه السلام جار زد تفسیری هست؟

حضرت فرمود آری، به علی علیه السلام فرمان دادم که جار زند آگاه باشید هر کس که اجیری را ستم کند و مزدش را ندهد، پس لعنت خدا بر او باد.

و خداوند (در این باره) می‌فرماید: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ (بگو: به ازای آن [یعنی رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی درباره خویشاوندان) پس کسی که به ما ستم کند لعنت خدا بر او باد.

به علی علیه السلام فرمان دادم که جار زند آگاه باشید هر کس که ولایت غیر موالی (و اربابان) خودش را داشته باشد، پس لعنت خدا بر او باد.

و خداوند (در این باره) می‌فرماید: النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ^۲ (پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است) و کسی که من مولای او هستم پس علی علیه السلام (هم) مولای اوست، پس کسی که

(۱) شوری/۲۳

(۲) احزاب/۶

ولایت غیر علی علیه السلام را داشته باشد لعنت خدا بر او باد.
 به علی علیه السلام فرمان دادم که جار زند آگاه باشید هر کس که پدر و
 مادرش را دشنام دهد، پس لعنت خدا بر او باد.
 و من خدا و شما را شاهد می گیرم که من و علی علیه السلام دو پدر این
 امت هستیم، پس کسی که یکی از ما را دشنام دهد، لعنت خدا
 بر او باد.

هنگامی که مردم از نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بیرون آمدند، عمر گفت ای
 اصحاب محمد، پیامبر صلی الله علیه و آله، نه در غدیر خم و نه در غیر آن، درباره
 ولایت علی علیه السلام شدیدتر از امروز تأکید نکرده است.

خباب بن ارت (راوی جریان) گفت این حدیث نوزده روز پیش از
 رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد.^۱

انس بن مالک گفت در همان ماهی که علی بن ابی طالب علیه السلام
 ضربه خورد و آن ماه رمضان بود نزد حضرت بودم. پس حضرت
 پسرش حسن علیه السلام را صدا زد، سپس به او فرمود ای ابامحمد بر منبر
 بالا رو، پس خدا را فراوان ستایش کن و بر او ثنا گو و جدت رسول
 خدا صلی الله علیه و آله را به بهترین شکل یاد کن و بگو خداوند لعنت کند پسری
 که با پدرش مخالفت کند و او را آزار دهد... (حضرت سه بار این
 جمله را تکرار فرمود) خدا لعنت کند برده ای که از اربابانش فرار

کند، خدا لعنت کند گله‌ای که (از) چوپانش (جدا شود و چوپان را) گم کند. (این مطالب را بگو) و از منبر پایین بیا. هنگامی که امام حسن علیه السلام از سخنرانی فارغ شد و از منبر پایین آمد، مردم نزد حضرت جمع شدند و گفتند ای پسر امیرالمؤمنین علیه السلام و ای پسر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما خبر ده (که مقصود اصلی چه بود) حضرت فرمود پاسخ بر عهده امیرالمؤمنین علیه السلام است. (مردم نزد ایشان آمدند و پرسیدند) پس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود به راستی که من در نمازی که پیامبر صلی الله علیه و آله خواند با حضرت بودم پس (از نماز) با دست راست دست مرا گرفت و کشید و آن را به شدت به سینه‌اش چسباند سپس فرمود یا علی علیه السلام! پاسخ دادم لبیک یا رسول الله صلی الله علیه و آله! فرمود من و تو پدر این امت هستیم. پس خدا لعنت کند کسی را که با ما مخالفت کند. بگو آمین. من هم گفتم آمین. سپس فرمود من و تو چوپان این امت هستیم. پس خدا لعنت کند کسی که ما را گم کند. بگو آمین. من هم گفتم آمین. امیرالمؤمنین علیه السلام ادامه داد می‌شنیدم که دو نفر دیگر هم همراه من می‌گفتند آمین. گفتم ای رسول خدا صلی الله علیه و آله چه کسانی با من آمین می‌گویند؟ فرمود جبرئیل و میکائیل.^۱

این دسته از روایات پنجره‌های متفاوتی را به اولوا الامری می‌گشاید و

آثار و احکام ویژه‌ای هم برای هر کدام مترتب می‌کند.
از جمله در روایات پیشین شاهد این پنجره‌ها و آثار آن بودیم:
پنجره مولویت و رقیت (بندگی) و هشدار از فرار برده از ارباب
پنجره اجیر و مؤجر و هشدار نسبت به عدم پرداخت حق اجیر
پنجره پدر و فرزند و هشدار از عاق والدین شدن
پنجره چوپان و گله و هشدار از دور شدن گله از چوپان
پنجره...

پوزش از تقصیر و قصور در معرفت اولوا الامر

پیداست روایاتی که گذشت تنها نمونه‌ای از بیشمار بود و با درنگ
در عناوین مطرح شده در روایات، از این گونه پنجره‌ها بسیار گشوده
می‌شود.^۱

پیداست که تحقیق در این پنجره‌ها و کشف ارتباط آنها با اولوا
الامری، هر یک پروژه‌ای گسترده می‌طلبد.

(۱) از جمله این عناوین: مصباح، سفینه، کهف حصین، حجاب، سبیل، طریق،
صراط، وجه، جنب، لسان، قلب، عین، اذن، عاملون بارادته، باب، خورشید
تابان، ابر رحمت، مادر و برادر و...، هستند که هر کدام ناظر به یک جنبه از
جنبه‌های متعدد اولوا الامر است.

همان گونه که اشاره کردیم پنجره‌های دیگری هم وجود دارد که ناظر به شؤون پیچیده و عمیق اولوا الامر است. از جمله پنجره‌های اولوا الامر، پنجره معرفت و توحید و عبادت است.

امام باقر علیه السلام می‌فرمود: به واسطه ما خداوند عبادت شد و به واسطه ما خداوند شناخته شد و به واسطه ما یگانگی خداوند تبارک و تعالی شناخته شد و محمد صلی الله علیه و آله حجاب خداوند تبارک و تعالی است.^۱

امام صادق علیه السلام فرمود: به راستی که خداوند واحد و احدی است که در وحدانیت منحصر به فرد است در امرش متفرد است. آفریدگانی را آفرید، سپس امر دینش را به آنها واگذار کرد. ما همانها هستیم. ای ابن یعفور ما حجت خدا در بندگانش و گواهان او بر آفریدگانش و امینان او بر وحیش و خزانه‌داران او بر علمش و چهره او هستیم که (به واسطه ما) به او توجه می‌شود، چشم او در مردمش و زبان گویایش و دری که (برای رسیدن به خدا) بر آن در راهنمایی می‌شوند، ما عالمان به امر او و دعوت کنندگان به راه هستیم. به واسطه ما خداوند شناخته شد و به واسطه ما

خداوند پرستش شد، ما دلیل بر خداوند هستیم و اگر ما نبودیم
خداوند پرستش نمی شد.^۱

از جمله پنجره‌های اولوا الامر، پنجره شهود اولوا الامر بر سیر
آفرینش خلاق است.

محمد بن سنان می گوید نزد امام جواد علیه السلام بودم که سخن از
اختلاف شیعه به میان آمد پس حضرت فرمود: ای محمد خداوند
تبارک و تعالی تنهای تنها بود، سپس محمد و علی و فاطمه علیهم السلام
را آفرید اینان هزار روزگار تنها بودند، سپس تمامی اشیاء را آفرید و
اینان را شاهد بر خلق تمامی اشیاء قرار داد و وجوب فرمانبرداری
اینان را بر همگان جاری و ساری ساخت و امور همگان را به اینان
واگذار نمود، پس اینان هستند که آنچه را می خواهند حلال
می کنند و آنچه را می خواهند حرام می کنند و هرگز چیزی را
نمی خواهند مگر این که خواست خدای تبارک و تعالی باشد
سپس گفت این محمد این دین است که هر کس از آن پیشی
بگیرد از دین خارج می شود و هر کس از آن عقب بماند نابود
می گردد و کسی که ملازم آن باشد به ما ملحق خواهد شد این
دینان را نیکو داشته باش.^۲

(۱) روایت ۳۲: بحار الانوار ج ۲۶ ص ۲۶۰

(۲) روایت ۳۳: کافی ج ۱ ص ۴۴۱

از امام باقر علیه السلام درباره این سخن خداوند تعالی وَ يَقُولُ الْأَشْهَادُ،
فرمود ما (همان) گواهان هستیم.^۱

از جمله پنجره‌های اولوا الامری، پنجره سبب و وسیله بودن اولوا الامر
در ابعاد مختلف آفرینش است.

مسئله تفویض که پیش از این بدان اشاره رفت، ارتباط تنگاتنگی با
پنجره سبب و وسیله دارد.

اما با این همه، افق اولوا الامری، بسی بلند است و اقیانوس اولوا
الامر، بسی ژرف، که از درک شاخه‌ها و پنجره‌های آن، آن چنان که
باید و شاید قاصر و ناتوانیم.

تقصیر در تفقه این معارف نیز آن چنان است که حتی برالفبای این
معارف، خاک غربت نشسته است.

پس همان به که عرق شرم را عذر تقصیر سازیم و لب فروبندیم.

درنگی بیشتر در مقام اولوا الامری

در بخش «تفاوت غدیر با سایر مستندات ولایت» روشن شد که غدیر، تنها إخبار الهی برای خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام نبوده است، بلکه فراتر از إخبار، مراسمی ویژه برای نصب امیرالمؤمنین علیه السلام به مقامات الهی و تنفیذ رسمی آنها بوده است.

با درنگ در مقامات یاد شده در خطبه غدیر، روشن می شود که «مقام اولوا الامری» از برجسته ترین مقامات امیرالمؤمنین علیه السلام است.

با درایت بیشتر روشن می شود عمده مقامات حضرت از شؤن و لوازم اولوا الامری است.

با تتبع بیشتر، به گستردگی شگفت شؤن اولوا الامری پی می بریم و خواهیم دید که آن چه در خطبه غدیر بدان اشاره شده اندکی از بیشمار است.

مطالب اشاره شده ریشه در منابع وحیانی دارد و اگر نگوییم همه آنها، عمده آنها مستند به روایت معتبر است.

البته استناد به روایات، هرگز و هرگز به معنی این نیست که مطالب

یاد شده مطلقاً تعبدی است. بلکه با غور در ژرفای ثقلین، خرد نیز آن را درمی‌یابد و درستی آن را می‌یابد.

به سخن دیگر حقیقت اولوا الامری و نیز گسترده و ژرفای آن علاوه بر استناد به روایات معتبر، از پشتوانه عقلی برخوردار است.

به تعبیر دقیق‌تر روایاتی که در این زمینه وارد شده است مصداق آموزش خرد امت، توسط معصومین علیهم‌السلام و خداوندان خرد است.

با این بیان روشن شد که هر چند غدیر منحصر به تأکید اخبارات پیشین نبوده، بلکه تأسیس امر جدیدی بوده است، اما شایستگی امیرالمؤمنین علیه‌السلام برای مقامات یاد شده، کمالات تکوینی بوده است که پیشاپیش امیرالمؤمنین علیه‌السلام به کمال و تمام واجد آن بوده است.

لذا می‌توان گفت روح آن چه در غدیر حادث شده، در ناحیه تکلیف مردم است و نه در ناحیه شخصیت و مقامات امیرالمؤمنین علیه‌السلام، هر چند تنفیذ این مقامات در غدیر رخ داده است. در هر صورت آن چه خرد را حیران می‌کند این است که با غور بیشتر در روایات و درایت آنها، آشکار می‌شود که شؤون و لوازم اولوا الامری، آن چنان گسترده است که با برخی از مسامحات می‌توان از آن به بی‌نهایت تعبیر کرد.

این بی‌نهایتی است که راز ناشناختگی اولوا الامری است.

چگونه مخلوق نیازمندی و آفریده‌ی حادثی به کمالات مطلق و

بی‌نهایت برسد؟!!!

توضیح این که از محکّمات عقلانی و مسلمّات وحیانی این است که اگر از خداوند ازلّی بگذریم، ما سوی الله همه حادث هستند و هر مخلوقی فقیر بالذات است.

خداوند غنی بالذات، می‌تواند با تملیک کمالات به مخلوق، او را از فرش نیازمندی به عرش توانمندی برساند.

اصل تملیک کمالات توسط خداوند، هم ممکن است و هم واقع شده است. حیات ما و شعور ما شاهد زنده بر این امر است.

پیدا است که کمالات تحمیل شده و تملیک شده در افراد، یکسان و مساوی نیست. برخی کمالاتی دارند که دیگران اصلاً آن کمالات را ندارند، در هر یک از کمالات موجود نیز همه افراد یکسان نیست.

با درنگ بیشتر روشن می‌شود که این اختلاف نیز ریشه در حکمت الهی دارد.

کمال اولوا الامری را هم باید در این بستر دید. یعنی اولوا الامری کمالی است که خداوند به معصومین علیهم‌السلام عطا نموده است و تفضلی است که به آنها تملیک کرده است.

نهایت چیزی که هست این کمال به حسب عقول ما (تأکید می‌کنم

به حسب عقول ما) بی نهایت است و حد و مرزی ندارد.
 لذا همچنان که خداوند این گونه توصیف می‌گردد:
 إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.^۱
 همانا امر او (این گونه است که) چون چیزی را اراده فرماید، همین
 بس که می‌گوید: «باش»؛ پس [بی‌درنگ] موجود می‌شود.
 اولوا الامر نیز چنین توصیف می‌گردند:

امام باقر علیه السلام فرمود:.... واقعا خداوند ما را بر آن چه که اراده
 می‌کنیم توانا ساخته است و اگر بخواهیم زمین را با تمامی
 مهارهایش بکشیم (و جا به جایش کنیم) البته که می‌توانیم آن را
 بکشیم.^۲

لکن این امر یک تبصره اساسی دارد و آن این که خداوند، مالک
 بالذات کمالات است، ولی اولوا الامر، مالک به تملیک و تفضل الهی
 است.

این امر ثبوتاً ممکن است و هیچ محذور عقلی ندارد.
 اثباتاً نیز واجد پشتوانه‌ی فوق العاده قوی از مستندات است.
 بر این اساس می‌توان گفت اولوا الامر از منظر آثار و تصرفات (تأکید

(۱) یس/۸۲

(۲) روایت ۳۵: بحار الانوار ج ۴۶ ص ۲۴۰

می‌کنم از منظر آثار) تفاوتی با خداوند ندارد، یعنی همان گونه که خداوند بر تصرفات بی‌نهایت قادر و توانا است، اولوا الامر نیز چنین است.

اما منشأ این کمال، تفاوت ماهوی و جوهری دارد. یکی ذاتی است و یکی به تملیک غیر است.

هر دو قادر و توانا هستند، اما این کجا و آن کجا!!!

حاصل مطالب یاد شده این است که:

گستره شؤون الامر، نامحدود است و شامل همه شؤون فردی و اجتماعی، تشریعی و تکوینی، دنیوی و اخروی، ملکی و ملکوتی و... می‌گردد.

راز ناشناخته اولوا الامر نیز در عطا بی‌نهایت و تملیک گسترده الهی نهفته است.

توطئه‌های سقیفه در حوزه «اولوا الامر»

روشن شد که قلب غدیر، مقام اولوا الامر امیرالمؤمنین علیه السلام است. در میان تمامی مقامات امیرالمؤمنین علیه السلام، این مقام است که بر تارک غدیر می‌درخشد.

در دل این مقام، شؤونات و مقامات بلندی دیگری جای دارد که هر یک به تنهایی کمالی محیر العقول است.

اگر مقام اولوا الامر امیرالمؤمنین علیه السلام تثبیت می‌شد دیگر مجالی برای جولان سقیفه بر عرصه سیمرخ ولایت باقی نمی‌ماند.

همین امر اصحاب سقیفه وادار به توطئه‌های بیشمار برای انکار و حذف اولوا الامر امیرالمؤمنین علیه السلام و سپس غصب آن نمود. در ادامه با برخی از این توطئه‌ها آشنا می‌شویم.

جدایی امارت از امامت، انکار پنهان اولوا الامر

مستندات شایستگی‌های امیرالمؤمنین علیه السلام و از جمله آنها خلافت حضرت، آن چنان فراوان است که در آغاز غصب خلافت قابل انکار نبود.

لذا سقیفه نخست به انکار حق امارت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام روی آورد و تلاش کرد امامت را از امامت حضرت تفکیک کند. اما چگونه؟ در ادامه به این امر می پردازیم.

باطن جداسازی امارت و خلافت

همان گونه که در لابلای نوشتار ذکر شد سقیفه چاره‌ای نداشت که به ظاهر همه فضائل و مقامات و مستندات خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام را تصدیق کند.

علت آن هم این بود که جامعه‌ای که تازه از پیامبرش جدا شده، انکار همه چیز را بر نمی تافت.

لذا با توطئه‌های از پیش تدبیر شده، بر غصب امارت و خلافت حضرت متمرکز شد.

هر چند خلافت و امارت امیرالمؤمنین علیه السلام بارها و بارها در سخن پیامبر صلی الله علیه و آله مطرح شده بود...

اما سقیفه با یک استثنای جعلی، خلافت و امارت را از مقامات امیرالمؤمنین علیه السلام حذف کرد و با این استثنای جعلی، روح اولوا الامر را از کار انداخت.

بدین سان سقیفه به ظاهر اولوا الامر امیرالمؤمنین علیه السلام را انکار

نکرد، اما با حذف حق امارت و خلافت، اولوا الامر را بی‌اثر ساخت. لذا حقیقت جداسازی امارت و خلافت، دقیقاً حذف پنهان اولوا الامر بود.

حاصل جداسازی امارت و خلافت

گفتم جداسازی امارت و خلافت در واقع خنثی‌سازی اولوا الامر بود.

به این معنی که پس از حذف حق خلافت و امارت، شخصیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) با تمامی فضائل به ظاهر پذیرفته امیرالمؤمنین (علیه السلام)، خلاصه شد در «دانای امت که سابقه خوبی هم در اسلام دارد».

اما شخصیت این دانای با سابقه را، با عناوین چون جوانی و شوخ طبعی، ترور کردند. زیرا مقصود غاصبین از این عناوین، اتهام بی تجربگی و شیرین عقلی به امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود.

با این تنزل فاجعه‌آمیز، نقش حضرت در حل معضلات خلاصه شد و بدین سان علاوه بر اولوا الامر، امامت نیز تحریف شد.

با حذف پنهان اولوا الامر و تحریف امامت، غصب خلافت ساده انگاری شده و در تفکیک امامت این چینی از امارت و خلافت خلاصه گردد.

در ادامه ببینیم جنایت حذف پنهان اولوا الامری چگونه رقم خورد.
از پیشینه تفکیک امامت از امارت آغاز می‌کنیم.

پیشینه‌ی تفکیک امامت از امارت

جنایت تفکیک امامت از امارت، با جعل روایت «عدم جمع نبوت و خلافت در اهل بیت (علیهم‌السلام)» رقم خورد.

[پس از مناشدات امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در مسجد] ابوبکر احساس خطر کرد که نکند تمام مردم یاریش نموده و از علی (علیه‌السلام) دفاع کنند، به همین خاطر شتابان گفت: آنچه گفتم همه ما با گوشه‌ایمان شنیده و در دل ضبط نموده‌ایم، ولی خود شنیدیم که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) پس از تمام اینها فرمود: ما اهل بیت (علیهم‌السلام) را خداوند برگزید و کرامت بخشید و برای ما آخرت را بر دنیا برگزید، و خداوند نخواست که نبوت و خلافت را برای ما جمع نماید.
علی (علیه‌السلام) فرمود: آیا جز تو فرد دیگری از اصحاب این کلام را شنیده؟

عمر گفت: خلیفه رسول خدا راست گفت، ما نیز این سخن را از آن حضرت شنیدیم، و در پی او أبو عبیده و سالم مولا حذیفه و معاذ بن جبل نیز سخن ابوبکر را تصدیق نمودند.
علی (علیه‌السلام) فرمود: البته که وفاداری شما (به پیمان‌تان) شدید است

همان) صحیفه ملعونه‌ای که در خانه کعبه منعقد کرده و هم عهد شدید، که پس از رحلت پیامبر ﷺ خلافت را از ما خانواده دور کنید.

أبو بکر گفت: از کجا این خبر به تو رسیده؟ آیا ما به تو گفتیم؟ علی علیه السلام خطاب به یارانش فرمود: ای زبیر و ای سلمان و تو ای مقدار همه شما را به خدا و حقیقت اسلام سوگند می‌دهم آیا شما نشنیدید که رسول خدا ﷺ این مطلب را بمن تذکر داد که فلانی و فلانی - تا اینکه تمام آن پنج تن را نام برد - میان خود نامه‌ای نوشته و تعهد نموده‌اند که پس از من با خلافت علی علیه السلام مخالفت نکنند؟! همگی آن سه نفر گفتند: به خدا آری، همه این مطالب را ما نیز شنیدیم....^۱

شواهد تاریخی نشان می‌دهد که توطئه منافقین در جعل روایت یاد شده، در گمراهی مردم مؤثر افتاد. از جمله این شواهد روایت زیر است: ابان از سلیم نقل کند که گفت: در دوران خلافت عثمان، علی علیه السلام را در مسجد پیامبر ﷺ در مدینه دیدم همراه گروهی که با یک دیگر سخن می‌گفتند و از علم و فقه گفتگو می‌کردند. از فضایل و سوابق و هجرت قریش سخن به میان آوردند و از آنچه

(۱) روایت ۳۶: احتجاج ج ۱ ص ۸۳ و الإمامة و السیاسة ص ۳۱، ترجمه جعفری ج ۱

رسول خدا ﷺ در فضیلت آنان فرموده بود...

تا آنکه این دو قوم (مهاجرین و انصار) همه مسلمانان اولیه و یاران پیامبر ﷺ را نام بردند.

در این جمع بیش از دویست مرد حضور داشت؛ برخی شان پشت به دیوار و رو به قبله نشسته بودند و برخی در میان جمع قرار داشتند. کسانی را که از قریش در این جمع به خاطر سپردم عبارت بودند از...

جمعیت حاضر در مسجد، سخن را به درازا کشاندند تا آن که از صبح تا ظهر طول کشید، عثمان در خانه اش بود و نمی دانست در میان جمعیت چه خبر است. علی بن ابی طالب علیه السلام خاموش بود، او و هیچ یک از اهل بیتش سخنی نمی گفتند. سرانجام جمعیت رو به علی علیه السلام کردند و گفتند: ای ابوالحسن؛ چرا سخن نمی گویی؟ فرمود: از این دو قوم کسی نمانده که فضلی را یادآوری و حقی را نگفته باشد! سپس فرمود: ای گروه قریش و ای گروه انصار...

سپس سؤالهای امیر المؤمنین علیه السلام از مردم تا ذکر آخر فضائلش ادامه پیدا کرد، و حضرت چیزی باقی نگذاشت مگر آن که در آن مورد آنان را قسم داد و از آنان سؤال کرد تا آن که همه مناقبش را و بسیاری از آنچه پیامبر ﷺ به او فرموده بود ذکر کرد، و در همه

آنها مردم سخن او را تصدیق می‌کردند و شهادت می‌دادند که سخن حقّی است.

سلیم می‌گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام چیزی از آنچه خداوند به خصوص درباره او یا درباره او و اهل بیتش در قرآن یا بر لسان پیامبر صلی الله علیه و آله نازل کرده بود باقی نگذاشت مگر آنکه در آن مورد مردم را قسم داد. در بعضی از آنها همه می‌گفتند: «آری»، و در مواردی عده‌ای ساکت می‌ماندند و بقیه می‌گفتند: «آری به خدا قسم چنین است که گفتم»، و آنان که ساکت بودند به اقرارکنندگان می‌گفتند: شما نزد ما مورد اعتماد هستید، و غیر شما هم از کسانی که به آنان اعتماد داریم برای ما نقل کرده‌اند که این مطالب را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده‌اند...

[پس از اقرار مردم به همه فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام و این که خلافت حق حضرت بوده است] طلحة بن عبید الله - که «زیرک قریش» خوانده می‌شد - گفت: چه کنیم با ادعای ابوبکر و عمر و اصحابش که او را تصدیق کردند و شهادت بر گفتار او دادند در آن روزی که تو را به اجبار [برای بیعت به مسجد] می‌آوردند و در گردنت طنابی بود! به تو گفتند: «بیعت کن»، و تو در مقابل آنان با فضائل و سوابق خود استدلال کردی، و همه تو را تصدیق کردند. ولی بعد از آن ابوبکر ادعا کرد از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده است که گفته:

«خداوند نخواست است نبوت و خلافت برای ما اهل بیت جمع شود». عمر و ابو عبیده جراح و سالم و معاذ بن جبل هم او را تصدیق کردند؟!

سپس طلحه رو به حضرت کرد و گفت: همه آنچه گفتم و ادعا کردی حق است، و آنچه از سابقه و فضیلت که با آنها استدلال کردی ما هم اقرار می‌کنیم و قبول داریم ولی درباره خلافت، این پنج نفر به آنچه شنیدی شهادت دادند!

در اینجا علی علیه السلام به پا خاست و از سخن طلحه به غضب آمد و چیزی را که کتمان می‌کرد فاش نمود و مطلبی را روشن کرد که در روز مرگ عمر فرموده بود، ولی مردم مقصود آن حضرت را نفهمیده بودند.

حضرت رو به طلحه کرد و در حالی که مردم می‌شنیدند فرمود: ای طلحه، به خدا قسم نوشته‌ای که روز قیامت با آن خدا را ملاقات کنم محبوبتر از نوشته این پنج نفر نیست که در حجة الوداع در خانه کعبه بر سر وفای به آن هم پیمان شدند که: «اگر خداوند محمد را بکشد یا بمیرد، یک دیگر را بر ضد من کمک کنند و پشتیبانی نمایند تا به خلافت نرسیم»!

حضرت فرمود: ای طلحه، دلیل بر بطلان آنچه بدان شهادت دادند، سخن پیامبر صلی الله علیه و آله است که در روز غدیر خم فرمود: «هر

کس من نسبت به او از خودش صاحب اختیارترم، علی هم نسبت به او از خودش صاحب اختیارتر است». من چگونه می‌توانم بر آنان صاحب اختیارتر از خودشان باشم در حالی که آنان امیران و حاکمان بر من باشند؟!

همچنین سخن پیامبر ﷺ که فرمود: «تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی به جز نبوت»، آیا نمی‌دانستید که نبوت غیر از خلافت است؟ اگر با نبوت چیز دیگری هم بود پیامبر ﷺ آن را استثنا می‌کرد؟!

همچنین سخن پیامبر ﷺ که فرمود: من در میان شما دو چیز باقی گذاردم تا هنگامی که به این دو تمسک کرده‌اید هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترتم. از اینان پیشی نگیرید و از اینها عقب ننمایید. به اینان چیزی نیاموزید که از شما داناترند.

بنا بر این سزاوار است خلیفه‌ی بر اُمت کسی جز داناترین آنان به کتاب خدا و سنت پیامبرش نباشد، که خداوند هم می‌فرماید: أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟ (آیا کسی که به حق هدایت می‌کند سزاوارتر است که تابع او شوند یا کسی که هدایت نمی‌شود مگر آنکه او را هدایت کنند، پس چه شده شما را و چگونه حکم می‌کنید؟!)، و

نیز می‌فرماید: وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ^۱، (در علم و جسم او را وسعت عنایت نمود)، و می‌فرماید: أَوْثَارُهُ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ^۲، (یا اثری باقی مانده از علم، اگر راستگو هستید)، و نیز پیامبر ﷺ می‌فرماید: «هیچ امتی اختیار حکومت خود را به دست کسی نمی‌سپارند در حالی که عالم‌تر از او در میان‌شان باشد، مگر آنکه کارشان همچنان رو به پائین می‌رود، تا به آنچه ترک کرده‌اند باز گردند». پس ولایت جز امیر بودن بر امت نیست.

دلیل بر دروغ و باطل و ناحق‌شان این است که آنان به دستور پیامبر ﷺ بر من به عنوان «امیر المؤمنین» سلام کردند. و این مطلب بر آنان (ابوبکر و عمر) و بر تو (ای طلحه) به خصوص و بر این فرد که همراه توست - یعنی زبیر - و بر همه امت و بر این دو نفر - و حضرت به سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف اشاره کردند - و بر این خلیفه ظالم شما - یعنی عثمان - حجت است.

ما گروه شش نفری شورا همگی زنده هستیم. اگر عمر و اصحابش در نسبت حدیث (مجمعول) به پیامبر ﷺ راست می‌گفتند، پس

(۱) بقره/۲۴۷

(۲) احقاف/۴

چرا عمر مرا جزء شورا قرار داد؟! آیا ما را در شورا برای خلافت قرار داد یا غیر آن؟ اگر نظرتان این است که شورا را برای غیر حکومت قرار داد، پس اکنون عثمان بر ما امارتی نخواهد داشت، و ما باید در موضوع دیگری مشورت می‌کردیم، چرا که در این صورت او به ما دستور داده که در غیر مسأله خلافت مشورت کنیم، و اگر شورا درباره خلافت بوده، پس چرا مرا همراه شما داخل شورا نمود؟! چرا مرا خارج نکرد در حالی که می‌گفت: «پیامبر ﷺ اهل بیتش را از خلافت خارج کرده و خبر داده که آنان را در خلافت نصیبی نیست»؟!

چرا عمر هنگامی که ما شش نفر اصحاب شورا را یکی یکی فراخواند به پسرش عبد الله گفت: «(در اینجا حضرت اشاره به پسر عمر که در مجلس حاضر بود فرمود): هان، او اینجاست - تو را به خدا قسم می‌دهم که بگوئی وقتی ما خارج شدیم پدرت به تو چه گفت؟ عبد الله بن عمر گفت: حال که مرا قسم دادی، او گفت: «اگر با اصلع بنی هاشم [مقصود عمر از این عنوان، امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود] بیعت کنند آنان را به وسط جاده روشن خواهد کشانید و طبق کتاب پروردگارشان و سنت پیامبرشان به پا خواهد داشت»! سپس حضرت فرمود: ای پسر عمر، در آنجا تو چه گفتی؟ پسر عمر گفت: من به او گفتم: ای پدر، چه مانعی

داری که او را خلیفه قرار دهی؟ حضرت فرمود: عمر چه جوابی به تو داد؟ پسر عمر گفت: او مطلبی گفت که آن را کتمان می‌کنم! [امیرالمؤمنین علیه السلام] فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله آنچه او به تو گفته و تو به او گفته‌ای به من خبر داده است؟ پسر عمر پرسید: چه موقع خبر داده است؟! فرمود: در زمان حیاتش به من خبر داد، و سپس در آن شبی که قدرت از دنیا رفت در خواب به من خبر داد، و هر کس پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب ببیند گویا در بیداری دیده است.

پسر عمر گفت: چه چیزی به تو خبر داده است؟ فرمود: ای پسر عمر، تو را به خدا قسم می‌دهم که اگر برایت نقل کردم گفتارم را تصدیق کنی؟ پسر عمر گفت: اگر هم خواستم ساکت می‌مانم! حضرت فرمود: وقتی به او گفתי: «چه مانعی داری که او را خلیفه قرار دهی؟» گفت: مانع من صحیفه و نوشته‌ای است که در بین خود نوشته‌ایم و معاهده‌ای است که در کعبه در حجة الوداع بر سر آن همپیمان شده‌ایم! پسر عمر در اینجا ساکت ماند و گفت: تو را به حق پیامبر صلی الله علیه و آله قسم می‌دهم که از من دست برداری! سلیم می‌گوید: پسر عمر را در آن مجلس می‌دیدم که گریه راه گلویش را بسته بود و از دو چشمانش اشک جاری بود.

سپس علی علیه السلام رو به طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص [اصحاب شورا] نمود و فرمود: به خدا قسم اگر آن

پنج نفر (اصحاب صحیفه) بر پیامبر ﷺ دروغ بسته‌اند ولایت آنها بر شما حلال نیست، و اگر راست گفته‌اند برای شما حلال نبود که مرا همراه خود داخل شورا قرار دهید، زیرا ورود من در شورا (به گفته شما) مخالفت با پیامبر ﷺ و سرپیچی از فرمان او به حساب می‌آید....^۱

تجزیه و تحلیل توطئه تفکیک امارت از امامت

پیداست که هدف نخستین از جعل روایت مجعول، غصب خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده است.

اما این ظلم اولاً به اراده خداوند نسبت داده شد و ثانیاً در زر ورق زهد و کرامت انسانی اهل بیت (علیهم السلام) پوشیده شد.

إنا أهل بیت اصطفانا الله وأكرمنا واختار لنا الآخرة على الدنيا و

إن الله لم یکن لیجمع لنا أهل البیت النبوة والخلافة....^۲

ما اهل بیت را خداوند برگزید و کرامت بخشید و برای ما آخرت

را بر دنیا برگزید، و خداوند نخواست که نبوت و خلافت را برای

ما جمع نماید....

(۱) روایت ۸: کتاب سلیم بن قیس ج ۲ ص ۶۳۶-۶۵۳ ح ۱۱، ترجمه از تاریخ سیاسی

صدر اسلام ص ۲۶۳ با اندکی تصرف

(۲) روایت ۳۶: احتجاج ج ۱ ص ۸۳

این امر در واقع مکر و حيله‌ای بود که ذهن‌ها را از اصل قضیه که مطامع دنیوی غاصبین و نیز کینه‌های عمیق آنان با اسلام و به ویژه شخص امیرالمؤمنین (علیه السلام) را پنهان کنند.

ویژگی مهمی که پیچیدگی حيله را اثبات می‌کند این است که اهل سقیفه می‌دانستند مستندات فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام) و نیز مستندات خلافت حضرت آن چنان فراوان و گسترده در میان امت پخش شده است که انکار آن، آن هم با فاصله کوتاهی از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، ممکن نیست.^۱ لذا با روایت مجعول، آن هم در پوشش کرامت الهی برای اهل بیت (علیهم السلام)، به ظاهر به تمام فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام) اعتراف کردند.

فلما خاف أبو بكر أن ينصروه ويمنعوه بادرهم فقال كل ما قلته
قد سمعناه بأذاننا ووعته قلوبنا ولكن سمعت رسول الله (ﷺ) يقول

(۱) هر چند هنگامی که منافقین به بن‌بست می‌رسیدند، از انکار بدیهی‌ترین بدیهیات نیز ابائی نداشتند. از جمله آنها این که:

فانتهره عمر فقال بايع فقال وإن لم أفعل؟ قال إذا نقتلك ذلا وصغارا قال إذن تقتلون عبد الله وأخا رسول الله (ﷺ) فقال أبو بكر أما عبد الله فنعم وأما أخو رسول الله فلا نقر لك به قال (علیه السلام) أ تجحدون أن رسول الله (ﷺ) آخی بین نفسه و بینی فأعادوا علیه ذلک ثلاث مرات.... (روایت ۳۶)

بعد هذا....^۱

[پس از مناشدات امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مسجد] ابوبکر احساس خطر کرد که نکند تمام مردم یاریش نموده و از علی (علیه السلام) دفاع کنند، به همین خاطر شتابان گفت: آنچه گفתי همه ما با گوشه‌ایمان شنیده و در دل ضبط نموده‌ایم، ولی خود شنیدم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پس از تمام اینها فرمود....

فقالوا لك بايع فاحتججت بما احتججت به من الفضل و السابغة
فصدقوك جميعا ثم ادعى أنه سمع نبي الله (ﷺ) يقول....^۲
به تو گفتند: «بیعت کن»، و تو در مقابل آنان با فضائل و سوابق خود استدلال کردی، و همه تو را تصدیق کردند. ولی بعد از آن ابوبکر ادعا کرد از پیامبر (ﷺ) شنیده است که گفته....

پیدا است که طرح روایت مجعول، کافی بود برای این که مردم در حقانیت خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) دچار شبهه شوند.

اما این امر برای برپایی خلافت غاصبین کافی نبود، لذا مردم سالاری دروغین را مطرح ساختند و این که مردم علی (علیه السلام) را

(۱) روایت ۳۶

(۲) روایت ۸

نمی‌خواهند و به ابوبکر رأی داده و با او بیعت کرده‌اند.^۱
بدین گونه خلافتی که به نصب الهی در غدیر خم رقم خورده بود، با پوشش ظاهری اختیار مردم، مسخ شد.^۲
حاصل توطئه منافقین این شد که امیرالمؤمنین (علیه السلام) هر فضیلتی که دارد، داشته باشد اما نه خداوند خلافت او را می‌خواهد و نه مردم!!!
لایه زیرین ادعای نخواستن مردم هم یک کلمه است و آن این که امیرالمؤمنین (علیه السلام) با همه فضائل منحصر به فردی که دارد، شایستگی خلافت را ندارد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) هر چند داناترین مردم است، هر چند اسلام با شمشیر او برپا شده است، هر چند نزدیکترین فرد به پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، اما...!

اما امیرالمؤمنین (علیه السلام) جوان است، بخوانید بی تجربه است!

(۱) محققین آگاه هستند که پشتوانه حکومت غاصبین نه رأی مردم بود و نه بیعت آنان. بلکه توطئه پیچیده‌ای بود که از پیش طراحی شده بود و به مردم تحمیل گردید.

(۲) البته نکته سنجان متوجه هستند یکی از پستی‌های روزگار این است که غاصبین ولو به ظاهر منکر خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به نص جلی شدند، اما در دفاع از خلافت ابوبکر مدعی نص خفی به نفع ابوبکر شدند.

اما امیرالمؤمنین (علیه السلام) شوخ طبع است، بخوانید شیرین عقل است! در نتیجه خلافت به تنهایی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) ربوده نشد، بلکه شخصیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز دستخوش تاراج منافقین گردید.

در نهایت پس از عدم موفقیت منافقین در ترورهای مکرر امیرالمؤمنین (علیه السلام) و پس از عدم موفقیت در بایکوت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، شخصیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) منحصر شد در دانایی. چرا که اندک نیست مستندات تاریخی که شاهد حل معضلات فراوان به دست امیرالمؤمنین (علیه السلام) است.

حاصل نهایی توطئه روایت مجعول، تفکیک امامت از امارت گردید، آن هم امامتی که حدش حل معضلاتی بود که غاصبین از حل آن ناتوان بودند!

بدین سان جایگاه امیرالمؤمنین (علیه السلام) تنها منحصر به هدایت شد! چرا که نه مردم او را می‌خواستند و نه العیاذ بالله امیرالمؤمنین (علیه السلام) شایستگی برای خلافت داشت!!!

به همین اندازه از تجزیه و تحلیل روایت مجعول که «خداوند برای اهل بیت (علیهم السلام) تنها نبوت را خواسته اما خلافت را نه» بسنده می‌کنیم.

(۱) برای دیدن مستندات ترور امیرالمؤمنین (علیه السلام) و سپس بایکوت حضرت، به کتاب «علی علیه السلام باید بماند» از همین نگارنده مراجعه کنید.

روشن شد که:

شبهه تفکیک امارت از امامت، ریشه در توطئه عمیق منافقین دارد. تاریخ شبهه «تفکیک امارت از امامت» دقیقاً آغاز غصب خلافت است.

اما آن چه شایسته درنگ بسیار است این است که پاسخ این شبهه نیز در همان هزار و چهار صد سال پیش داده شده است. لذا جای این پرسش جدی وجود دارد که:

چرا پس از گذشت هزار و چهار صد سال از پاسخ این شبهه، باز هم شبهه «تفکیک امامت از امارت» تکرار می شود؟! کسی که این شبهه را تکرار می کند یا ناآگاه است یا آگاه.

اگر جاهل است، نفس این امر برای مردود بودن این سخن و عدم شایستگی صاحب سخن در اظهار نظر در این گونه مسائل کافی است. و اگر با آگاهی از پیشینه شبهه و پاسخ امیرالمؤمنین (علیه السلام)، باز هم این شبهه را تکرار می کند، به یقین ستون پنجم اهل سقیفه در میان شیعیان است.

تحقیق در «تفکیک امامت از امارت»

از تحقیق در عقلانیت اصل مردم سالاری می گذریم، درکم و کیف بیعت با ابوبکر هم تحقیق نمی کنیم. فقط بر پاسخ های

امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر «تفکیک امامت از امارت» متمرکز می‌شویم. اما پیش از هر چیزی باید توجه داشت که پاسخ‌های مولای علی (علیه السلام) عقلی است و نه تعبدی. همچنین امور مطرح شده در این روایت، قرائن و شواهد فراوانی هم دارد. پس این روایت نیاز به بحث سندی ندارد.

همچنین ۱- فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام) آن چنان فراوان است که به تواتر رسیده است و هرگز قابل انکار نیست. ۲- بیانات پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم نسبت به خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) متواتر معنوی است و از همه مهم‌تر، ۳- نصب امیرالمؤمنین (علیه السلام) به خلافت در غدیر نیز متواتر معنوی است.

تنها مانعی که بر سر راه خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) ادعا شده یک روایت جعلی است که ۱- از نظر زمان، متأخر از همه مستندات شایستگی امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای خلافت است و ۲- شاهدین آن نیز منحصر اضاکنندگان صحیفه ملعونه هستند.

در مقابل مستندات فوق العاده قوی خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، مستند ایجاد شبهه برای مردم، فقط همین یک روایت مجعول است. پس بر این روایت متمرکز می‌شویم.

بررسی اعتبار معارض (عدم جمع نبوت و امامت)

ادعای منافقین در عدم جمع نبوت و امامت، مبتلا به اشکالات متعددی است که اعتبار آن را از اساس مخدوش می‌کند.

(۱) عدم اعتبار سند

شاهدان منحصر به فرد روایت مجعول، خلیفه غاصب و اصحاب صحیفه ملعونه هستند. این افراد نه تنها مورد وثوق نیستند بلکه در رأس متهمین قرار دارند. بنا بر این، این روایت از نظر سندی ساقط است.

(۲) عدم اقتضا حجیت

بر فرض تنزل و پذیرش شرایط اعتبار حدیث، پرسشی که مطرح می‌شود این است که:

چگونه پیامبر ﷺ آن همه فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام) را آشکارا و در طول زمان و در جمع اصحاب بیان کرده است. اما مطلب به این مهمی را تنها برای اصحاب صحیفه ملعونه آن هم در آخرین لحظات عمرش گفته است؟؟!!

همان گونه که گذشت در برابر خبر واحد این چنینی، متواترات متعددی است، از جمله: تواتر فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام)، تواتر وصایت و جانشینی امیرالمؤمنین (علیه السلام)، نصب به خلافت در غدیر خم و....

آیا چنین روایتی می‌تواند با تمامی متواترات یاد شده که در مقابل هزاران نفر از اصحاب گفته شده، معارضه کند؟! این امور تردید جدی در اعتبار چنین روایتی ایجاد می‌کند و به تعبیر فنی اصل اقتضای آن را زیر سؤال می‌برد و نوبت به تعارض نمی‌رسد.

۳) بر فرض تنزل تعارض و تساقط

اگر از همه اشکالات پیشین صرف نظر کنیم، نهایت امر این است روایت عدم جمع میان نبوت و خلافت، با سایر مستندات معارضه می‌کند و از اعتبار ساقط می‌شود. بنا بر این باز هم مستندی برای غاصبین باقی نمی‌ماند.

آن چه گذشت مقدمه‌ای بر پاسخ خود امیرالمؤمنین علیه السلام به طلحه است. در ادامه پاسخ خود حضرت را مرور می‌کنیم.

۴) ابطال روایت مجعول با محکّمات

طلحه و مانند او به سخن اصحاب صحیفه ملعونه، اعتماد کردند. لذا در آغاز، امیرالمؤمنین علیه السلام به دروغگویی ابوبکر و اشکال سندی روایت اشاره نکرد. بلکه بر بطلان محتوای روایت متمرکز گردید.

طبق فرض، منافقین در ظاهر همه مقامات امیرالمؤمنین علیه السلام را پذیرفته بودند و تنها امارت و خلافت حضرت را با این روایت مجعول

نفی می‌کردند.

یکی از مقامات امیرالمؤمنین علیه السلام مقام «اولوا الامر» و «ولایت» است.

آن چه امیرالمؤمنین علیه السلام در صدد اثبات آن است این است که اصلاً امارت و خلافت، شاه مصداق ولایت است:

مَا الْوَلَايَةُ غَيْرَ الْإِمَارَةِ عَلَى الْأُمَّةِ...^۱

ولایت غیر از امارت بر امت نیست...

و سپس بر این امر استدلال می‌کند.

دلیل ۱:

مقام اولوا الامر امیرالمؤمنین علیه السلام از محکماتی است که مورد قبول امت است.

تعریف اولوا الامر نیز عبارت است از «سزاوارتر بودن در تصرف از خود مؤمنین».

همچنان که پیش از این اشاره شد از پنجره‌های متعددی می‌توان به اولوا الامر نگریست. از جمله آنها وجوب اطاعت، حق امر و نهی و امامت است.

بر این اساس امیر بودن و حاکم شدن دیگران، متناقض با اولوا

الامری امیرالمؤمنین علیه السلام است. لذا حضرت می‌فرماید:

و الدلیل یا طلحة علی باطل ما شهدوا علیه قول نبی اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم یوم غدیر خم من کنت أولى به من نفسه فعلی أولى به من نفسه فكیف أکون أولى بهم من أنفسهم و هم أمراء علی و حکام؟! ای طلحه، دلیل بر بطلان آنچه بدان شهادت دادند، سخن پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم است که در روز غدیر خم فرمود: «هر کس من نسبت به او از خودش صاحب اختیارترم، علی هم نسبت به او از خودش صاحب اختیارتر است». من چگونه می‌توانم بر آنان صاحب اختیارتر از خودشان باشم در حالی که آنان امیران و حاکمان بر من باشند؟!

دلیل ۲:

یکی از محکومات مورد پذیرش همگان، حدیث منزلت است. بر اساس این حدیث ثابت می‌شود که امیرالمؤمنین علیه السلام تمامی مقامات پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را به استثنای نبوت و پیامبری داشته است. اما طبق آن چه در روایت مجعول ادعا شده امیرالمؤمنین علیه السلام، فاقد دو امر بوده است یکی نبوت و دیگری خلافت و امارت. اگر این امر درست بود ضروری بود که پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم آن را در حدیث منزلت استثنا می‌کرد و می‌فرمود: «أنت مني بمنزلة هارون من موسى غیر النبوة و الخلافة».

این در حالی است که پیامبر ﷺ خلافت و امارت را استثنا نکرده است. استثنا نکردن پیامبر ﷺ دلیل بر این است که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) دارای مقام خلافت و امارت نیز هست. بنا بر این بطلان روایت مجعول ثابت می‌گردد.

به سخن دیگر روایت مجعول با حدیث منزلت متعارض است. لذا حدیث منزلت، بطلان روایت مجعول را ثابت می‌کند.

و الدلیل یا طلحة علی باطل ما شهدوا علیه ... و قول رسول الله ﷺ
أنت منی بمنزلة هارون من موسى غیر النبوة أ فلستم تعلمون أن
الخلافة غیر النبوة ولو كان مع النبوة غیرها لاستثناه رسول الله ﷺ.
ای طلحه، دلیل بر بطلان آنچه بدان شهادت دادند... سخن
پیامبر ﷺ است که فرمود: «تو نسبت به من همچون هارون
نسبت به موسی هستی بجز نبوت»، آیا نمی‌دانستید که نبوت غیر
از خلافت است؟! اگر با نبوت چیز دیگری هم بود پیامبر ﷺ آن
را استثنا می‌کرد؟!

دلیل ۳:

یکی از محکّمات پذیرفته شده همگان، حدیث ثقلین است.

روایت مجعول با حدیث ثقلین نیز متعارض است.

و الدلیل یا طلحة علی باطل ما شهدوا علیه ... و قوله ﷺ إني تركت
فيكم أمرين لن تضلوا ما تمسكتم بهما كتاب الله و عترتي لا

تتقدموهم ولا تتخلفوا عنهم....

ای طلحه، دلیل بر بطلان آنچه بدان شهادت دادند... سخن پیامبر ﷺ است که فرمود: من در میان شما دو چیز باقی گذاردم تا هنگامی که به این دو تمسک کرده‌اید هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترتم. از اینان پیشی نگیرید و از اینها عقب نمانید. تمام امت، مأمور به پیروی دقیق از ثقلین هستند، آن گونه که نه از اهل بیت ﷺ پیش روند و نه از آنها عقب افتند. اگر امارت و خلافت با دیگران باشد، اولاً حاکم، مقدم بر همه امت می‌شود و ثانیاً باید اهل بیت ﷺ از امیر و خلیفه پیروی کنند و این نقطه مقابل حدیث ثقلین است. در نتیجه روایت مجعول باطل است.

دلیل ۴:

معیار حکومت، از منظر عقل و قرآن و سنت، اعلامیت است. اگر امیرالمؤمنین ﷺ اعلام است، حکومت و امارت دیگران باطل می‌گردد. امیرالمؤمنین ﷺ در دنباله فقره پیشین می‌فرماید:

و الدلیل یا طلحة علی باطل ما شهدوا علیه... و قوله ﷺ... و لا تعلموهم فإنهم أعلم منكم فینبغي أن لا یكون الخلیفة علی الأمة إلا أعلمهم بکتاب الله و سنة نبیه و قد قال الله أفمن یهدی إلى الحق

أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ^۱ و قال وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ^۲ و قال أَوْثَارَةً مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ^۳ و قال رسول الله ﷺ ما ولت أمة قط أمرها رجلا و فيهم أعلم منه إلا لم يزل أمرهم يذهب سفلا حتى يرجعوا إلى ما تركوا. ای طلحه، دلیل بر بطلان آنچه بدان شهادت دادند... سخن پیامبر ﷺ است که فرمود:... به اینان چیزی نیاموزید که از شما داناترند.

بنا بر این سزاوار است خلیفه بر امت کسی جز داناترین آنان به کتاب خدا و سنت پیامبرش نباشد، که خداوند هم می‌فرماید: أَمَّنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ^۴، (آیا کسی که به حق هدایت می‌کند سزاوارتر است که تابع او شوند یا کسی که هدایت نمی‌شود مگر آنکه او را هدایت کنند، پس چه شده شما را و چگونه حکم می‌کنید؟!)، و نیز می‌فرماید: وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ^۵، (در علم و جسم

(۱) یونس/۳۵

(۲) بقره/۲۴۷

(۳) أحقاف/۴

(۴) یونس/۳۵

(۵) بقره/۲۴۷

او را وسعت عنایت نمود)، و می‌فرماید: **أَوْثَارَةٌ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ**^۱، (یا اثری باقی مانده از علم، اگر راستگو هستید)، و نیز پیامبر ﷺ می‌فرماید: «هیچ امتی اختیار حکومت خود را به دست کسی نمی‌سپارند در حالی که عالم‌تر از او در میان‌شان باشد، مگر آنکه کارشان همچنان رو به پائین می‌رود، تا به آنچه ترک کرده‌اند باز گردند».

نتیجه آیات قرآن و سنت پیامبر ﷺ این گردید که حکومت دیگران بر اهل بیت **علیهم‌السلام** که داناترین مردم هستند باطل است.

دلیل ۵:

یکی از محکّمات پذیرفته شده همگان، فرمان پیامبر ﷺ به سلام کردن بر علی **علیه‌السلام** به عنوان «امیرالمؤمنین» است.

روایت مجعول با این فرمان پیامبر ﷺ نیز متعارض است.

و الدلیل علی کذبهم و باطلهم و فجورهم أنهم سلموا علی بامرة المؤمنین بأمر رسول الله ﷺ و هی الحجة علیهم و علیک خاصة.

دلیل بر دروغ و باطل و ناحق‌شان این است که آنان به دستور پیامبر ﷺ بر من به عنوان «امیر المؤمنین» سلام کردند. و این مطلب بر آنان (ابوبکر و عمر) و بر تو (ای طلحه) به خصوص...

حجت است.

دلیل ۶:

یکی از دلایل بر بطلان روایت مجعول، عملکرد خود عمر در معرفی شورای شش نفره برای تعیین خلیفه‌ی پس از مرگ خودش است. یکی از شش نفر تعیین شده توسط عمر، امیرالمؤمنین علیه السلام بود. حضرت در این باره می‌فرماید:

و الدلیل یا طلحة علی باطل ما شهدوا علیه... وَ إِنَّا مَعْشَرَ الشُّوَرَى
الْبَيْتَةِ أَحْيَاءُ كُلُّنَا فَلِمَ جَعَلَنِي عُمَرُ فِي الشُّوَرَى إِنْ كَانَ قَدْ صَدَقَ هُوَ وَ
أَصْحَابُهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَ جَعَلْنَا فِي الشُّوَرَى فِي الْخِلَافَةِ أَمْ فِي
غَيْرِهَا فَإِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّهُ جَعَلَهَا شُورَى فِي غَيْرِ الْإِمَارَةِ فَلَيْسَ لِعُثْمَانَ إِمَارَةٌ
عَلَيْنَا وَلَا بُدَّ مِنْ أَنْ نَتَشَاوَرَ فِي غَيْرِهَا لِأَنَّهُ أَمَرَنَا أَنْ نَتَشَاوَرَ فِي غَيْرِهَا وَ إِنْ
كَانَتِ الشُّورَى فِيهَا فَلِمَ أَذْخَلَنِي فِيهِمْ فَهَلَّا أَخْرَجَنِي وَقَدْ قَالَ إِنْ رَسُولَ
اللَّهِ ﷺ أَخْرَجَ أَهْلَ بَيْتِهِ مِنَ الْخِلَافَةِ فَأَخْبَرَ أَنَّهُ لَيْسَ لَهُمْ فِيهَا نَصِيبٌ...

ای طلحه، دلیل بر بطلان آنچه بدان شهادت دادند... (این که) ما گروه شش نفری شورا همگی زنده هستیم. اگر عمر و اصحابش در نسبت حدیث (مجعول) به پیامبر ﷺ راست می‌گفتند، پس چرا عمر مرا جزء شورا قرار داد؟! آیا ما را در شورا برای خلافت قرار داد یا غیر آن؟ اگر نظرتان این است که شورا را برای غیر حکومت قرار داد، پس اکنون عثمان بر ما امارتی نخواهد داشت، و ما باید در

موضوع دیگری مشورت می‌کردیم، چرا که در این صورت او به ما دستور داده که در غیر مسأله خلافت مشورت کنیم، و اگر شورا درباره خلافت بوده، پس چرا مرا همراه شما داخل شورا نمود؟! چرا مرا خارج نکرد در حالی که می‌گفت: «پیامبر ﷺ اهل بیتش را از خلافت خارج کرده و خبر داده که آنان را در خلافت نصیبی نیست»؟!۱

تفصیل بیشتر این مطلب در کتاب «علی علیه السلام باید بماند» از همین نگارنده آمده است.^۱

دلیل ۷:

دلیل دیگر بر بطلان روایت مجعول، اعتراف خود عمر به صلاحیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای خلافت است و این که او امت را بر راه روشن سیر می‌دهد و کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ را بر پا می‌دارد.

والدلیل یا طلحة علی باطل ما شهدوا علیه... لِمَ قَالَ عُمَرُ حِينَ دَعَانَا رَجُلًا رَجُلًا لِابْنِهِ عَبْدُ اللَّهِ وَ هَا هُوَ ذَا أَنْشُدُكَ بِاللَّهِ مَا قَالَ لَكَ حِينَ خَرَجْنَا؟ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ أَمَّا إِذْ نَاشَدْتَنِي فَإِنَّهُ قَالَ إِنْ بَايَعُوا أَصْلَحَ بَيْنِي هَاشِمٍ حَمَلُهُمْ عَلَى الْمَحَبَّةِ الْبَيْضَاءِ وَ أَقَامَهُمْ عَلَى كِتَابِ رَبِّهِمْ وَ

(۱) «علی علیه السلام باید بماند» ج ۱، سرفصل «اثبات دروغین بودن مبنای

سُنَّتِهِ نَبِيِّهِمْ....

ای طلحه، دلیل بر بطلان آنچه بدان شهادت دادند... چرا عمر هنگامی که ما شش نفر اصحاب شورا را یکی یکی فراخواند به پسرش عبد الله گفت: - (در اینجا حضرت اشاره به پسر عمر که در مجلس حاضر بود فرمود): هان، او اینجا است - تو را بخدا قسم می‌دهم که بگوئی وقتی ما خارج شدیم پدرت به تو چه گفت؟ عبد الله بن عمر گفت: حال که مرا قسم دادی، او گفت: «اگر با اصلح بنی هاشم [مقصود عمر از این عنوان، امیرالمؤمنین علیه السلام بود] بیعت کنند آنان را به وسط جاده روشن خواهد کشانید و طبق کتاب پروردگارشان و سُنَّتِ پیامبرشان به پا خواهد داشت!»!

اگر خلافت و امارت امیرالمؤمنین علیه السلام بر اساس روایت مجعول باطل است، چگونه عمر به صراحت آن را مصداق راه روشن و اقامه کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌داند؟!

دلیل ۸:

دلیل دیگر بر بطلان روایت مجعول، اعتراف عمر به توطئه غضب خلافت است.

و الدلیل یا طلحة علی باطل ما شهدوا علیه... قَالَ لَهُ ابْنُ عُمَرَ فَمَا أَخْبَرَكَ قَالَ علیه السلام أَنَشِدُكَ اللَّهَ يَا ابْنَ عُمَرَ لَئِنْ حَدَّثْتُكَ بِهِ لَتَصَدِّقْتَنِي؟ قَالَ أَوْ أَسْكُتُ قَالَ علیه السلام فَإِنَّهُ قَالَ لَكَ حِينَ قُلْتَ لَهُ فَمَا يَمْنَعُكَ أَنْ

تَسْتَخْلِفُهُ؟ قَالَ الصَّحِيفَةُ الَّتِي كَتَبْنَاهَا بَيْنَنَا وَ الْعَهْدُ الَّذِي تَعَاهَدْنَا عَلَيْهِ فِي الْكُعْبَةِ فِي حِجَّةِ الْوَدَاعِ. فَسَكَتَ ابْنُ عُمَرَ فَقَالَ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَمَّا أَمْسَكَتَ عَنِّي قَالَ سُلَيْمٌ فَلَقَدْ رَأَيْتُ ابْنَ عُمَرَ فِي ذَلِكَ الْمَجْلِسِ وَقَدْ خَنَقَتْهُ الْعُبْرَةُ وَعَيْنَاهُ تَسِيلَانِ دُمُوعاً....

ای طلحه، دلیل بر بطلان آنچه بدان شهادت دادند... پسر عمر گفت: چه چیزی به تو خبر داده است؟ فرمود: ای پسر عمر، تو را به خدا قسم می‌دهم که اگر برایت نقل کردم گفتارم را تصدیق کنی؟ پسر عمر گفت: اگر هم خواستم ساکت می‌مانم! حضرت فرمود: وقتی به او گفתי: «چه مانعی داری که او را خلیفه قرار دهی؟» گفت: مانع من صحیفه و نوشته‌ای است که در بین خود نوشته‌ایم و معاهده‌ای است که در کعبه در حجة الوداع بر سر آن همپیمان شده‌ایم! پسر عمر در اینجا ساکت ماند و گفت: تو را به حق پیامبر ﷺ قسم می‌دهم که از من دست برداری! روشن شد که صرف نظر از عدم اعتبار سند، روایت مجعول از ناحیه محتوا نیز به ادله متعدد باطل است.

۵) روایت مجعول، سند ابطال خلافت غاصبین

امیرالمؤمنین (علیه السلام) هشت دلیل بیان فرمود که بطلان روایت مجعول را ثابت می‌کند.

اگر از همه ادله یاد شده تنزل کنیم، لااقل درستی این روایت مورد

شک قرار می‌گیرد. همین امر برای ابطال خلافت غاصبین کافی است.
توضیح این مطلب را در سخن امیرالمؤمنین علیه السلام ببینیم.

والله إن كان أولئك الخمسة كذبوا على رسول الله صلی الله علیه و آله فما يحل لكم ولايتهم و إن كانوا صدقوا ما حل لكم أيها الخمسة أن تدخلوني معكم في الشورى لأن إدخالكم إياي فيه خلاف على رسول الله صلی الله علیه و آله و رغبة عنه

به خدا قسم اگر آن پنج نفر (اصحاب صحیفه) بر پیامبر صلی الله علیه و آله دروغ بسته‌اند ولایت آنها بر شما حلال نیست، و اگر راست گفته‌اند برای شما حلال نبود که مرا همراه خود داخل شورا قرار دهید، زیرا ورود من در شورا (به گفته شما) مخالفت با پیامبر صلی الله علیه و آله و سرپیچی از فرمان او به حساب می‌آید....

پیدا است کسی که عامدانه بر پیامبر صلی الله علیه و آله دروغ ببندد، هرگز شایستگی خلافت را ندارد.

اما بر فرض محال اگر روایت مجعول را صحیح بپنداریم باز هم خلافت عمر باطل می‌شود. زیرا عمر با داخل کردن امیرالمؤمنین علیه السلام در شورای شش نفره با پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت کرده است و مخالف با پیامبر صلی الله علیه و آله، محکوم به کفر و قتل است. ابن تیمیمه در این باره می‌گوید:

تعارض گفتار پیامبران با رأی مردان و مقدم داشتن رأی مردان، این

کارِ تکذیب کنندگان پیامبران است. بلکه اجماع همگی بر کفر این شخص است. همچنان که شهرستانی در اول کتاب معروف بـ«الملل و النحل» گفته است: اصل همه بدی‌ها و شرها از معارضه نص با رأی و مقدم داشتن هوای نفس بر شرع سرچشمه می‌گیرد.^۱

لذا بر فرض صحت روایت، عمر با پیامبر ﷺ مخالفت کرده است و کافر شده است. لذا خلافت عمر بر اثر کفر او باطل می‌گردد.

ارزش علمی تفکیک امامت و امارت

پس از تحقیق در «رابطه امامت و امارت» روشن شد که تفکیک امارت از امامت هیچ مستند علمی معتبر ندارد. لذا با قاطعیت می‌توان گفت طرح این مسئله از اساس توطئه‌ای سیاسی بوده است.

به گواه تاریخ تفکیک امامت و امارت ناشی از توطئه تدبیر شده سقیفه است. توطئه‌ای که بسیار عمیق و پیچیده طراحی شده است. این توطئه در واقع یک تبصره بر تمام فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، فضائلی که منافقین راهی برای انکار مستقیم

(۱) درء تعارض العقل و النقل ابن تیمیه ج ۵ صفحه ۲۰۴

آن پیدا نکرده بودند.

لذا تظاهر به پذیرش فضائل کرده، ولی با آوردن این تبصره در عمل تمامی فضائل را به شکل مستقیم و غیر مستقیم خنثی و بی اثر ساختند. امیرالمؤمنین علیه السلام این توطئه را افشا کرده و ثابت می کند که این تبصره در واقع متناقض با تمام فضائل حضرت است و ممکن نیست با پذیرش این تبصره، فضائل مورد اعتراف همگان باقی بماند. از آن جایی که تبصره مجعول هم از نظر تنوع و هم از فراوانی و هم از شاهد، قابل مقایسه با فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام نیست، فاقد اعتبار و ارزش علمی است.

گذشته از این که خلاف آن با برهان عقلی و شرعی ثابت شده است. با تجزیه و تحلیل روایت مجعول به بیان امیرالمؤمنین علیه السلام روشن شد که هدفی که سقیفه از جعل این روایت داشت انکار پنهان مقام اولوا الامری امیرالمؤمنین علیه السلام بود.

تحریف مولی، انکار آشکار اولوا الامری

نقطه ثقل غدیر، ولایت و اولوا الامری امیرالمؤمنین علیه السلام است. اگر مستندات باقیمانده از غدیر، به خوبی کنار هم چیده شود، ذره ای تردید در اثبات اولوا الامری امیرالمؤمنین علیه السلام از خطبه غدیر به

تنهایی باقی نمی‌ماند.

اما با این همه، سقیفه با چشم پوشی از همه قرائن و با داستانِ مجعولِ اختلاف میان امیرالمؤمنین (علیه السلام) و برخی از صحابه، تلاش کرد کلمه «مولی» را به معنی دوست تحریف کند و بدین وسیله اولوا الامری امیرالمؤمنین (علیه السلام) را انکار کند.

مباحث مربوط به معنی مولی و ولی در خطبه غدیر، در کتب مربوطه به شکل کاملاً مستوفی مطرح شده و لذا نیازی به طرح آن در این نوشتار نیست.

آن چه مهم است شناخت سیاست اهل سقیفه است که با پنجه افکندن شیادانه بر اولوا الامری، در صدد انکار آشکار اولوا الامری امیرالمؤمنین (علیه السلام) برآمده‌اند.

تحریف کلمه «مولی» یکی از توطئه‌های سقیفه در حوزه اولوا الامری است.

غصب کامل اولوا الامری

سقیفه نخست اولوا الامری امیرالمؤمنین (علیه السلام) را از امارت جدا کرد، سپس با تحریف کلمه «مولی» اصل اولوا الامری امیرالمؤمنین (علیه السلام) را انکار کرد.

اما به این هم بسنده نکرد، بلکه برای غصب اولوا الامری به نفع حاکمان سقیفه، خیز برداشت و توطئه‌ها کرد تا بدین وسیله برای خلیفه مصونیت جعل کند!

توطئه‌ها از انکار پنهان و آشکار اولوا الامری امیرالمؤمنین علیه السلام آغاز شد و با ربودن مقام اولوا الامری از حضرت و چسباندن این مقام به خلفای سقیفه، حلقه‌های توطئه کامل گردید.

حاصل این توطئه، مسخ اولوا الامری گردید.

توضیح این که خلیفه در مکتب سقیفه، مصداق اولوا الامر گردید! در مکتب سقیفه عنوان خلیفه، بر هر صاحب قدرتی مانند یزید که معدن جهل و نادانی و مجسمه کفر و نفاق بود، صادق است! چنین خلیفه‌ای اطاعتش واجب و مخالفت با او کفر و حکمش هم قتل است.

پیامبر صلی الله علیه و آله گفت کسی از امیرش چیز ناپسندی ببیند باید که بر آن شکیبایی کند زیرا کسی که از اطاعت سلطان یک وجب خارج شود به مرگ جاهلیت مرده است.^۱

حذیفه گفت:... پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود پس از من امامانی می‌باشند که به هدایت من هدایت نمی‌کنند و به سنت من عمل نمی‌نمایند

و به زودی مردانی در آنها به پا خواهند خواست که دل‌هایشان
دل‌های شیطان است که در قالب انسان قرار دارند. به حضرت
گفتم ای رسول خدا ﷺ اگر این زمان را درک کردم چه کنم؟ فرمود
حرف شنوی و اطاعت از امیر داشته باش هر چند او (ظالمانه)
بر پشتت تازیانه زند و مالت را بگیرد باز هم از او حرف شنوی
داشته باش و اطاعت نما.^۱

ابن تیمیمه می‌گوید:

در کتاب صحیح بخاری و مسلم از جابر بن سمره آمده است که
پیامبر ﷺ فرمود: تا هنگامی که دوازده خلیفه‌ای که همه آنها از
قریش هستند (بر مردم حکومت کنند) امر اسلام پیوسته عزیز
است... پس خلفای دوازده گانه عبارتند از: ابوبکر و عمر و
عثمان و علی علیه السلام... سپس معاویه و پسرش یزید سپس عبدالملک
و چهار پسرش و میان اینها عمر بن عبدالعزیز است.^۲
بر همین اساس نیز بحث عدم جواز لعن یزید مطرح شده است.
چرا که او خلیفه پیامبر ﷺ است!
[ص ۱۱۲]: پس [نتیجه می‌گیریم که] لعنت یزید جایز نیست. یزید
در زمان خود پای بند نماز بوده و جهاد کرده است. فاتح

(۱) روایت ۳۸: صحیح مسلم ج ۶ ص ۲۰

(۲) منهاج السنة النبویة ج ۸ ابن تیمیة ص ۲۳۸

قسطنطنیه است و از جانب رسول خدا ﷺ برای فاتحان آن شهر
بشارت بهشت داده شده است... لعنت کردن وی به هیچ وجه
جایز نیست.^۱

شیخ محمد خضری، بازررس وقت وزارت معارف مصر نیز در مورد
دفاع از یزید می‌گوید:

حسین علیه السلام خطای بزرگی کرد که خروج نمود. خروج او موجب
تفرقه و اختلاف در میان امت مسلمان شد و پایه الفت بین امت
را تا به امروز سست و لرزان کرده است.... (حقیقت این است که)
حسین علیه السلام علم مخالفت با یزید را برداشت، در حالی که مردم با
یزید بیعت کرده بودند.^۲

شیخ عبد العزیز آل شیخ:

بیعت یزید بن معاویه بیعتی شرعی بوده؛ و حسین علیه السلام را نصیحت
کردند که از مدینه به طرف عراق نرود، او را نصیحت کردند که
بیعت کند ولی او نپذیرفت... ولی با این وجود ما برای حسین علیه السلام
از خداوند درخواست رضایت کرده و برای او عفو و بخشش را
خواستاریم... حسین علیه السلام هر اشتباهی کرده برای خود کرده...

(۱) مجالس قطب الارشاد ملا محمد عمر سربازی ج ۱ ص ۱۱۲

(۲) محاضرات الامم الاسلامیه (الدوله الامویه)، ص ۳۲۷ شیخ محمد بن عفیفی
باجوری المعروف بـ خُضری دارالمعرفه بیروت، الطبعة: الثانيه ۱۴۱۷ هـ/ ۱۹۹۷ م

عقیده اهل سنت و جماعت این است که واجب است تا به فرامین کسی که مورد بیعت قرار گرفته و مردم حول محور او جمع شده‌اند گوش فرا داده شده و از او پیروی گردد. و قیام و سرکشی علیه او نیز حرام می باشد. و از همین رو خروج و قیام حسین علیه السلام علیه یزید حرام بود....^۱

حاصل این شد که اولوا الامر در مکتب سقیفه کسی است که قدرت را به دست بگیرد. مهم هم نیست که چگونه قدرت به دست آید. خلیفه‌ای که به قدرت که می‌رسید، فضائل مجعول هم به نفع او سرازیر می‌گردید. اما همه این فضائل پوششی است برای فریب مردم، ولی اصل پشت پرده همان قدرت است. هر چند برای خلیفه شرط کرده‌اند که باید نماز بخواند، اما در واقع اولوا الامر سقیفه هیچ شرط و شروطی ندارد.

شاهدش نمازی است که مغیره بن شعبه پس از زناکاری^۲ و ولید بن عقبه^۳ با شکم پر از شراب خوانده است و مردم را به فیض رسانده

(۱) سایت مؤسسه تحقیقاتی ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف

valiasr-aj.com/persian/shownews.php?idnews=۶۱۳۵

(۲) الغدير ج ۶ ص ۱۹۶ از السنن الكبرى للبيهقي ج ۸ ص ۲۳۵

(۳) الغدير ج ۸ ص ۱۳۴ از منابع متعدد اهل سنت

است. مغیره حاکم بصره در زمان عمر بود. ولید هم حاکم کوفه در زمان عثمان بود.

برای شناخت خلفای سقیفه که علاوه بر غصب خلافت، اولوا الامری را هم غصب کرده اند منابع فراوانی وجود دارد. از جمله می توانید به سرفصل «غارتگران اسلام» از کتاب «علی علیه السلام باید بماند» از نگارنده مراجعه نمایید.

اولوا الامری از اوج تا حضيض

مباحث پیشین به ویژه بخش «درنگی بیشتر در مقام اولوا الامری» ناظر به افقی شگفت از اولوا الامری بود، افقی هم بسیار دوردست و هم بسی ژرف!

افقی که درک عقلانی الفبای آن نیز جز به مدد آموزگاران وحی ناممکن است.

افقی که اوج کمال انسانی را در بی نهایت به تصویر می کشد و مجسم می کند.

اما این مقام بلند پس از سقیفه دچار سرنوشتی بسیار تلخ گردید. توضیح این که مقام اولوا الامری اوج شگفت انگیزی دارد و آن چه گذشت تنها اشاراتی ناقص به جایگاه والای اولوا الامر بود. محققین

توجه دارند که این اشارات با واقعیت فاصله‌ای کهکشانی دارد. سقیفه، این مقام آسمانی مقدس را آن چنان تنزل داد تا به حضيض ننگین افراد پلیدی همچون یزید فرود آورد. هر چند اولوا الامر بر تارک غدیر طلوع کرد، اما سقیفه با غصب خلافت، مجالی به درخشش خورشید اولوا الامر نداد. درنگ در اولوا الامر از عرش مکتب ثقلین تا فرش مکتب سقیفه، فرصت مقایسه اولوا الامر شیعه و سنی را فراهم می‌آورد. این مقایسه علاوه بر اثبات عظمت مکتب شیعه، پرده‌ای دیگر از اوج جنایت سقیفه برمی‌دارد.

مستندات روایی «اولوا الامری بر تارک غدیر»

مطالب نوشتار پیش رو مستند به روایات متعددی است. از آن جایی که برخی از این روایات مفصل است و متن عربی روایات مورد نیاز عموم فارسی زبانان نیست، در متن اصلی کتاب، به ترجمه بخش مورد استشهاد آن روایات بسنده شد. اما به دلیل این که ممکن است مراجعه به روایات مورد نیاز برخی از محققین باشد، متن کامل روایات در این بخش ارایه می گردد.

روایت (۱)

أن ابن الكواء قال لعلي عليه السلام بما كنت وصي محمد صلى الله عليه وآله من بين بني عبد المطلب قال إذن ما الخبر تريد [ادن ما الخير تريد] لما نزل على رسول الله صلى الله عليه وآله وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ^۱ جمعنا رسول الله صلى الله عليه وآله ونحن أربعون رجلا فأمرني فأنضجت له رجل شاة و صاعا من طعام أمرني فطحنته و خبزته و أمرني فأدنيته قال ثم قدم عشرة من أجلتهم فأكلوا

حتى صدروا و بقي الطعام كما كان و إن منهم لمن يأكل الجذعة و يشرب الفرق فأكلوا منها كلهم أجمعون فقال أبو لهب سحرکم صاحبکم فتفرقوا عنه ثم دعاہم رسول اللہ ﷺ ثانية ثم قال أیکم یكون أخي و وصيي و وارثي فعرض علیہم فکلهم یأبی حتى انتهى إلی و أنا أصغرهم سنا و أعمشهم عینا و أحمشهم ساقا فقلت أنا فرمی إلی بنعله فلذلك كنت وصیه من بینهم^١.

روایت (٢)

عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال: لما نزلت وَأَنْذَرْتُ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ أي رهطك المخلصين دعا رسول اللہ ﷺ بني عبد المطلب و هم إذ ذاك أربعون رجلا یزیدون رجلا أو ینقصون رجلا فقال أیکم یكون أخي و وارثي و وزيري و وصيي و خلیفتي فیکم بعدي فعرض علیهم ذلك رجلا رجلا کلهم یأبی ذلك حتى أتى علي فقلت أنا یا رسول اللہ ﷺ فقال یا بني عبد المطلب هذا أخي و وارثي و وصيي و وزيري و خلیفتي فیکم بعدي فقام القوم یضحک بعضهم إلی بعض و یقولون لأبی طالب قد أمرک أن تسمع و تطیع لهذا الغلام^٢.

روایت (٣)

(١) بحار الأنوار ج ١٨ ص ٤٤

(٢) بحار الأنوار ج ١٨ ص ١٧٩

و بالإسناد يرفعه إلى أبي ذر قال: أمرنا رسول الله ﷺ أن نسلم على أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام وقال سلموا على أخي و وارثي و خليفتي في قومي و ولي كل مؤمن و مؤمنة من بعدي سلموا عليه بإمرة المؤمنين فإنه ولي كل من يسكن الأرض إلى يوم القيامة و لو قدمتموه لأخرجت الأرض بركاتها فإنه أكرم من عليها من أهلها قال أبو ذر فرأيت عمر قد تغير لونه و قال أ حق من الله يا رسول الله ﷺ! قال نعم يا عمر حق من الله تعالى أمرني به و بذلك أمرتكم قال فقام و سلم عليه بإمرة المؤمنين و كذلك أبو بكر ثم أقبل على أصحابهما و قال ما قالاه^١.

روایت (۴)

عن بريدة قال: أمرنا النبي ﷺ أن نسلم على علي عليه السلام بإمرة المؤمنين^٢.

روایت (۵)

فلما قضى حجه، و صار بغدير خم، و ذلك يوم الثامن عشر من ذي الحجة، أمره الله، عز و جل بإظهار أمر علي عليه السلام فكأنه أمسك لما عرف من كراهة الناس لذلك إشفاقا على الدين و خوفا من ارتداد القوم

(۱) الفضائل ابن شاذان القمي ص ۱۳۳

(۲) بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۲۹۰

فَأَنْزَلَ اللَّهُ عِزَّوْجَل: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ^١.

(روایت ٦)

عن ابن عباس و جابر بن عبد الله قالاً أمر الله محمداً ﷺ أن ينصب علياً عليه السلام للناس ليخبرهم بولايته فتخوف رسول الله ﷺ أن يقولوا جاء بابن عمه و أن يطغوا في ذلك عليه فأوحى الله إليه يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ فقام رسول الله ﷺ بولايته يوم غدیر خم^٢.

(روایت ٧)

عن أبي جعفر محمد بن علي عليه السلام أنه قال: حج رسول الله ﷺ من المدينة و قد بلغ جميع الشرائع قومه غير الحج و الولاية فأتاه جبرئيل فقال له يا محمد ﷺ إن الله جل اسمه يقرئك السلام و يقول لك إني لم أقبض نبيا من أنبيائي و لا رسولا من رسلي إلا بعد إكمال ديني و تأكيد حجتي و قد بقي عليك من ذلك فريضتان مما يحتاج أن تبلغهما قومك فريضة الحج و فريضة الولاية و الخلافة من بعدك فإني لم أخل أرضي من حجة و لن أخليها أبداً فإن الله جل ثناؤه يأمرك أن تبلغ قومك

(١) المسترشد ص ٤٦٥

(٢) بحار الانوار ج ٣٧ ص ١٣٩

الحج...

فلما وقف رسول الله ﷺ بالموقف أراه جبرئيل عن الله تعالى فقال يا محمد ﷺ إن الله عز وجل يقرئك السلام ويقول لك إنه قد دنا أجلك ومدتك وأنا مستقدمك على ما لا بد منه ولا عنه محيص فاعهد عهدك وقدم وصيتك واعمد إلى ما عندك من العلم وميراث علوم الأنبياء من قبلك والسلاح والتابوت وجميع ما عندك من آيات الأنبياء فسلمها إلى وصيك وخليفتك من بعدك حجتى البالغة على خلقي علي بن أبي طالب عليه السلام فأقمه للناس علما وجدد عهده وميثاقه وبيعته وذكرهم ما أخذت عليهم من بيعتي وميثاقى الذى واثقتهم به وعهدى التى عاهدت إليهم من ولاية ولىي ومولاهم ومولى كل مؤمن ومؤمنة على بن أبى طالب عليه السلام فإنى لم أقبض نبيا من الأنبياء إلا بعد إكمال ديني وإتمام نعمتي بولاية أوليائي ومعاداة أعدائي وذلك كمال توحيدى ودينى وإتمام نعمتى على خلقي باتباع ولىي وطاعته وذلك أنى لا أترك أرضى بغير قيم ليكون حجة لى على خلقي فاليوم أكملت لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتى ورضيت لكم الإسلام دينا بوليتى ومولى كل مؤمن ومؤمنة على عبدى ووصى نبىي والخليفة من بعده وحجتى البالغة على خلقي مقرون طاعته بطاعة محمد ﷺ نبىي ومقرون طاعته مع طاعة محمد ﷺ بطاعتي من أطاعه فقد أطاعني ومن عصاه فقد

عصاني جعلته علما بيني وبين خلقي من عرفه كان مؤمنا ومن أنكره كان كافرا ومن أشرك بيعته كان مشركا ومن لقيني بولايته دخل الجنة ومن لقيني بعداوته دخل النار فأقم يا محمد ﷺ عليا ﷺ علما وخذ عليهم البيعة وجدد عهدي وmithaqي لهم الذي واثقتهم عليه فإني قابضك إلي و مستقدمك علي فخشى رسول الله ﷺ قومه و أهل النفاق و الشقاق أن يتفرقوا و يرجعوا إلى جاهلية لما عرف من عداوتهم و لما تتطوي عليه أنفسهم لعلي ﷺ من العداوة و البغضاء و سأل جبرئيل أن يسأل ربه العصمة من الناس و انتظر أن يأتيه جبرئيل بالعصمة من الناس من الله جل اسمه فأخبر ذلك إلى أن بلغ مسجد الخيف فأتاه جبرئيل في مسجد الخيف فأمره بأن يعهد عهده و يقيم عليا ﷺ علما للناس و لم يأت به بالعصمة من الله عز و جل بالذي أراد حتى بلغ كراع الغميم بين مكة و المدينة فأتاه جبرئيل فأمره بالذي أتاه فيه من قبل الله و لم يأت به بالعصمة فقال يا جبرئيل إني أخشى قومي أن يكذبوني و لا يقبلوا قلبي في علي فرحل فلما بلغ غدیر خم قبل الجحفة بثلاثة أميال أتاه جبرئيل على خمس ساعات مضت من النهار بالزجر و الانتهاز و العصمة من الناس فقال يا محمد ﷺ إن الله عز و جل يقرئك السلام و يقول لك يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي عَلِيٍّ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ و كان أوائلهم قريبا من

الجحفة فأمره أن يرد من تقدم منهم و يحبس من تأخر عنهم في ذلك المكان ليقيم عليا علما للناس و يبلغهم ما أنزل الله في علي عليه السلام و أخبره أن الله عز وجل قد عصمه من الناس فأمر رسول الله صلى الله عليه وآله عند ما جاءت العصمة مناديا ينادي في الناس بالصلاة جامعة و يرد من تقدم منهم و يحبس من تأخر عنهم و تنحى عن يمين الطريق إلى جنب مسجد الغدير أمره بذلك جبرئيل عن الله عز اسمه و في الموضع سلمات فأمر رسول الله ص أن يقيم ما تحتهن و ينصب له أحجار كهيئة المنبر ليشرف على الناس فتراجع الناس و احتبس أواخرهم في ذلك المكان لا يزالون فقام رسول الله صلى الله عليه وآله فوق تلك الأحجار ثم حمد الله و أشنى عليه: فقال الحمد لله الذي علا في توحده و...

لأنه قد أعلمني أني إن لم أبلغ ما أنزل إلي فما بلغت رسالته و قد ضمن لي تبارك و تعالى العصمة و هو الله الكافي الكريم فأوحى إلي بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ معاشر الناس ما قصرت في تبليغ ما أنزله إلي و أنا مبين لكم سبب هذه الآية إن جبرئيل هبط إلي مرارا ثلاثا يأمرني عن السلام ربي و هو السلام أن أقوم في هذا المشهد فأعلم كل أبيض و أسود أن علي بن أبي طالب عليه السلام أخي و وصيي و خليفتي و الإمام من بعدي الذي محله مني محل هارون من

موسى إلا أنه لا نبي بعدى وهو وليكم بعد الله ورسوله وقد أنزل الله تبارك وتعالى على بذلك آية من كتابه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ^١ وعلي بن أبي طالب عليه السلام أقام الصلاة وآتى الزكاة وهو راكع يريد الله عز وجل في كل حال وسألت جبرئيل أن يستعفى لي عن تبليغ ذلك إليكم أيها الناس لعلمي بقله المؤمنين وكثرة المنافقين وأدغال الأثمين وختل المستهزئين بالإسلام الذين وصفهم الله في كتابه بأنهم يَقُولُونَ بِاللَّسْتَنِيهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ^٢ ويحسبونه هينا وهو عند الله عظيم وكثرة أذاهم لي غير مرة حتى سموني أذنا وزعموا أني كذلك لكثرة ملازمته إياي وإقبالي عليه حتى أنزل الله عز وجل في ذلك وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ عَلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ أُذُنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ^٢ الآية ولو شئت أن أسمى القائلين بذلك بأسمائهم لسميت وأن أومئ إليهم بأعيانهم لأومأت وأن أدل عليهم لدللت ولكني والله في أمورهم قد تكلمت وكل ذلك لا يرضى الله مني إلا أن أبلغ ما أنزل الله إلي ثم تلا عليه السلام يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي عَلِيٍّ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ فاعلموا معاشر

(١) مائدة/٥٥

(٢) توبة/٦١

الناس أن الله قد نصبه لكم وليا وإماما مفترضة طاعته....^۱

(روایت ۸)

أبان عن سليم قال رأيت عليا عليه السلام في مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله في خلافة عثمان و جماعة يتحدثون و يتذاكرون الفقه و العلم فذكروا قريشا و فضلها و سوابقها و هجرتها و ما قال رسول الله صلى الله عليه وآله فيهم من الفضل... فلم يدعوا أحدا من الحيين من أهل السابقة إلا سموه و في الحلقة أكثر من مائتي رجل منهم مسانيد إلى القبلة و منهم في الحلقة فكان ممن حفظت من قريش علي بن أبي طالب صلوات الله عليه و سعد بن أبي وقاص و عبد الرحمن بن عوف و الزبير و طلحة و عمار و المقداد و أبو ذر و هاشم بن عتبة و عبد الله بن عمر و الحسن و الحسين عليهم السلام و ابن عباس و محمد بن أبي بكر و عبد الله بن جعفر و عبيد الله بن العباس و من الأنصار... فأكثر القوم و ذلك من بكرة إلى حين الزوال و عثمان في داره لا يعلم بشيء مما هم فيه و علي بن أبي طالب عليه السلام ساكت لا ينطق هو و لا أحد من أهل بيته و أقبل القوم عليه فقالوا يا أبا الحسن ما يمنعك أن تتكلم قال عليه السلام ما من الحيين أحد إلا و قد ذكر فضلا و قال حقا ثم قال يا معاشر قريش يا معاشر الأنصار...

قال فأنشدكم أتعلمون حيث نزلت يا أيُّها الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ
 أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ^١ وحيث نزلت إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَ
 الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ^٢ وحيث
 نزلت أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ
 يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَنَّةٍ^٣ قال الناس يا رسول
 الله ﷺ خاصة في بعض المؤمنين أم عامة لجميعهم فأمر الله عز وجل
 نبيه أن يعلمهم ولاية أمرهم وأن يفسر لهم من الولاية ما فسر لهم من
 صلاتهم و زكاتهم و صومهم و حجهم فنصبتني للناس بغدير خم ثم
 خطب وقال أيها الناس إن الله أرسلني برسالة ضاق بها صدري و ظننت
 أن الناس تكذبني فأوعدني لأبلغنها أو ليعذبني ثم أمر فنودي ب
 الصلاة جامعة ثم خطب فقال أيها الناس أتعلمون أن الله عز وجل
 مولاي و أنا مولى المؤمنين و أنا أولى بهم من أنفسهم قالوا بلى يا رسول
 الله قال قم يا علي فقام فقال من كنت مولاه فعلي هذا مولاه اللهم
 وال من والاه و عاد من عاداه فقام سلمان فقال يا رسول الله ﷺ ولاء
 كما ذا؟ فقال ولاء كولايتي من كنت أولى به من نفسه فعلي أولى به

(١) نساء/٥٩

(٢) مائده/٥٥

(٣) توبه/١٦

من نفسه فأنزل الله تعالى ذكره الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيناً فذكر النبي ﷺ وقال الله أكبر تمام نبوتي و تمام دين الله ولاية علي بعدي فقام أبو بكر وعمر فقالا يا رسول الله ﷺ هذه الآيات خاصة في علي عليه السلام قال بلى فيه وفي أوصيائي إلى يوم القيامة قالوا يا رسول الله بينهم لنا قال علي أخي و وزير و وارثي و وصيي و خليفتي في أمتي و ولي كل مؤمن بعدي ثم ابني الحسن ثم ابني الحسين ثم تسعة من ولد ابني الحسين واحد بعد واحد القرآن معهم و هم مع القرآن لا يفارقونه و لا يفارقهم حتى يردوا علي حوضي فقالوا كلهم اللهم نعم قد سمعنا ذلك و شهدنا كما قلت سواء و قال بعضهم قد حفظنا جل ما قلت و لم نحفظه كله و هؤلاء الذين حفظوا أختيارنا و أفاضلنا فقال عليه السلام صدقتم ليس كل الناس يستون في الحفظ أنشد الله من حفظ ذلك من رسول الله ﷺ لما قام فأخبر به فقام زيد بن أرقم و البراء بن عازب و أبو ذر و المقداد و عمار فقالوا نشهد لقد حفظنا قول النبي ﷺ و هو قائم على المنبر و أنت إلى جنبه و هو يقول يا أيها الناس إن الله أمرني أن أنصب لكم إمامكم و القائم فيكم بعدي و وصيي و خليفتي و الذي فرض الله على المؤمنين

فِي كِتَابِهِ طَاعَتِهِ فَقَرَنَهُ بِطَاعَتِهِ وَطَاعَتِي وَأَمْرَكُمْ فِيهِ بِوَلَايَتِهِ وَإِنِّي رَاجَعْتُ رَبِّي خَشْيَةً طَعْنِ أَهْلِ النِّفَاقِ وَتَكْذِيبِهِمْ فَأَوْعَدَنِي لِتَبْلُغْنَهَا أَوْ لِيُعَذِّبَنِي أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ أَمْرَكُمْ فِي كِتَابِهِ بِالصَّلَاةِ فَقَدْ بَيَّنَّتْهَا لَكُمْ وَبِالزَّكَاةِ وَالصُّومِ وَالْحَجِّ فَبَيَّنَّتْهَا لَكُمْ وَفَسَّرَتْهَا وَأَمْرَكُمْ بِالْوَلَايَةِ وَإِنِّي أَشْهَدُكُمْ أَنَّهَا لِهَذَا خَاصَّةٌ وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ لَابَنِيهِ بَعْدَهُ ثُمَّ لِلْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ وَلَدِهِمْ لَا يَفَارِقُونَ الْقُرْآنَ وَلَا يَفَارِقُهُمُ الْقُرْآنَ حَتَّى يَرُدُّوا عَلَيَّ حَوْضِي أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ بَيَّنْتُ لَكُمْ مَفْزَعَكُمْ بَعْدِي وَإِمَامَكُمْ بَعْدِي وَوَلِيَّكُمْ وَهَادِيَكُمْ وَهُوَ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ فِيكُمْ بِمَنْزِلَتِي فِيكُمْ فَقُلْدُوهُ دِينَكُمْ وَأَطِيعُوهُ فِي جَمِيعِ أُمُورِكُمْ فَإِنَّ عِنْدَهُ جَمِيعَ مَا عَلَّمَنِي اللَّهُ مِنْ عِلْمِهِ وَحُكْمَتِهِ فَسَلُّوهُ وَتَعْلَمُوا مِنْهُ وَمِنْ أَوْصِيَائِهِ بَعْدَهُ وَلَا تَعْلَمُوهُمْ وَلَا تَتَقَدَّمُوهُمْ وَلَا تَخْلُفُوا عَنْهُمْ فَإِنَّهُمْ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَهُمْ لَا يَزِيلُونَهُ وَلَا يَزِيلُهُمْ ثُمَّ جَلَسُوا...

ثُمَّ تَمَادَى بَعْلِي عَلَيْهِ السَّلَامُ السُّؤَالُ فَمَا تَرَكَ شَيْئًا إِلَّا نَاشَدَهُمُ اللَّهُ فِيهِ وَسَأَلَهُمْ عَنْهُ حَتَّى أَتَى عَلَى آخِرِ مَنَاقِبِهِ وَمَا قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَثِيرًا كُلُّ ذَلِكَ يَصْدُقُونَهُ وَيَشْهَدُونَ أَنَّهُ حَقٌّ قَالَ فَلَمْ يَدَعْ شَيْئًا مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ خَاصَّةً أَوْ فِيهِ وَفِي أَهْلِ بَيْتِهِ فِي الْقُرْآنِ وَلَا عَلَى لِسَانِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَّا نَاشَدَهُمُ اللَّهُ فِيهِ...

فقال طلحة بن عبید الله و كان يقال له داهية قریش فكيف
نصنع بما ادعى أبو بكر و عمر و أصحابه الذين صدقوه و شهدوا على
مقاتله يوم أتوا بك تعتل و في عنقك حبل فقالوا لك بايع فاحتجبت بما
احتجبت به من الفضل و السابقة فصدقوك جميعا ثم ادعى أنه سمع
نبي الله ﷺ يقول إن الله أبى أن يجمع لنا أهل البيت النبوة و الخلافة
فصدقه عمر و أبو عبيدة بن الجراح و سالم و معاذ بن جبل ثم أقبل
طلحة فقال كل الذي ذكرت و ادعيت حق و ما احتجبت به من
السابقة و الفضل نحن نقر به و نعرفه و أما الخلافة فقد شهد أولئك
الخمسة بما سمعت فقام عند ذلك علي عليه السلام و غضب من مقالة طلحة
فأخرج شيئاً قد كان يكتمه و فسر شيئاً قد كان قاله يوم مات عمر
لم يدروا ما عنى به و أقبل على طلحة و الناس يسمعون فقال يا طلحة
أما و الله ما من صحيفة ألقى الله بها يوم القيامة أحب إلي من صحيفة
هؤلاء الخمسة الذين تعاهدوا على الوفاء بها في الكعبة في حجة الوداع
إن قتل الله محمداً ﷺ أو مات أن يتوازروا و يتظاهروا علي فلا أصل إلى
الخلافة و قال علي و الدليل يا طلحة على باطل ما شهدوا عليه قول نبي
الله ﷺ يوم غدیر خم من كنت أولى به من نفسه فعلي أولى به من
نفسه فكيف أكون أولى بهم من أنفسهم و هم أمراء علي و حكام و
قول رسول الله ﷺ أنت مني بمنزلة هارون من موسى غير النبوة أفلستم

تعلمون أن الخلافة غير النبوة ولو كان مع النبوة غيرها لاستثناه رسول الله ﷺ وقوله ﷺ إني تركت فيكم أمرين لن تضلوا ما تمسكتم بهما كتاب الله وعترتي لا تتقدموهم ولا تتخلفوا عنهم ولا تعلموهم فإنهم أعلم منكم فينبغي أن لا يكون الخليفة على الأمة إلا أعلمهم بكتاب الله وسنة نبيه وقد قال الله أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ^١ وقال وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ^٢ وقال أَوْ أَثَارَةٌ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ^٣ وقال رسول الله ﷺ ما ولت أمة قط أمرها رجلا وفيهم أعلم منه إلا لم يزل أمرهم يذهب سفالا حتى يرجعوا إلى ما تركوا فما الولاية غير الإمارة على الأمة والدليل على كذبهم وباطلهم وفجورهم أنهم سلموا علي بامرة المؤمنين بأمر رسول الله ﷺ وهي الحجة عليهم وعليك خاصة وعلى هذا الذي معك يعني الزبير وعلى الأمة رأسا وعلى هذين وأشار إلى سعد و ابن عوف وعلى خليفتم هذا الظالم يعني عثمان وإنا معشر الشورى الستة أحياء كلنا فلم جعلني عمر في الشورى إن كان قد صدق هو وأصحابه على رسول الله ﷺ أ جعلنا في الشورى في

(١) يونس/٣٥

(٢) بقره/٢٤٧

(٣) أحقاف/٤

الخلافة أم في غيرها فإن زعمتم أنه جعلها شورى في غير الإمارة فليس لعثمان إمارة علينا ولا بد من أن نتشاور في غيرها لأنه أمرنا أن نتشاور في غيرها وإن كانت الشورى فيها فلم أدخلني فيهم فهلا أخرجني و قد قال إن رسول الله ﷺ أخرج أهل بيته من الخلافة فأخبر أنه ليس لهم فيها نصيب و لم قال عمر حين دعانا رجلا رجلا لابنه عبد الله و ها هو ذا أنشدك بالله ما قال لك حين خرجنا؟ فقال عبد الله أما إذ ناشدتنى فإنه قال إن بايعوا أصلع بنى هاشم حملهم على المحجة البيضاء و أقامهم على كتاب ربهم و سنة نبيهم ثم قال ﷺ يا ابن عمر فما قلت أنت عند ذلك قال قلت له فما يمنعك يا أبت أن تستخلفه؟ قال ﷺ فما رد عليك؟ قال رد علي شيئا أكتمه قال ﷺ فإن رسول الله ﷺ قد أخبرني بكل ما قال لك و قلت له قال و متى أخبرك قال ﷺ أخبرني في حياته ثم أخبرني به ليلة مات أبوك في منامي و من رأى رسول الله ﷺ في المنام فقد رآه في اليقظة قال له ابن عمر فما أخبرك قال ﷺ أنشدك الله يا ابن عمر لئن حدثتك به لتصدقني؟ قال أو أسكت قال ﷺ فإنه قال لك حين قلت له فما يمنعك أن تستخلفه؟ قال الصحيفة التي كتبناها بيننا و العهد الذي تعاقدنا عليه في الكعبة في حجة الوداع. فسكت ابن عمر فقال أسألك بحق رسول الله ﷺ لما أمسكت عني قال سليم فلقد رأيت ابن عمر في ذلك المجلس و قد

خنقته العبرة و عيناه تسيلان دموعا ثم أقبل علي ﷺ على طلحة و الزبير و ابن عوف و سعد و قال و الله إن كان أولئك الخمسة كذبوا على رسول الله ﷺ فما يحل لكم ولايتهم و إن كانوا صدقوا ما حل لكم أيها الخمسة أن تدخلوني معكم في الشورى لأن إدخالكم إياي فيه خلاف على رسول الله ﷺ و رغبة عنه....^١

(روایت ٩)

قال أبو جعفر ﷺ و كانت الفريضة تنزل بعد الفريضة الأخرى و كانت الولاية آخر الفرائض فأنزل الله عز و جل الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي قال أبو جعفر ﷺ يقول الله عز و جل لا أنزل عليكم بعد هذه فريضة قد أكملت لكم الفرائض.^٢

(روایت ١٠)

عن أبي جعفر ﷺ قال: أمر الله عز و جل رسوله بولاية علي و أنزل عليه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ^٣ و فرض ولاية أولي الأمر فلم يدروا ما هي فأمر الله محمدا ﷺ أن يفسر لهم الولاية كما فسر لهم الصلاة و الزكاة و الصوم و الحج

(١) كتاب سليم بن قيس ج ٢ ص ٦٣٦-٦٥٣ ح ١١

(٢) کافی ج ١ ص ٢٨٩

(٣) مائده/٥٥

فلما أتاه ذلك من الله ضاق بذلك صدر رسول الله ﷺ و تخوف أن يرتدوا عن دينهم و أن يكذبوه فضاق صدره و راجع ربه عز و جل فأوحى الله عز و جل إليه يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ فصدع بأمر الله تعالى ذكره فقام بولاية علي عليه السلام يوم غدیر خم فنادى الصلاة جامعة و أمر الناس أن يبلغ الشاهد الغائب.^۲

روایت (۱۱)

زیاد بن المنذر يقول كنت عند أبي جعفر محمد بن علي عليه السلام و هو يحدث الناس إذ قام إليه رجل من أهل البصرة يقال له: عثمان الأعشى كان يروي عن الحسن البصري فقال له: يا ابن رسول الله جعلني الله فداك إن الحسن يخبرنا أن هذه الآية نزلت بسبب رجل و لا يخبرنا من الرجل يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ. فقال: لو أراد أن يخبر به لأخبر به، ولكنه يخاف، إن جبرئيل هبط على النبي ﷺ فقال له: إن الله يأمرك أن تدل أمتك على صلاتهم. فدلهم عليها، ثم هبط فقال: إن الله يأمرك أن تدل أمتك على زكاتهم. فدلهم عليها، ثم هبط فقال: إن الله يأمرك أن تدل أمتك على صيامهم. فدلهم، ثم هبط فقال: إن الله

(۱) مائده/۶۷

(۲) کافی ج ۱ ص ۲۸۹

يَأْمُرُكَ أَنْ تَدُلَّ أَمَتَكَ عَلَى حُجَّتِهِمْ فَفَعَلَ، ثُمَّ هَبَطَ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكَ أَنْ تَدُلَّ أَمَتَكَ عَلَى وَلِيِّهِمْ عَلَى مِثْلِ مَا دَلَّيْتَهُمْ عَلَيْهِ مِنْ صَلَاتِهِمْ وَزَكَاتِهِمْ وَصِيَامِهِمْ وَحُجَّتِهِمْ لِيُلْزِمَهُمُ الْحُجَّةُ فِي جَمِيعِ ذَلِكَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي قَرِيبُو عَهْدٍ بِالْجَاهِلِيَّةِ وَفِيهِمْ تَنَافُسٌ وَفَخْرٌ، وَ مَا مِنْهُمْ رَجُلٌ إِلَّا وَقَدْ وَتَرَهُ وَلِيِّهِمْ وَ إِنِّي أَخَافُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ يُرِيدُ فَمَا بَلَّغْتَهَا تَامَةً وَاللَّهُ يَعِصُكُمْ مِنَ النَّاسِ. فَلَمَّا ضَمِنَ اللَّهُ لَهُ بِالْعَصْمَةِ وَخَوْفَهُ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ مِنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مِنْ وَالَاهُ وَعَادَ مِنْ عَادَاهُ، وَانصِرْ مِنْ نَصْرِهِ وَاخْذَلْ مَنْ خَذَلَهُ وَأَحِبْ مَنْ أَحَبَّهُ وَأَبْغُضْ مَنْ أَبْغَضَهُ. قَالَ زِيَادُ بْنُ عَثْمَانَ: مَا انْصَرَفْتُ إِلَى بَلَدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ هَذَا الْحَدِيثِ^١.

روایت (١٢)

عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله ﷺ أيما مؤمن أو مسلم مات وترك ديناً لم يكن فيه فساد ولا إسراف فعلى الإمام أن يقضيه فإن لم يقضه فعليه إثم ذلك إن الله تبارك وتعالى يقول إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ^٢ الآية فهو من الغارمين وله سهم عند الإمام فإن

(١) شواهد التنزيل لقواعد التفضيل ج ١ ص ٢٥٥

(٢) توبه/٦٠

حبسه فائمه علیه.^۱

روایت (۱۳)

عن الصادق عليه السلام قال النبي صلى الله عليه وآله في خطبة منى أيها الناس من ترك مالا فلاهله ولورثته ومن ترك كلاً أو ضياعاً فعلي وإلي.^۲

روایت (۱۴)

عن سفيان بن عيينة عن أبي عبد الله عليه السلام أن النبي صلى الله عليه وآله قال: أنا أولى بكل مؤمن من نفسه و علي عليه السلام أولى به من بعدي ف قيل له ما معنى ذلك فقال قول النبي صلى الله عليه وآله من ترك ديناً أو ضياعاً فعلي و من ترك مالا فلورثته فالرجل ليست له على نفسه ولاية إذا لم يكن له مال و ليس له على عياله أمر و لا نهى إذا لم يجز عليهم النفقة و النبي صلى الله عليه وآله و أمير المؤمنين عليه السلام و من بعدهما ألزمهم هذا فمن هناك صاروا أولى بهم من أنفسهم و ما كان سبب إسلام عامة اليهود إلا من بعد هذا القول من رسول الله صلى الله عليه وآله و إنهم آمنوا على أنفسهم و على عيالاتهم.^۳

روایت (۱۵)

عن علي بن الحسن بن فضال عن أبيه قال: سألت الرضا عليه السلام فقلت

(۱) کافی ج ۱ ص ۴۰۷

(۲) بحار الانوار ج ۲۷ ص ۲۴۴

(۳) کافی ج ۱ ص ۴۰۶

له لم كني النبي ﷺ بأبي القاسم فقال لأنه كان له ابن يقال له قاسم فكني به قال فقلت يا ابن رسول الله فهل تراني أهلا للزيادة فقال نعم أما علمت أن رسول الله ﷺ قال أنا وعلي أبو هذه الأمة قلت بلى قال أما علمت أن رسول الله ﷺ أب لجميع أمته وعلي بمنزلته فيهم قلت بلى قال أما علمت أن عليا قاسم الجنة والنار قلت بلى قال فقيل له أبو القاسم لأنه أبو قاسم الجنة والنار فقلت له وما معنى ذلك فقال إن شفقة الرسول على أمته شفقة الآباء على الأولاد وأفضل أمته علي عليه السلام ومن بعده شفقة علي عليه السلام عليهم كشفقته لأنه وصيه وخليفته والإمام بعده فلذلك قال ﷺ أنا وعلي أبو هذه الأمة وصعد النبي ﷺ المنبر فقال من ترك ديناً أو ضياعاً فعلي وإلي ومن ترك مالا فلورثته فصار بذلك أولى بهم من آبائهم وأمهاتهم وصار أولى بهم منهم بأنفسهم وكذلك أمير المؤمنين عليه السلام بعده جرى له مثل ما جرى لرسول الله ﷺ.^١

روایت (١٦)

تفسير القمي التّبيُّ أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ^٢ قال نزلت وهو أب لهم وَمَعْنَى أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ فجعل الله المؤمنين أولاد رسول الله ﷺ وجعل رسول الله ﷺ أباً لهم لمن لم يقدر أن يصون نفسه ولم

(١) بحار الانوار ج ١٦ ص ٩٥

(٢) احزاب ٦/

يكن له مال و ليس له على نفسه ولاية فجعل الله تبارك و تعالى نبيه
النَّبِيِّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ^١ و هو قول رسول الله ﷺ بغدير خم أيها
الناس أ لست أولى بكم من أنفسكم قالوا بلى ثم أوجب لأمر
المؤمنين ﷺ ما أوجبه لنفسه عليهم من الولاية فقال ألا من كنت مولاه
فعلي مولاه فلما جعل الله النبي ﷺ أب المؤمنين ألزمه مؤنتهم و تربية
أيتامهم فعند ذلك صعد رسول الله ﷺ فقال من ترك ما لفلورثته و من
ترك ديناً أو ضياعاً فعلي و إلي فألزم الله نبيه للمؤمنين ما يلزم الوالد للولد
و ألزم المؤمنين من الطاعة له ما يلزم الولد للوالد فكذلك ألزم أمير
المؤمنين ما ألزم رسول الله ﷺ من ذلك و بعده الأئمة واحداً واحداً و
الدليل على أن رسول الله ﷺ و أمير المؤمنين ﷺ هما الوالدان قوله وَ
اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً^٢ فالوالدان رسول
الله ﷺ و أمير المؤمنين ﷺ و قال الصادق ﷺ و كان إسلام عامة
اليهود بهذا السبب لأنهم آمنوا على أنفسهم و عيالاتهم^٣.

روايت (١٧)

عن الأصبغ بن نباتة أنه سأل أمير المؤمنين ﷺ عن قوله تعالى أَنِ

(١) احزاب/٦

(٢) نساء/٣٦

(٣) بحار الانوار ج ٢٧ ص ٢٤٣

اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ^١ فقال الوالدان اللذان أوجب الله لهما الشكرهما اللذان ولدا العلم وورثا الحكم وأمر الناس بطاعتها...^٢
روايت (١٨)

عن زرارة قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول إن للغلام غيبة قبل أن يقوم قال قلت ولم قال يخاف وأوماً بيده إلى بطنه ثم قال يا زرارة وهو المنتظر وهو الذي يشك في ولادته منهم من يقول مات أبوه بلا خلف و منهم من يقول حمل و منهم من يقول إنه ولد قبل موت أبيه بسنتين وهو المنتظر غير أن الله عز وجل يحب أن يمتحن الشيعة فعند ذلك يرتاب المبطلون يا زرارة قال قلت جعلت فداك إن أدركت ذلك الزمان أي شيء أعمل قال يا زرارة إذا أدركت هذا الزمان فادع بهذا الدعاء اللهم عرفني نفسك فإنك إن لم تعرفني نفسك لم أعرف نبيك اللهم عرفني رسولك فإنك إن لم تعرفني رسولك لم أعرف حجتك اللهم عرفني حجتك فإنك إن لم تعرفني حجتك ضللت عن ديني ثم قال يا زرارة لا بد من قتل غلام بالمدينة قلت جعلت فداك أليس يقتله جيش السفيناني قال لا ولكن يقتله جيش آل بني فلان يجيء حتى يدخل المدينة فيأخذ الغلام فيقتله فإذا قتله بغيا وعدوانا وظلما لا يمهلون فعند ذلك توقع

(١) لقمان/١٣

(٢) كافي ج ١ ص ٤٢٨

الفرج إن شاء الله^۱.

روایت (۱۹)

فقلت له يا أمير المؤمنين ما دلالة الإمامة يرحمك الله قالت فقال
أتيتني بتلك الحصاة و أشار بيده إلى حصاة فأتيته بها فطبع لي فيها
بخاتمه ثم قال لي يا حبابة إذا ادعى مدع الإمامة فقدر أن يطبع كما
رأيت فاعلمي أنه إمام مفترض الطاعة و الإمام لا يعزب عنه شيء
يريده....^۲

روایت (۲۰)

عن عبد الحميد بن نصر قال قال أبو عبد الله عليه السلام ينكرون الإمام
المفترض الطاعة و يجحدون به و الله ما في الأرض منزلة أعظم عند الله
من مفترض الطاعة و قد كان إبراهيم دهرًا ينزل عليه الأمر من الله و
ما كان مفترض الطاعة حتى بدا لله أن يكرمه و يعظمه فقال إني
جاعلك للناس إماماً فعرف إبراهيم ما فيها من الفضل قال و من ذريتي
فقال لا ينال عهدِي الظالمين قال أبو عبد الله أي إنما هي في ذريتك لا
يكون في غيرهم.^۳

(۱) کافی ج ۱ ص ۳۳۷

(۲) کافی ج ۱ ص ۳۴۶

(۳) بحار الانوار ج ۲۵ ص ۱۴۲

روایت (۲۱)

أحمد بن إسحاق عن أبي الحسن عليه السلام قال سألته وقلت من أعامل أو عمن آخذ و قول من أقبل؟ فقال له العمرى ثقتى فما أدى إليك عنى فعنى يؤدى و ما قال لك عنى فعنى يقول فاسمع له و أطع فإنه الثقة المأمون.^١

روایت (۲۲)

عن بريد العجلي قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عز و جل... يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ إيانا عنى خاصة أمر جميع المؤمنين إلى يوم القيامة بطاعتنا فإن خفتم تنازعا في أمر فردوه إلى الله و إلى الرسول و إلى أولي الأمر منكم كذا نزلت و كيف يأمرهم الله عز و جل بطاعة ولاة الأمر و يرخص في منازعتهم إنما قيل ذلك للمأمورين الذين قيل لهم أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ.^٢

روایت (۲۳)

أنه سأل جعفر بن محمد عليه السلام عن قول الله تعالى أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ قال أولي الفقه و العلم قلنا أ خاص أم عام قال

(١) كافي ج ١ ص ٣٣٠

(٢) كافي ج ١ ص ٢٧٦

بل خاص لنا.^۱

روایت (۲۴)

سليم بن قيس قال: سمعت علي بن أبي طالب عليه السلام يقول قال رسول الله صلى الله عليه وآله: احذروا على دينكم ثلاثة رجال: رجل قرأ القرآن حتى إذا رئي عليه بهجته كأن رداء للإيمان غيره إلى ما شاء الله اختلط سيفه على أخيه المسلم و رماه بالشرك. قلت: يا رسول الله، أيهما أولى بالشرك قال: الرامي به منهما. ورجل استخفته الأحاديث كلما انقطعت أحداثه كذب مثلها أطول منها، إن يدرك الدجال يتبعه. ورجل آتاه الله عز وجل سلطانا فزعم أن طاعته طاعة الله و معصيته معصية الله، و كذب، لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق، لا طاعة لمن عصى الله. إنما الطاعة لله و لرسوله و لولاة الأمر الذين قرنهم الله بنفسه و نبيه فقال: أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ لَأَنَّ اللَّهَ إِنَّمَا أَمَرَ بِطَاعَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لَأَنَّهُ مَعْصُومٌ مَطْهُرٌ لَا يَأْمُرُ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ، و إِنَّمَا أَمَرَ بِطَاعَةِ أُولِي الْأَمْرِ لَأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مَطْهُرُونَ لَا يَأْمُرُونَ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ...^۲

روایت (۲۵)

عن عبد الله بن سنان قال قال أبو عبد الله عليه السلام لا والله ما فوض الله

(۱) بحار الانوار ج ۲۳ ص ۲۹۸

(۲) کتاب سليم ج ۲ ص ۸۸۴

إلى أحد من خلقه إلا إلى رسول الله ﷺ وإلى الأئمة عليهم السلام قال عز وجل
إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَهِيَ جارية
فى الاوصياء عليهم السلام.^{٢٠}

روایت ٢٦

عن القاسم بن محمد قال [قال الصادق عليه السلام]: ... و فوض إليه أمر
دينه فقال ما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا^٣ فحرم الله
الخمير بعينها و حرم رسول الله ﷺ كل مسكر فأجاز الله ذلك و كان
يضمن على الله الجنة فيجيز الله ذلك له و ذكر الفرائض فلم يذكر
الجد فأطعمه رسول الله ﷺ سهما فأجاز الله ذلك و لم يفوض إلى أحد
من الأنبياء غيره.^٤

روایت ٢٧

عن إسماعيل بن عبد العزيز قال قال لى جعفر بن محمد عليه السلام إن
رسول الله ﷺ كان يفوض إليه إن الله تبارك و تعالى فوض إلى
سليمان ملكه فقال هذا عطاؤنا فامتن أو أمسك بغير حساب و إن الله

(١) نساء/١٠٥

(٢) كافى ج ١ ص ٢٦٨ ح ٨

(٣) حشر/٧

(٤) بحار الانوار ج ١٧ ص ٨

فوض إلى محمد ﷺ نبيه فقال ما آتاكمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا فقال رجل إنما كان رسول الله ﷺ مفوضا إليه في الزرع و الصرع فلوى جعفر عليه السلام عنه عنقه مغضبا فقال في كل شيء و الله في كل شيء^١.

روایت (۲۸)

عن زرارة قال سمعت أبا جعفر و أبا عبد الله عليه السلام يقولان إن الله فوض إلى نبيه أمر خلقه لينظر كيف طاعتهم ثم تلا هذه الآية ما آتاكمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا^٢.

روایت (۲۹)

أن أمير المؤمنين عليه السلام قال: أمرني رسول الله ﷺ أن أخرج فأنادي في الناس ألا من ظلم أجيرا أجره فعليه لعنة الله ألا من توالى غير مواليه فعليه لعنة الله ألا و من سب أبويه فعليه لعنة الله قال علي بن أبي طالب عليه السلام فخرجت فناديت في الناس كما أمرني النبي ﷺ فقال لي عمر بن الخطاب هل لما ناديت به من تفسير فقلت الله و رسوله أعلم قال فقام عمر و جماعة من أصحاب النبي عليه السلام فدخلوا عليه فقال عمر يا رسول الله هل لما نادى علي من تفسير قال نعم أمرته أن ينادي ألا من ظلم

(۱) بحار الانوار ج ۱۷ ص ۹ ح ۱۶

(۲) بحار الانوار ج ۲۵ ص ۳۳۲

أَجْبَرَا فَعَلِيهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَقُولُ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ^١ فَمَنْ ظَلَمْنَا فَعَلِيهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَأَمْرَتْهُ أَنْ ينادي من توالى غير موالیه فعلیه لعنة الله والله يقول النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ^٢ و من كنت مولاه فعلي مولاه فمن توالى غير علي فعلیه لعنة الله وأمرته أن ينادي من سب أبويه فعلیه لعنة الله وأنا أشهد الله وأشهدكم أنني و عليا أبوا المؤمنين فمن سب أحدنا فعلیه لعنة الله فلما خرجوا قال عمر يا أصحاب محمد ﷺ ما أكد النبي ﷺ لعلي ﷺ في الولاية في غدیر خم ولا في غيره أشد من تأكيده في يومنا هذا قال خباب بن الارت كان هذا الحديث قبل وفاة النبي ﷺ بتسعة عشر يوما.^٣

روایت (٣٠)

عن أنس بن مالك قال: كنت عند علي بن أبي طالب ﷺ في الشهر الذي أصيب فيه وهو شهر رمضان فدعا ابنه الحسن ﷺ ثم قال يا أبا محمد اعل المنبر فاحمد الله كثيرا و أثن عليه و اذكر جدك رسول الله ﷺ بأحسن الذكر و قل لعن الله ولدا عق أبويه لعن الله ولدا عق أبويه لعن الله ولدا عق أبويه لعن الله عبدا أبق عن موالیه لعن الله غنما

(١) شوری/ ٢٣

(٢) احزاب/ ٦

(٣) بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٩٠

ضلت عن الراعي و انزل فلما فرغ من خطبته و نزل اجتمع الناس إليه فقالوا يا ابن أمير المؤمنين عليه السلام و ابن بنت رسول الله صلی الله علیه و آله نبئنا فقال الجواب على أمير المؤمنين عليه السلام فقال أمير المؤمنين عليه السلام إني كنت مع النبي صلی الله علیه و آله في صلاة صلاها فضرب بيده اليمنى إلى يدي اليمنى فاجتذبها فضمها إلى صدره ضما شديدا ثم قال يا علي عليه السلام فقلت لبيك يا رسول الله صلی الله علیه و آله قال أنا و أنت أبوا هذه الأمة فلعن الله من عقنا قل آمين قلت آمين قال أنا و أنت موليا هذه الأمة فلعن الله من أبى عنا قل آمين قلت آمين ثم قال أنا و أنت راعيا هذه الأمة فلعن الله من ضل عنا قل آمين قلت آمين قال أمير المؤمنين عليه السلام و سمعت قائلين يقولان معي آمين فقلت يا رسول الله صلی الله علیه و آله من القائلان معي آمين قال جبرئيل و ميكائيل^١.

روایت (۳۱)

عن بريد العجلي قال سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول بنا عبد الله و بنا عرف الله و بنا وحد الله تبارك و تعالى و محمد صلی الله علیه و آله حجاب الله تبارك و تعالى^٢.

روایت (۳۲)

عن ابن أبي يعفور قال قال أبو عبد الله عليه السلام إن الله واحد أحد متوحد

(۱) بحار الأنوار ج ۳۶ ص ۶

(۲) کافی ج ۱ ص ۱۴۵

بالوحدانية متفرد بأمره خلق خلقا ففوض إليهم أمر دينه فنحن هم يا ابن أبي يعفور نحن حجة الله في عباده وشهادؤه على خلقه وأمناءؤه على وحيه وخزانه على علمه ووجهه الذي يؤتى منه وعينه في بريته ولسانه الناطق وبابه الذي يدل عليه نحن العالمون بأمره والداعون إلى سبيله بنا عرف الله و بنا عبد الله نحن الأدلاء على الله ولولانا ما عبد الله^١.

روایت (٣٣)

عن محمد بن سنان قال: كنت عند أبي جعفر الثاني عليه السلام فأجريت اختلاف الشيعة فقال يا محمد إن الله تبارك وتعالى لم يزل متفردا بوحدانيته ثم خلق محمدا و عليا و فاطمة عليها السلام فمكثوا ألف دهر ثم خلق جميع الأشياء فأشهدهم خلقها و أجرى طاعتهم عليها و فوض أمورها إليهم فهم يحلون ما يشاءون و يحرمون ما يشاءون و لن يشاءوا إلا أن يشاء الله تبارك و تعالى ثم قال يا محمد هذه الديانة التي من تقدمها مرق و من تخلف عنها محق و من لزمها لحق خذها إليك يا محمد^٢.

روایت (٣٤)

(١) بحار الانوار ج ٢٦ ص ٢٦٠

(٢) کافی ج ١ ص ٤٤١

عن الباقر عليه السلام في قوله تعالى وَيَقُولُ الشُّهَادُ قَالَ نحن الشُّهَادُ. ٢

روایت (۳۵)

عن جابر عن أبي جعفر قال: دخلت عليه فشكوت إليه الحاجة قال فقال يا جابر ما عندنا درهم فلم ألبث أن دخل عليه الكميت فقال له جعلت فداك إن رأيت أن تأذن لي حتى أنشدك قصيدة قال فقال أنشد فأنشده قصيدة فقال يا غلام أخرج من ذلك البيت بدره فادفعها إلى الكميت - قال فقال له جعلت فداك إن رأيت أن تأذن لي أنشدك قصيدة أخرى قال أنشد فأنشده أخرى فقال يا غلام أخرج من ذلك البيت بدره فادفعها إلى الكميت قال فأخرج بدره فادفعها إليه قال فقال له جعلت فداك إن رأيت أن تأذن لي أنشدك ثالثة قال له أنشد فأنشده فقال يا غلام أخرج من ذلك البيت بدره فادفعها إليه قال فأخرج بدره فادفعها إليه فقال الكميت جعلت فداك والله ما أحبكم لغرض الدنيا وما أردت بذلك إلا صلة رسول الله ص وما أوجب الله علي من الحق قال فدعا له أبو جعفر ثم قال يا غلام ردها مكانها - قال فوجدت في نفسي وقلت قال ليس عندي درهم وأمر للكميت بثلاثين ألف درهم قال فقام الكميت وخرج قلت له جعلت فداك قلت ليس

(۱) هود/ ۱۸

(۲) بحار الانوار ج ۲۳ ص ۳۵۱

عندي درهم وأمرت للكميت بثلاثين ألف درهم فقال لي يا جابر قم و ادخل البيت قال فقممت ودخلت البيت فلم أجد منه شيئاً قال فخرجت إليه فقال لي يا جابر ما سترنا عنكم أكثر مما أظهرنا لكم فقام و أخذ بيدي و أدخلني البيت- ثم قال و ضرب برجله الأرض فإذا شبيه بعنق البعير قد خرجت من ذهب ثم قال لي يا جابر انظر إلى هذا و لا تخبر به أحدا إلا من تثق به من إخوانك- إن الله أقدرنا على ما نريد و لو شئنا أن نسوق الأرض بأزمته لسقناها^١.

روایت (٣٦)

ثم انطلقوا بعلى عليه السلام ملبياً بجبل حتى انتهوا به إلى أبي بكر و عمر قائم بالسيف على رأسه و خالد بن الوليد و أبو عبيدة بن الجراح و سالم و المغيرة بن شعبة و أسيد بن حصين و بشير بن سعد و سائر الناس قعود حول أبي بكر عليهم السلاح و هو يقول أما و الله لو وقع سيفي بيدي لعلمتم أنكم لن تصلوا إلى هذا جزاء مني و بالله لا ألوم نفسي في جهد و لو كنت في أربعين رجلاً لفرقت جماعتكم فلعن الله قوماً بايعوني ثم خذلوني فانتهره عمر فقال بايع فقال و إن لم أفعل ؟ قال إذا نقتلك ذلاً و صغاراً قال إذن تقتلون عبد الله و أخا رسول الله ﷺ فقال أبو بكر

أما عبد الله فنعم وأما أخو رسوله فلا نفر لك به قال عليه السلام أ تجدون أن رسول الله صلى الله عليه وآله آخى بين نفسه و بينى فأعادوا عليه ذلك ثلاث مرات ثم أقبل على عليه السلام فقال يا معاشر المهاجرين و الأنصار أنشدكم بالله أ سمعتم رسول الله صلى الله عليه وآله يقول يوم غدیر خم كذا و كذا و فى غزاة تبوك كذا و كذا؟ فلم يدع شيئاً قاله فيه علانية للعامة إلا ذكره فقالوا اللهم نعم فلما خاف أبو بكر أن ينصروه و يمنعه بادرهم فقال كل ما قلته قد سمعناه بآذاننا و وعته قلوبنا و لكن سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول بعد هذا إنا أهل بيت اصطفانا الله و أكرمنا و اختار لنا الآخرة على الدنيا و إن الله لم يكن ليجمع لنا أهل البيت النبوة و الخلافة فقال على عليه السلام أ ما أحد من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله شهد هذا معك؟ قال عمر صدق خليفة رسول الله صلى الله عليه وآله قد سمعنا منه هذا كما قال و قال أبو عبيدة و سالم مولى أبى حذيفة و معاذ بن جبل صدق قد سمعنا ذلك من رسول الله صلى الله عليه وآله فقال لهم لشد ما وفيتم بصحيفتكم الملعونة التى تعاقدتم عليها فى الكعبة إن قتل الله محمداً أو أماته أن تزروا هذا الأمر عنا أهل البيت . فقال أبو بكر و ما علمك بذلك أطلعناك عليها؟

قال على يا زبير و يا سلمان و أنت يا مقداد أذكركم بالله و بالإسلام أ سمعتم رسول الله صلى الله عليه وآله يقول ذلك لى و عد فلانا و فلانا حتى عد هؤلاء الخمسة قد كتبوا بينهم كتابا و تعاهدوا و تعاقدوا على ما

صنعوا؟

قالوا اللهم نعم قد سمعناه يقول ذلك لك فقلت له بأبى أنت وأمى يا نبي الله فما تأمرنى أن أفعل إذا كان ذلك؟- فقال لك إن وجدت عليهم أعوانا فجاهدهم و نابذهم و إن لم تجد أعوانا فبايعهم و احقن دمك .

فقال على عليه السلام أما والله لو أن أولئك الأربعين رجلا الذين بايعونى وفوا لجاهدtkم فى الله و لله أما و الله لا ينالها أحد من عقبكم إلى يوم القيامة ثم نادى قبل أن يبايع يا ابنَ أُمِّ إِنْ الْقَوْمَ اسْتَضَعْفُونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونِي^{٢١}.

(روایت ٣٧)

عن ابن عباس عن النبي صلی الله علیه و آله قال من كره من أميره شيئا فليصبر فإنه من خرج من السلطان شبرا مات ميتة جاهلية.^٣

(روایت ٣٨)

قال حذيفة بن اليمان قلت يا رسول الله صلی الله علیه و آله انا كنا بشرف فجاء الله بخير فنحن فيه فهل من وراء هذا الخير شر قال نعم قلت هل وراء ذلك

(١) أعراف/١٥

(٢) احتجاج ج ١ ص ٨٣ و الإمامة و السّياسة ص ٣١

(٣) صحيح البخارى ج ٨ ص ٨٧

الشر خیر قال نعم قلت فهل وراء ذلك الخير شر قال نعم قلت كيف قال يكون بعدى أئمة لا يهتدون بهدای ولا يستنون بسنتی وسيقوم فيهم رجال قلوبهم قلوب الشياطين في جثمان انس قال قلت كيف اصنع يا رسول الله ﷺ ان أدركت ذلك قال تسمع وتطيع للأمير وان ضرب ظهرك واخذ مالك فاسمع وأطع.^۱

آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

آن چه تا کنون از سایت «آشتی با خرد» چاپ شده است:

۱. از کرامت درویشانه تا کرامت انسانی ✓
۲. اشراق خورشید (جهان در عصر طلایی ظهور) ✓
۳. علل غیبت خورشید (دلایل حرمان از امام زمان ع) ✓
۴. شاقول اخباریت و اصولیت ✓
۵. پیشینه نص زدگی (اخباریت لابلای تاریخ و روایات) ✓
۶. درنگی نو بر لایه های تقلید ✓
۷. ستون استوار دین (مرجعیت امینان دنیا و دین) ✓
۸. پرسش ها و هیاهوها پیرامون مرجعیت و تقلید ✓
۹. إعجاز و کرامت از واقعیت تا پندار ✓
۱۰. فتنه وهابیت قوچان ✓
۱۱. رسالة فی جواب عن شبهات کشف الارتیاب ✓
۱۲. جواهر ناشناخته زندگینامه شیخ عبدالله ریزگی ✓
۱۳. برترین لبیک به آیهی نفر، شناسنامه قرآنی طلبگی ✓
۱۴. کافر در سه مدار آفرینش، انسانیت و احکام ✓
۱۵. فاطمه سلام الله علیها به میدان آمد تا علی علیه السلام زنده بماند ✓
۱۶. ماه در ماه، امام زمان عجل الله فرجه در ماه رمضان ✓
۱۷. اسرار پنهانِ توطئه ازدواج ✓
۱۸. مجموعه «روزنه ای به عبودیت فقیهانه» ✓
۱۹. علی علیه السلام باید بماند جلد یکم ✓
۲۰. علی علیه السلام باید بماند جلد دوم ✓
۲۱. گذری بر تقلید (تلخیص شماره ۶) ✓
۲۲. ضمانت الهی، پشتوانه ابلاغ ولایت ✓
۲۳. طلبگی، دشوارترین ریاضت ✓
۲۴. اولوا الامر ی بر تارک غدیر ✓